قال الله تبارک و تعالی و لله الاسماء الحسنی فادعوه بها حق سبحانه و تعالی میفرماید

که حضرت را نامهای نیکوست پس خدا را بران نامها بخوانید و دیگر سید عسکری چنین فرموده اند

که حضرت احدیت را چهار هزار نام است هزار را انبیا دانند و هزار را ملایکه و هزار را ... و هزار دیگر

محفوظ است که این اسم را جز او کسی دیگر نداند و هزار دیگر از آن در میان خلق است که سیصد از آن
در توریت است و سیصد در انجیل و سیصد در زبور است و صد در قرآن است که
نه [illegible] ظاهر است و یکی پنهان است پس از عهده فادعوه بها چگونه بیرون آییم
جواب آنکه از عالمان رسیده است که هر که گوید بسم الله الرحمن الرحیم همچنان باشد که خواند همه
اسماء حسنی و همه چهار هزار نام یاد کرده باشد و از علم علوم اولین و آخرین و از حضرت امیر المؤمنین
منقولست که هر که یکبار بگوید بسم الله الرحمن الرحیم چهار هزار گناه وی آمرزیده شود و حضرت ختمی
مآب صلی الله علیه و آله فرموده که لا یدخل منکم فی الجنة الا بجواز بسم الله الرحمن الرحیم و در احادیث
می‌رساند صاحب [illegible] که در این آیه [illegible] است از برای آنست و آن این است
که شبانه روز بیست و چهار ساعت است و در این بیست و چهار ساعت بر پنج نماز فرض
کرده اند که در پنج ساعت باشد باقی از اشتغال بیاری و [illegible] است ان خالی اند و از آن ساعات
معصیت ما از بنده و از شما [illegible] از لطف عمیم و کرم جسیم و رحمت عمیم خود بسم الله الرحمن الرحیم
را با امت کرامت فرمود که آن نوزده حرف است که هر حرفی کفارت گناه ساعتی بشمار
باشد تمامت ساعات شبانه روزی از عبادت خالی نباشد از کرم الهی عجب نباشد که دیگر
آنکه زبانیه دوزخ نوزده است هر حرفی از این بسم الله در که اورد کات دوزخ آرد دفع شود
الکون خبری عجیب است در فضیلت این آیت عرضه دارم که در احادیث بیرون آمده از روش نبوی
در خبر است که خاتم انبیا فرموده در لیلة المعراج مرا به بهشت عنبر سرشت بردند و در عجایبات دیدم
که وصف آن نتوانم نمود از جمله چهار نهر دیدم که خدا در قرآن ذکر آن نموده میفرماید
فیها انهار من ماء غیر آسن و انهار من لبن لم یتغیر طعمه و انهار من خمر
لذة للشاربین و انهار من عسل مصفی نهری بود از شیر که هرگز طعم او تغییر
نمیکند و نهری از عسل مصفی بود و نهری از خمر بود و از آب زلال که
که در بعضی جاها بدیگر میرفت میشد و در جای دیگر از هم جدا میشد نه آب از شیر و نه شیر از آب محفوظ

محفوظ [illegible] از خمر و خمر از عسل جیز [illegible] داشتم بود و دیدم که ولی آن نهرها جدا از یکدیگر
بودند از جبرئیل پرسیدم که این چهار منبع از سرچشمه این جوی‌ها در کجاست و بکجا میروند جبرئیل چنین
گفت یا رسول الله ابتدا ندانم که این جوها از کجا است و لیکن میدانم انتها آنها را که در حوض
خدای آکل ... معلوم نیست پس گردیدم تا آنجا که دیدم بر سر هم بر هم ریخته نهرها بهم آمیخته
شده بود و گفت یا رسول الله قبه بال جبرئیل را بگیر و بچشم خود نظر کن پس دیدم بر بال وی نهادم ...
آنحضرت پر ان کرد و گفت یا رسول الله چشم خود بگشا گشودم و قبه دیدم و در زیر آن چشمه
از گنبد سفید ... که اگر تمامی دنیا را بر سر آن قبه نهند مثل ذره
بود بر سر کوهی و آن قبه از دری بود از زبرجد سبز و قفلی بر آن بود از زمرد سبز و چهار جوی را
دیدم که از زیر آن قبه بیرون می‌آیند بعد از آن خواستم که باز گردم آنحضرت گفت
چرا داخل این قبه نمی‌آیی تا بر حقیقت منبع سرچشمه آن مطلع شوی گفتم چگونه در آیم
که این در مقفل است گفت بلی چنین است و لی کلید آن بسم الله الرحمن الرحیم
هر که این کلید را بکار برد گفت ... گفت بسم الله الرحمن الرحیم ... چون بدان ... جمله
آن قفل آیه بسم الله الرحمن الرحیم گفتم فی الفور باز شد در میان آن قبه آمدم
دیدم که این چهار جوی از چهار رکن آن قبه بیرون می‌آید پس از آن خواستم بیرون آیم
آنحضرت گفت فرمان خدا دیدی گفتم دیدم گفت درست ببین که هنوز کما ینبغی نشده
نظر بوده تا قدرت الله تعالی ببینی نظر کردم در چهار رکن آن قبه دیدم نوشته بسم الله الرحمن الرحیم
بر یک رکن بسم بود و بر رکن دیگر الله بود و بر رکن دیگر الرحمن بود و بر رکن چهارم
الرحیم بود جوی آب از چشمه میم بسم و جوی شیر از چشمه هاء الله و جوی خمر از چشمه میم
الرحمن و جوی عسل از چشمه میم الرحیم دانستم این چهار جوی از این چهار کلمه متبرکه منفجر
میشود و داخل خط ... الجلال من درسید که ای حبیب من حق ذکری
هذه الاسماء من امتک و قال نقل سلیم بسم الله الرحمن الرحیم که
اسقیته من هذه الاربعة یعنی هر که از امت تو مرا بدین کلمات یاد کند
و با دل پاک بسم الله الرحمن الرحیم گوید مر آن امتی من را از این چهار نهر سیراب سازم
اللهم ارزقنا فی ایام آنها را الله مر شناسی اگر شناسی صد نهر از او دعا ...
نکو ... قطره از آن آب میسر ... در ... عرض کنم ...
دو ساقی فیض ازلی علی ولی صلوات الله و سلامه علیه که در کنار حوض کوثر
ایستاده و ... ... اکوثر ... ده از

از زبرجد سبز است و سنگ ریزه‌اش مروارید و گوهر و گلش از مشک و گیاهش از زعفران
و جامهای او از [illegible] در کنار [illegible] پر کرده السباده [illegible]
که تشنه وارد عرصات شده از آب [illegible] هر دو جهان می‌بخشد لیکن پسر مظلومش
حسین [illegible] روز [illegible] علی اصغر شیر [illegible] العطش
بشنیدم من السماء [illegible] ان شهر [illegible] از شراب [illegible] آن
دلم را گفت [illegible] شنیده‌ام که [illegible] علی ساقی حوض کوثر است
از این حدیث و خبر سرچشمهٔ انهار بهشتی معلوم گشت اما حدیث دیگر در سرچشمهٔ انهار
دنیا عرض کنم در کتاب مواهب السنیه مسطور است که جبرئیل امین از حضرت
رب العالمین درخواست کرد که الهی میخواهم منبع و سرچشمهٔ انهار عالم را
ببینم که از کجاست فرمان آمد رشتهٔ نهر فرات را بگیر و برو تا برسی جبرئیل
بفرمان رب جلیل از رشتهٔ فرات [illegible] مسافت طی کرد تا اینکه رسید
در باغی که آن باغ نمودار جنت الفردوس بلکه بهشت برین قطعه‌ای از آن باغ
جبرئیل دید تمام نهرهای دنیا از میان آن باغ بیرون آید لیکن در کمال لطافت
و صفا و عذوبت و ضیا جبرئیل عرض کرد الهی دانستم همهٔ نهرها از میان
این باغ است لیکن باز منبع و سرچشمهٔ او را ندانستم فرمان آمد وارد باغ شو
جبرئیل وارد باغ شد عجب باغ دلکش فرح افزایی خاکش عنبر
رنگهایش گوهر عرقش یاقوت احمر مرغان بالی خوش تسبیح ذات
پاک سبحان می‌نمودند [illegible] نغمات سبوح قدوس [illegible]
جبرئیل تسبیح کنان از کنار نهر روان آمد تا بپای قصر رفیعی رسید در کمال عظمت [illegible]
از [illegible] گوهر قدرت آفریده شده چنان درخشان [illegible] که گویا روشنی
هر دو عالم از این نور قصر است تمام نهرها از زیر آن قصر روانست جبرئیل
عرض کرد الهی دانستم این آبها از زیر این قصر است لیکن باز سرچشمه او را
نیافتم فرمان الهی در رسید فرمان آمد برو به بالای قصر تماشا کن تا منبع
همهٔ انهار را بچشم خود ببینی جبرئیل باذن رب جلیل وارد قصر شد
دید در آنجا سریریست از زبرجد اخضر و بر بالای آن تخت بزرگوار
عالی مقداری خوابیده و قطیفه‌ای زرد بر سر کشیده دست [illegible]
همایونش از زیر آن قطیفه بیرون آورده و تمام آن آبها از سر پنجهٔ دست
مبارک [illegible] که بیرون می‌آید جبرئیل عرض کرد الها [illegible] جاری

مجری و سرچشمهٔ انهار را دانستم لیکن این بزرگوار را نشناختم که انهار عالم در زیر قدرت
دست [illegible] در رسید که ای جبرئیل قطیفه بردار و جمال باکمالش را ببین و او را
بشناس جبرئیل دست آورد گوشهٔ قطیفه را گشود دید [illegible] مظهر العجائب
مظهر الغرائب اسدالله الغالب علی ابن ابی طالب است یا علی [illegible]
[illegible] حسین را تشنه لب کشتند [illegible] کربلا
و فی کل [illegible] تمام انهار در تصرف دست قدرت [illegible]
[illegible] نهر را مهر فاطمه قرار داد که یکی از آنها فرات است آیا روا بود
که فرزند علی و اولاد فاطمه در کنار آن نهر تشنه سر از بدن جدا [illegible]
[illegible] طفل [illegible] اطفال [illegible]
[illegible] از آب [illegible] فرات [illegible] قطرهٔ آبی [illegible]
[illegible] که امام حسین [illegible] عبرت [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] الا لعنة الله علی [illegible]
بسم الله الرحمن الرحیم مجلس [illegible] در فضیلت الحمد و فی الحدیث یا محمد لقد
آتیناک سبعا من المثانی والقرآن العظیم مفسران گفته‌اند این سوره دو مرتبه بر خاتم
پیغمبران فرود آمد یکبار در مکه و یکبار در مدینه از این جهت سبع المثانی نام دارد امام المتقین و مولی
المؤمنین حضرت امام حسن علیه السلام فرمود که خداوند تعالی بر جد من محمد مصطفی همه چیز را مباح کرد
از زنان هر که را که بخواهد و غنایم از هر جا که [illegible] و تصرف [illegible] آنچه به پیغمبران داد [illegible]
[illegible] فاتحة الکتاب [illegible] و گفت آتیناک سبعا من المثانی [illegible]
[illegible] سبع المثانی را [illegible] بهتر است [illegible] آسمان [illegible]
زمین [illegible] میان آسمان و زمین است [illegible] این سوره [illegible] صحف شیث [illegible]
[illegible] صحف ابراهیم [illegible] توریة موسی [illegible] زبور [illegible]
انجیل عیسی [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] قال النبی صلی الله علیه و آله سورة [illegible] لو کانت
فی التوریة لما تهود قوم موسی و لو کانت فی الانجیل لما تنصر قوم عیسی [illegible]
[illegible] قرأها فکانما قرأ القرآن کلها فکانما تصدق [illegible] کل مؤمن [illegible]
من لدن آدم الی [illegible] خداوند عالم [illegible]
که اگر در توریة موسی [illegible] قوم موسی [illegible]

در انجیل بعیسی این رحمت کرده بود مرآینه در آن همی برسانی گشتند لیکن بامت من عنایت کرد که اگر
مرد مؤمن و زن مؤمنه این سوره را از اول تا آخر بخواند چنان است که تمام قرآن را قرائت کرده و گویا به
خود صدقه داده تمام مؤمنین و مؤمنات را و از عهده آن تا زمانی می برهیچ قدر بزرگست
قدر پیغمبر با وجه قدر عظیم است شأن امت که خدا این رحمت مخصوص امت پیغمبر خود نمود
خبر دیگر پیغمبر امر نمود چون خداوند عالم سوره فاتحة الکتاب و آیة الکرسی و آیه قل اللهم مالک الملک
به پیغمبر شان بعرش در آویخته و بنالیدند که بار خدایا ما را بسوی گناهکاران میفرستی
که تو عاصی شدند و با ایشان کلم خطاب آمد بعزت و جلال من و ارتفاع کمال من که هیچ
بنده بخواند شما را از پی نماز مگر آنکه جز آن بنده را در حظیرة القدس فرود آرم با آن گناهها
که در انجاست و آنکه نیکه در انجا هستند محشور نمایم و هر روز بهفتاد بار نظر رحمت
[illegible] او را روا سازم بار الحمد لله رب العالمین زیرا که
گفته اند که [illegible] در قرآن [illegible] همه در تحت کلمه رب العالمین [illegible]
در قرآن بیان رحمت کردن و روزی دادن است همه در تحت کلمة الرحیم است و هر
در قرآن بیان [illegible] و اسامی قیامت و اوصاف [illegible] و خداوند نامه و بیان
دوزخ و درکات آن و ذکر بهشت و درجات آن همه در تحت مالک یوم الدین است و هرچه
بهمه قرآن ذکر استعانت و لطف و توفیق و نصرت بر طاعت و عصمت از گناه و معصیت
همه در تحت کلمه ایاک نعبد و ایاک نستعین است و هرچه در قرآن ذکر هدایت و ارشاد
و ثبات بر دین اسلام و بیان تضرع در دعا و سؤال است همه در تحت کلمه اهدنا الصراط المستقیم
و هرچه در قرآن ذکر مشرکان و بیان حال مبتدعان و جهودان و ترسایان است همه در تحت
کلمه غیر المغضوب علیهم است و هرچه در قرآن ذکر منافق و فرقه است در کلمه و لا الضالین
پس باین معنی او را ام الکتاب گفته اند و ام بمعنی اصل شیء است الحاصل هرگاه این سوره
مثنوی نفر شادی و امت تو آنرا بخوانند بواسطه معصیت ایشان آتش بر ایشان سرد میگردد
لیکن ببرکت این سوره رحمت میکنم و تخفیف عذاب میدهم تعالی فضله و منه و کرمه که با وسیله
از برای مغفرت و آمرزش بندگان گنهکار فراهم آورده از اینجا ثابت که اعظم در جمیع
معین است قدر و ذکر شناسه قدر گوهر گوهری اهمیت حمد و منزلت این سوره را خوب
میدانند چنانچه در کتاب خصایص مرکز است که حسین آل عبا جناب سید الشهدا
شاهزاده علی اکبر را مکتب خانه فرستاد معلم که نامش عبدالرحمن سلمی بود آن ثمره
شجره ولایت را سوره حمد تعلیم نمود چون بخدمت پدر آمد سوره حمد را قرائت کرد
ضیا فراوانی بخش کسی بطلب عبدالرحمن معلم فرستاد و عطا و انعام داد
دانه هزار دینار [illegible] و هزار حله
خلعت عنایت فرمود و دهان معلم را پر از جواهر کرد چنانکه مظهر آن عطا اینهمه عطا

اینهمه عطا از برای یک سوره حمد به پسر حضرت از حدیث چنانچه روایه فرمود عطا و عنایت جان
عالمی بفدای آن دست با سخاوت امیر برفاطمه که [illegible] آنهمه عطا میفرمود و چون از عهده سزا و جزای
معلم بر نیامده ام که به پسرم سوره حمد تعلیم کرده انشبه آنکه امام حسین اولاد و اهلبیت خود را اینگونه
اینگونه تربیت ها و بااین عزت بزرگ نمود همین پسر را در روز عاشورا و بمقابله خدمت بزرگوار
با کردی که عرض بکند بابا العطش قد قتلنی بجای تسلی مرا کشت مر آنکه علی اکبر احباب
بر خود و همه دختر آب جوان [illegible] که آب [illegible] در دنیای در اسرار شاه
میفرمایند [illegible] آمده اکبر جوان و فضل اکبر بود حضرت
لیکه شبیه پیغمبر او است میداشت [illegible] ستون بر د با هم روکرات کرده اگر
بهشتی بر آورد و علی اکبر داد این در نظر شاهزاده بود اکرد [illegible]
زخم و جراحات بر [illegible] شده [illegible] گرد بابا جان
[illegible] گر خواستم که مراد دست میداشتی با همین کرامات اکبر دادی
امروز هم تشنگی کار بر اینجا آورده آیا راه بردار آب دارم بنوشم قوت بگیرم با اعدای
تو بکوشم حضرت برگریستی فرمود با شد ساکت علی اکبر زبان از کلام برآورد حضرت زبان
آن مظلوم را بدهان گرفت هرچه زبان در دهان بر گردانید دید دهان پدر از زبان وی
خشک تر است بروایتی انگشتر در دهان علی اکبر نهاد نیز آنها سیراب شد باز اکبر سیراب
میشد حضرت او شنید و نورده بردید و بمیدان کرد و بدست از دست حضرت سیراب حوالی
شد و چنانکه علی اکبر همینکه از اسب بزمین افتاد ندا کرد بابا جد امجدم رسول الله
قد سقانی بکاسه الاوفی حتی لعنة الله علی القوم الظالمین

مجلس دوسیم در فضیلت سوره مبارکه فاتحة الکتاب فی مجمع البیان

عن امیر المؤمنین قال قال رسول الله ان الله عز و جل قال لی یا محمد و لقد
آتیناک سبعا من المثانی و القرآن العظیم فافردا لامتنان علی
بفاتحة الکتاب و جعلها بازاء القرآن و ان فاتحة الکتاب اشرف
ما فی کنوز العرش و ان الله خص محمدا و شرفه بها و لم یشرک فیها احدا
من انبیائه الا سلیمان فانه اعطاه منها بسم الله الرحمن الرحیم الا تری
یحکی عن بلقیس حین قالت انی القی الی کتاب کریم انه من سلیمان
و انه بسم الله الرحمن الرحیم الا فمن قرأها معتقدا لموالاة محمد و آله
منقادا لامرها مؤمنا بظاهرها و باطنها اعطاه الله عز و جل بکل
حرف منها حسنة کل واحدة منها افضل له من الدنیا بما فیها من اصناف

من كفتاف امو الحفاد خيرا نهاو من استمع الى آية من كتاب الله كان له قد نبت

ما للطاهر از جمله تفضيل سورهٔ مبارکه حمد این است چنانچه در ریاض القدس هم منویسد که خدا از علم
با خبا علم اللهم صد و چهار کتاب فرستاده از جمله آنها چهار کتاب است که بچهار پیغمبر
فرستاده توریه بموسی انجیل بعیسی زبور بداود و فرقان بحضرت مصطفی صلی الله علیه و آله فرقان گفته‌اند
توریه هزار سوره است و هر سوره هزار آیت و هر آیتی به بزرگی سورة البقره است و انجیل
هشت هزار و هشتاد و هشت آیت است و اتفاق قراء سبعه بر این است که قرآن
شش هزار و ششصد و شصت و شش آیت است از جمله آیات و سور افضل
و اعظم از سورهٔ فاتحة الکتاب نیست و هر چه در تمام کتب آسمانی است مندرج
دیگر است در قرآن است و هر چه در تمام قرآن است در سورهٔ فاتحة الکتاب مندرج است
و سورهٔ فاتحة الکتاب هفت آیت است و بیست و چهار کلمه و صد و بیست و چهار حرف و ده نام
دارد اول سورهٔ حمد دوم فاتحة الکتاب سوم صلوة چهارم ام القرآن پنجم
قرآن العظیم ششم شافیه هفتم کافیه هشتم وافیه نهم ام الکتاب دهم سبع المثانی
و از جمله نکات این سورهٔ مبارکه است که در این سوره هفت حرف نیست زیرا هر کدام
دلیست بر نوعی از عذاب جهنم یعنی خوانندهٔ این سوره را از این عذابها برهاند اول
ثا و در این سوره نیست که از ثبور است ثبور یعنی هلاک کننده چنانچه حق تعالی میفرماید
ولا تدعو الیوم ثبورا واحدا وادعو ثبورا کثیرا و دیگر جیم در این سوره نیست
که از جهنم است چنانچه میفرماید ان جهنم لموعدهم اجمعین لها سبعة ابواب
خوانندهٔ الحمد را جهنم کار نیست و دیگر خا در این سوره نیست که از خوف است
چنانچه خدا میفرماید لا خوف علیهم ولا هم یحزنون خوانندهٔ این سوره خوف نیست
و دیگر زا در این سوره نیست که از زقوم است چنانچه میفرماید ان شجرة الزقوم
طعام الاثیم خوانندهٔ این سوره را با زقوم کاری نیست پنجم شین در این سوره نیست
که از شقاوت است چنانچه میفرماید و اما الذین شقوا ففی النار ششم ظا نیز
در این سوره نیست که از لظی است چنانچه میفرماید کلا انها لظی نزاعة للشوی
هفتم فا است در این سوره نیست که از فزع است چنانچه میفرماید لا یحزنهم الفزع
الاکبر یعنی خوانندهٔ این سوره را با فزع کاری نیست تعالی شانه خداوند رحمن

بخشنده داریم که با چندین گناه امیدواریم بفضل و کرم بهره بریم درباره این سوره
مبارکه بشنو تا کذب از قرائت و تمام دل از تعدد بستانی هر یک
مفسران و معبران حروف این سوره را قسمت کرده‌اند تا معلوم گردد که قاری
و شنونده که در ثواب مثبت و قرائت و تلذذ و چه فایده است و حرف ما
حاصل میکرد و خواندن این سوره نقصان علما بر میگیرد گفته‌اند الحمد

گفته‌اند الحمد پنج حرف است و شبانه روز هم پنج وقت نماز است که خدا تعالی فرض کرده است
هر که این پنج حرف حمد را با خلاص بخواند پنج وقت نماز را با خلاص کند از رنج عذاب
آخرت خلاص یابد و ان لله سه حرف است سه را با پنج جمع کنی هشت میشود و هشت
نیز هشت در دارد بمقابله هر نعمتی یا عیشی این هشت حرف را که الحمد لله باشد بر
زبان راند حق تعالی بهشت در بهشت را بر روی وی بگشاید رب العلمین ده حرف است

ده را با هشت جمع کنی هجده میگردد و هجده هزار عالم خدا امر فرموده که این هجده حرف را
با خلاص بخواند حق تعالی او را از شر هجده هزار عالم نگاه دارد الرحمن شش حرف
است شش را با هجده جمع کنی بیست و چهار میشود و شبانه روز هم بیست و چهار ساعت است
هر که این بیست و چهار حرف را با خلاص بخواند از شر بیست و چهار ساعت شبانه روز ایمن شود
الرحیم شش حرف است چون با بیست و چهار جمع کنی سی میشود هر که این حرف را با خلوص
بر زبان راند ثواب سی روزه ماه مبارک رمضان داده شود مالک یوم الدین دوازده
حرف است چون دوازده را با سی جمع کنی چهل و دو میشود هر که این چهل و دو حرف با خلوص بخواند
چهل و دو گونه مرض که خدا آفریده است به واسطهٔ آن رفع شود و از چهل و دو عذاب او را
نگاه دارد ایاک نعبد هشت حرف است بیست را با چهل و دو جمع کنی پنجاه میشود
و روز قیامت پنجاه هزار سال است هر که این پنجاه حرف را با تصدیق بخواند حق تعالی
او را از فزع آن روز یا سیاست نگاه دارد ایاک نستعین اهدنا الصراط بیست و دو
حرف است بیست و دو را با پنجاه جمع کنی هفتاد و دو میشود هر که این هفتاد و دو حرف را با خلوص
بخواند از شر هفتاد و دو فرقه و هفتاد و دو بدعت در امان باشد المستقیم هشت حرف
هشت را با هفتاد و دو جمع کنی هشتاد میشود هر که این هشتاد حرف را با خلوص بخواند
ثواب هشتاد پیغمبر یابد و از تمام مهالک نجات یابد و جمیع درجات حاصل گردد و انشاء الله

صراط الذین انعمت علیهم نوزده حرف است نوزده را با هشتاد جمع کنی نود و نه
میشود و خدا تعالی را نود و نه نام است در قرآن هر که این نود و نه حرف را با خلوص
بخواند ثواب نود و نه نام خدا تعالی ببرد غیر المغضوب علیهم پانزده حرف است
پانزده را با نود و نه جمع کنی صد و چهارده میگردد و کلام الله را صد و چهارده
سوره است هر که این صد و چهارده حرف را با خلوص تمام بخواند ثواب صد و
بیست و چهارده سوره کلام الله در نامهٔ عمل وی نبشته شود و لا الظا
ولا الضالین ده حرف است چون ده با صد و چهارده جمع کنی صد و بیست و چهار
میشود پس هر که این سوره مبارکه را که صد و بیست و چهار حرف است با خلوص تمام

غلامی تو که پناه ثواب صد و بیست و چهار هزار پیغمبر در دیوان خلقت ثبت و اجر شهدا دهم

لیکن مولف عرض میکند اهل [illegible] که شرط قبولی اعمال است حب خاندان ائمه اثنی عشریه

در این بیت که تمام اعمال که شرط قبولی [illegible] وجود امام است و معرفت او

که بی ولای او هیچ طاعت و عبادت سود ندهد اشعر نسخه محال علی از دست

نار اگر چه سینه [illegible] کنند بیت بی عرد حضرت پیغمبر منم فاتحة الکتاب [illegible] المستقیم

انچه در کتب آسمانیست همه در قرآن مجید است همه در فاتحة الکتاب جمع است و انچه

در فاتحة الکتابست در بسم الله الرحمن الرحیم است و انچه در بسم الله [illegible] است در بای بسم الله

است و انچه در بای بسم الله است در نقطه بای بسم الله است و انا النقطة تحت الباء

منم آن نقطه زیر با و هر حرفی از حروف عالم بوجود آید از یک نقطه بود منم آن نقطه

جامعه که اول از خامه ابداع بر لوح اختراع نقش بست همه هستی ها از وجود امام است

و تمام وجودها از وجود امام است قلب عالم امکان است مظهر ذات سبحان است اسلام

[illegible] که بعد از او نفس [illegible] نماید که [illegible] او [illegible] شود [illegible]

قبض روح تماشا که [illegible] او [illegible] اوصاف [illegible]

میکند از جمله خبر [illegible] که در کتاب [illegible] مذکور است که [illegible] حارث اعور

مریض شد مصاحب [illegible] شاه اولیا بعیادت [illegible] که مریض [illegible] نزد

بستر حارث نشسته تفقد احوال او نمود [illegible] حارث گریان بود امیر علیه السلام فرمود

یا حارث برای چه گریانی عرض کرد قربانت از سکرات موت [illegible] که [illegible]

فرمود مترس که من در آن وقت حاضرم [illegible] میکنم شیعه مرا آسان قبض روح

کند باز حارث گریه کرد حضرت فرمود دیگر برای چه گریه میکنی عرض کرد برای

از تنگی قبر و تاریکی لحد [illegible] فرمود غم مخور [illegible] شیعیان را روشن

و تنگی لحد را فراخ و روضه از روضات بهشت مینمایم باز حارث میگریست

فرمود دیگر چه غم داری عرض کرد از حساب روز قیامت [illegible] فرمود ای حارث

حساب منم و حساب همه خلایق در دست منست عرض کرد از میزان [illegible]

دادم فرمود میزان منم عرض کرد از صراط باریک [illegible] فرمود

صراط منم بر شیعیان سهل و آسان میکنم حارث خوشحال شد گریه را موقوف نمود

عرض کرد [illegible] انها عقبه های آخرت بود لیکن [illegible] عظیم در دنیا دارم

فرمود کدام عرض کرد [illegible] فرمود [illegible] عرض کرد [illegible]

اطفال صغیر [illegible] دارم دلم نگرانست حضرت فرمود [illegible]

دیگر هر [illegible] منم مولف عرض میکند [illegible] آدمی در دنیا از [illegible]

اولاد [illegible] دارم [illegible]

[illegible]

سفارش اولاد خود میکند [illegible] اگر [illegible] چون [illegible]

امیر عالم [illegible] رسول خدا را

چون بمسجد آوردند در محضر اصحاب [illegible] ایها الناس [illegible]

[illegible] درباره شما گفته ام [illegible] اجر [illegible] از شما میخواهم

که [illegible] فاطمه زهرا [illegible] امیر [illegible]

کرد [illegible] حسن و حسین مخصوص امیر المومنین با امام حسن [illegible]

[illegible] امام حسین سفارش اولاد [illegible]

جناب سید الشهدا [illegible] سفارش اطفال [illegible]

[illegible] علی [illegible] کرد

روز عاشورا سفارش اطفال کرد [illegible] اطفال کرد

وقت جان دادن خواهر را [illegible] ارجعی الی الخیمه واحفظی

ایتامی [illegible] فی [illegible]

[illegible] محروح [illegible]

[illegible]

منزل دادند [illegible] اطفال [illegible] جان داد

علی [illegible] عبد الله

مجلس چهارم در خلقت حضرت آدم علیه السلام قال رسول الله صلی الله علیه وآله

إن الله خلق آدم على صورته أي على تلك صورة التي خلقه عليها من

غير أن يتحول عليه الصور نطفة وعلقة ومضغة وعظاما كما يتحول

على أولاده وهذا أحد المعاني المسطور أيضا رواه رئيس

المحدثين شيخنا الكليني قدس الله روحه عن محمد بن مسلم قال سألت

أبا جعفر عليه السلام عما يروون أن الله خلق آدم على صورته فقال

هي صورة محدثة مخلوقة اصطفاها الله واختارها على سائر الصور

المختلفة فأضافها إلى نفسه كما أضاف الكعبة إلى نفسه والروح

[illegible]

الی نفسه فقال سبحانه و نفخت فیه من روحی و نیز روایت کرده شیخ صدوق
الی الحسین بن خالد قال قلت للرضا علیه السلام یا ابن رسول الله ان الناس
یروون ان رسول الله قال ان الله خلق آدم علی صورته فقال قا
تلهم الله لقد حذفوا اول الحدیث ان رسول الله صلی الله علیه و آله مر
برجلین یتسابان فسمع احدهما یقول لصاحبه قبح الله وجهک و وجه
من یشبهک فقال علیه السلام یا عبد الله لا تقل هذا لاخیک فان الله
خلق آدم علی صورته غیر از اینها علمای دیگر نوشته اند مجلس مقتضی نیست
اجمالاً اسم مبارک این جناب آدم است و وجه تسمیه شیخ مجلسی در جلد اول حیات
القلوب نوشته است که یهودی آمد بخدمت حضرت امیر المؤمنین و سؤال نمود که چرا
آدم را آدم و حوا را حوا نامیدند فرمود که آدم را برای این آدم گفتند که از ادیم
زمین یعنی از روی زمین مخلوق شده زیرا که خداوند جبرئیل را فرستاد و امر کرد
که از روی زمین چهار طینت را بیاورد طینت سفید طینت سرخ و سیاه و
خاکی یک دفعه نمود این‌ها را از زمین هموار و ناهموار و نرم و درشت بیاورد و امر
کرد او را که چهار آب بیاورد آب شیرین و آب شور و آب تلخ و آب گندیده پس امر کرد که این
آبها را در این گلها بریزد پس آب شیرین را در حلقش جا داد و آب شور را در چشمهایش
و آب گندیده را در بینی و آب تلخ در گوشش و حوا را از برای این حوا گفته
که از حیوان خلق شده اجمالاً اسمش آدم و المکنی بابی البشر والملقب بصفی الله بعاد
حدیث قدسی خمرت طینة آدم بیدی اربعین صباحاً معنی این حدیث صاحب انیس الجهه
چنین نوشته یعنی بید قدرت و کرامت خود مخمر کردم طینت آدم را چون مشیت بالغه الهیه
قرار گرفت که گنج وجود محمدی را در گنجینه خاک مخفی سازد فلهذا آدم را اینست قدر حکمی
می بایست آن چون عمارتی سازند خدمت کاران را امر فرمایند تا انجام خواهند نمک دارد
که بجوی خود دست در گل نهند به کران بازکار [illegible] لیکن چون بنای پنهان کردن گنج دارد
جمله خدم و حشم را عذر خواهند و بعد بخودی خود دست در گل نهند و آن موضع را بقدر
اندازه گنج ترتیب کنند دلخواه این مخفی سازند گنج حضرت پنهان [illegible] دیوار و جو
من طلب [illegible] دل داینه خود دیده [illegible] کتب اخبار علما رضوان الله علیهم
اجمعین گفت خلقت جناب آدم را بطرز نقل کنم که انچه را دانسته الله بشایسته الکلی
و نقل کنیم که جامع الکثر روایات در کتاب عجایب القصص و ضمیمه الغمرین میبوسیه
امیرالمؤمنین

که امیر المؤمنین فرمود که چون خداوند عالم اراده کرد که آدم را خلق کند در ساعت اول
روز جمعه جبرئیل را امر کرد که نازل شو بزمین و قبضه خاک بردار پس ابلیس پیش از جبرئیل
خود را رسانید بزمین و گفت ای زمین خداوند عالم میخواهد از تو خلقی خلق نماید و در آخر ایشان
عذاب کند [illegible] ملائکه پیش تو بیاید که قبضه خاک بردارد از تو بگو که بپناه میبرم
بخداوند عالم از دست شما که از من قبضه خاک بردارید و در آخر آتش را از من نصیبی باشد
چون جبرئیل نازل شد زمین قسم داد که از من خاک بر ندار که بر آتش عذاب کنند جبرئیل
برگشت و مناجات کرد که پروردگارا زمین مرا قسم داد که از من خاک بر ندار رحم بر دل
کردم و خاک از روی برنداشتم پس میکائیل و اسرافیل نیز از ضعف جبرئیل برنداشته پس
عزرائیل نازل شد بر زمین زمین او را قسم داد عزرائیل گفت من عصیان الله را نمیتوانم
کرد پس قبضه خاک برداشت از کلی روی زمین از شیرین و شوری و سیاه و سفید و نرم و درشت
از انجهت مختلف است اخلاق مردم و اوصاف ایشان که پاره سفید و پاره سرم و پاره خوش
خوی چون عزرائیل قبضه خاک را آورد خداوند عالم خطاب کرد که ای عزرائیل آیا زمین ترا
قسم نداد بنام من عزرائیل گفت پروردگارا قسم داد من التفات نکردم و اطاعت ترا
اختیار کردم پس خطاب رسید چرا رحم نکردی بر زمین چنانکه جبرئیل و میکائیل و اسرافیل
رحم کردند عزرائیل گفت پروردگارا فرمان برداری ترا بهتر دیدم از رحم بر دل خطاب الهی
شد که ای عزرائیل من میخواهم خلق نمایم پیغمبران و نیکان و نیکوکاران صالح و طالحان
و عاصیان را [illegible] گردانم ترا بر گیرنده ارواح ایشان عزرائیل بگریه در آمد خداوند
خطاب کرد که ای عزرائیل چرا گریه میکنی عزرائیل گفت الهی [illegible] چنین شود
تو مرا نخواهند داشت [illegible] خطاب رسید [illegible] از برای ایشان [illegible] خلق کنم
که مرگ را نسبت دهند در کتاب زبدة التصانیف مذکور است که خداوند فرمود
ای عزرائیل گل آدم را بسرش پس گل عزرائیل بسرشت [illegible] در منی
زدند گل آدم سرشته شد [illegible] و بعد از آن فرشته ابر را امر کرد که قطره
[illegible] خاک برداشت و چنین تعین فرمود که چهل روز بر
آن خاک بارید هیچ نوع [illegible] ابر [illegible] نیسان بر [illegible] رب الارباب
سی و نه صباح از دریای ابر ده و غم آب برداشت بر خاک آدم بارید [illegible] تا آنکه غم
گل شد و روز چهلم از بحر شادی آب برگرفت قطره چند بر آن افشانید که لهذا اکثر
هموم و غموم [illegible] و قلت خوشی و عشرت [illegible] بشر بدین جهت باشد
[illegible] حدیث عجیب [illegible] شادی [illegible] غم خوردن [illegible] انتهی
انتهی

انتهی الکلام زبدة المفسرین ... بر روایت عقاید الشیعه بعد از آنکه عزرائیل خاک را آورد
خداوند امر کرد جبرئیل را که بیاورد قبضه خاک سفید را که عرش اضاءت داشت جبرئیل خاک سفید را
از بطنان عرش برداشت و داد و اخمیر کرد آب تسنیم که نهر بهشت در زیر عرش خداوند
کریم و کوثر و رحمت و رضا و عفو پس خلق کرد خداوند از بهر اینست سر آدم و از عقب سینه
و ذریعات و دستهاو از صبر زبان و از عصمت فرج و از شرافت پاها و از یقین چشم و از انوار
خویش نفسش را و تسویه اعضای آدم نمود و از ناسخ التواریخ است ضمیر با طینت جناب آدم
در چهل صباح سرشته شد و جسد مبارکش در میان طایف و مکه چهل سال منفصل
بود بی روح و در زینة العرش نیز است ملائکه می آمدند و تماشا میکردند و لا یدرون الا شیئی حتی
شیطان آمد و نظر کرد به جسد حضرت آدم دست بر شکم آدم زد و گفت میان این جرا
خالی است قد خلق من فمه فخرج من دبره ازدهن آدم داخل شد سر در دماغ و اخرج
و گوش و شکم احشاء را تماشا کرد و از دبر آدم بیرون آمد و گفت مجوف است نی ابن ...
از این جهت است خواست داخل قلبش شود دست غیب آمد و بر سینه نامحرم زد
گفت این راه نیست خانه مخصوص است در کتاب بدایع الاخبار و غرایب الاثار
مرویست که شیطان خواست که داخل قلب آدم شود دستی ظاهر شد جان بر سینه شیطان
زد که مدتی در روی خاک بیهوش افتاد ام بر سینه دست که نور قرص مد الله علیه خیابانکه جد
امیر مومنین نصرت الدنیا و سر آل محمد است آن جهت این بزرگوار به جناب آدم ابو البشر
و بجناب نوح علیه السلام نصرت نمود در کشتی سیلی بصورت جنی بر زد دستها او ...
اگر نشنیده فاسمع اذا یقول العندلیب حیث در بر اجادیث العجیب در سیخ
انبیا است بود شخصی که به منظر و قوی هیکل بصورت مجسمه خیمت سفید آمد که صورتش
و زنگشت ابهامش تیغ حربا است دیدم گفت پیغمبر بر سینه کشتی عرض کرد
در جنابم در بر دو خلعت من از زمان آدم بسیار ادبیت میکردم در عهد نوح که در کشتی
بودم منصل تخته های کشتی را سوراخ میکردم ناگاه شخصی پیدا شد مسلط مستقبا سیلی
بصورتم زد و بیهوش شدم چون بهوش آمدم دو دست خود را بسته دیدم بعد ولا به نوح
نوح رفتم نوح نکرد تا الحال که بسته همه انبیا را کردیدم حتی سلیمان نتوانستند بکشایند
حال بخدمت شما آمده ام چون از عهد ایشان مرا ارشن شما براین جناب رسول بسم که
فرمود یا سعد بد اللهی است علی پسر عمم حضرت آمد و او را گشود و نصرت این بزرگوار جناب
رسول را کالشمس فی وسط السماست اگر عرض بکنم و فیکم تکمانش مخاطله مو جناب ابیرا
بر ایشان

بیرون آن گردد که برخواست که چه زیر آلود [illegible] بر دوستی ظاهر شد بصورتش زد بیهوش شد
جناب امیر بود اگر میدوار زنهم تو بیم از ابیه اله الباسطه که در بحینه بماد اختیر شرح قتله سید الشهدا
نوشت آن جوانمرد قتلت حسینا شفاعته جده یوم حساب آنکه اگر در کلین مجهول جراحت شدا
بکمر زد غایب شد انبیا که شهید بر عالم غیب بود مقامات شهود است ارباب معنی است از قبیل
خیبر و گشتن عمرو بن عبدود جان انسان به که را به بیمن و قدر مکتبه ها سور بیت الله متصل
ها گرده روی صفحات زمان نگرد نش میماند از سیم گمر که یکی جبرئیل کیر شد بر
بش بر خدا دلیر شد چو دستها مام عباد را بسته بخنده گفت قضا کاین همه خلقها
به بسته امیر محمد المتین نامرا که نه سپهر به نگاه رفعتش بسته اند در بحار چون
بیمار را بزرگوار تبریر قال ادخله البستان و اقتله و ادفنه فیه فجعل لو یوصی فقاماهم
یفعله ضربة بیرحن الهواء فشهق و خر لوجهه فدفن فی الحفرة الذی لعنه الله علی القوم الظالمین

مجلس هجم در خلقت حضرت آدم و قال الله تعالی و اذ قال ربک للملائکة انی جاعل فی الارض خلیفة
اراد بالخلیفة آدم علیه السلام فهو خلیفة الله فی الارض یحکم بالحق الا انه تعالی کان اعلم ولد
انه یکون من ذریته من یفسد فیها فی سما و العالم عن امیر المؤمنین علیه السلام قال ان الله
تبارک و تعالی لما احب ان یخلق خلقا بیده و ذالک بعد ما مضی من الجن و النسناس فی الارض
سبعة الاف سنة نظیر همین روایت را مجلسی رحمه الله در جلد اول حیات القلوب
از حضرت امام محمد باقر روایت میکند که آن حضرت فرمود که حق تعالی اراده کرد که خلقی
بید قدرت خود بیافریند و این بعد از آن بود که از جن و نسناس هفت هزار سال گذشته
بود که در زمین بودند و میخواست که حضرت آدم را خلق نماید پس گشود طبقات آسمانها را
و گفت ملائکه که نظر کنید بسوی اهل زمین از خلق من از جن و نسناس چون دیدند ملائکه اعمال
قبیحه ایشان را از گناهان و خون ریختن و فساد در زمین بناحق عظیم شد بر ایشان و غضب
کردند از برای خدا و بخشم آمدند بر اهل زمین و ضبط نتوانستند نمود خود را از غضب پس گفتند
ای پروردگار ما تویی عزیز و قادر جبار قاهر عظیم الشان و اینها آفریده های ضعیف و ذلیل تو اند
و در قبضه قدرت تو میگردند و بروزی تو تعیش میکنند و ترا معصیت میکنند و بمثل این
گناهان عظیم ترا غضب نمیگیرد بر ایشان و انتقام نمیکشی از برای خود دار ایشان به سبب آنچه
میشنوی از ایشان و می بینی و این بر ما عظیم شد و بزرگ مینمایم انرا در حق تو پس خداوند
عالم این سخنان را شنید فرمود که من در زمین خلیفه قرار دهم در زمین جانشین که حجت من باشد
در زمین بر خلق من پس ملائکه گفتند عرض کردند منزه است پروردگارا آیا قرار میدهی در زمین کسی را که فساد کند
در زمین چنانچه فرزندان جان فساد کردند و خونها بریزند چنانچه فرزندان جان ریختند
دهم

وهر یکدیگر بروند پس این خلیفه را از ما قرار ده که ما همه ترا بریم و عبادت میکنیم و حمد ترا
و تسبیح میکنیم ترا بجهت تو و تو را تنزیه میکنیم پس حقتعالی فرمود که من میدانم چیزی که شما نمیدانید
من میخواهم خلق کنم خلیفه را بدست قدرت خود و بگردانم از فرزندان او پیغمبران و بندگان
بنده که ایشان شایسته و امامان هدایت یافته و بگردانم ایشان را خلیفها گواه بر زمین که ایشان را
نهی کنند از معصیت من و بترسانند از عذاب من و هدایت نمایند ایشان را بسوی
طاعت من و ایشان را ببرند براه رضای من و حجت من و بگردانم ایشان را بر خلق خود نیکان
از زمین خود دور گردانم و زمین را پاک کنم از ایشان و نقل کنم متمردان عاصیان جن را از میان
خلق کرده ها و برگزیده ها خود و ساکن گردانم ایشان را در هوا و در اطراف زمین که مجاور
نسل خلق من باشند و میان جن و میان نسل خلق حجابی قرار دهم که نسل خلق من جن را
نبینند و با ایشان بهم ننشینند و خلطه نکنند پس هر که نافرمانی کند مرا از نسل خلق من که برگزیده ام
ایشان را ساکن گردانم در مسکن عاصیان خود و وارد سازم ایشان را در جایی و رود ایشان
که جهنم باشد و پروا نمیکنم پس ملایکه گفتند که ای پروردگار ما بکن آنچه میخواهی که ما نمیدانیم مگر
آنچه تو ما را تعلیم کرده تو بی دانا و حکیم پس حقتعالی تخمیر طینت آدم نمود و تسویه اعضاء او فرمود
شیطان آمد الدر جسد آدم ایستاد و گفت اگر خدا امر کند بطاعت تو مطیع نخواهم
شد و لو جعلت مطیعا غالب مانعک و اگر مرا بر تو امیر کند ترا رجم نخواهم کرد ثم
جمع ابلیس مزاقه فی فمه و القاه علی جسد آدم فوقع علی موضع سرته فامر
الله جبرئیل فقور من بطنه محفره السره من تقویر جبرئیل فخلق منه
کلبا و للکلب ثلث خصال فانه بآدم لکونه من طینته و شبهه فی
٨ وفی ... العلم سئل عن النبی ص مما خلق الله عز و جل الکلب قال خلقه من بزاق
ابلیس قیل و کیف ذالک یا رسول الله ص قال لما اهبط الله عز و جل آدم
و حوا الی الارض اهبطهما کالفرخین المرتعشین فعدا ابلیس الملعون
الی السباع و کانوا قبل آدم فی الارض فقال لهم ان طیرین قد وقعا من
السماء لم یر الراؤن اعظم منهما تعالوا فکلوهما فعادت السباع معه و جعل
ابلیس یحثهم و یصیح و یعدهم بقرب المسافه فوقع من فیه من عجلة کلامه
بزاق فخلق الله عز و جل من ذالک البزاق کلبین احدهما ذکر و الآخر
انثی فقاما حول آدم و حوا الکلبة بجده و الکلب بالهند فلم یترکوا

[illegible]

فلم يتركوا السباع ان يقربوهما من ذلك اليوم الكلب عدو للسبع والسبع عدو الكلب
وللكلب ثلث خصال فانسه بآدم لكونه من طينته وشهرة في الليالي من شر
من حرمته وعضه واذاه من غير جرم من اثر مزاق ابليس حالا كلام با تمام
رسيد ميخواهم چند صفت از صفات حسنه اين حيوان نقل كنم زيرا كه مؤمن بايد صفت خوب از هركه
ببيند كسب كند و همچنين كلام پر منفعت را از هر كه بشنود اخذ كند خذ العلم من افواه الرجال
وانظر الى ما قال ولا تنظر الى من قال اين حيوان صفت حسنه خوبى دارد اگرچه نجس است صفت
حسنه اين حيوان در مجمع النورين است قال عليه السلام طوبى لمن كان بعيشه كعيش الكلب
فان في الكلب خصالا لو كان فيه تلك الخصال سعد الاولى شب را بيدار
و اين صفت عابدان است الثاني اذا اشتد لا يحمى زاده و ذلك من صفات المتوكلين
يكى ديگر از صفات اين حيوان است كه دائما گرسنه است و اين صفت
نيز از صفات تنفس است و در جهاد نفس الجوع طعام الانبياء جناب رسول در حديث عمر
از طعام سير نخورد چون كليد خزاين دنيا را بر او عرضه كردند آن را قبول نكرد فرمود اجوع
يوما واشبع يوما اذا جعت تضرعت واذا شبعت شكرت اسرار جوع فوايدش بسيار
است كه پيغمبر گرسنگى را بر سيرى اختيار كرده اند و خزاين زمين را عرض كرده قبول نكرد همين است
همچه از صدوق گفته و جوع ميخواهد و بر فقرا ايشان را اعانت ميكند و در قيامت
در نظر ميدهد چون دانسته قال بعض العرفاء معاشر الصديقين جوعوا انفسكم لوليمة الفردوس فان
شهوة طعام على قدر تجويع النفس يعنى گرسنگى بدهيد نفوس خود را چونكه بهشت به گرسنگى
لذت طعام بقدر گرسنگى است چنانچه مروى است كه خير الادام الجوع بهترين خورش ها گرسنگى است
و در سيرى كسى از طعام لذت نبرده است معنى علماى كارگران نان خشك ... به ... ميخورند
كه هركز اغنيا طعامهاى چرب و شيرين نان لذت نميخورند لذت حقيقى در طعام نيست در
الطعام است لذت للئام في الطعام ولذت الكرام في الاطعام چنانچه جناب امير گرسنگى
گرسنگى بسر ميبرد و شبها نان و خرما بر خانه بيوه زنان ميبرد و همچنين بود جناب سيد الساجدين
در مدينه طيبه چنانچه در كتاب اغانى نوشته كه جمعى بودند در مدينه كانوا يعيشون ولا يدرون اين
معاشهم فلما مات على بن الحسين فقدوا ما كانوا يؤتون به بالليل يادجو ابن خود را نگذارد
روز روزه بود چنانچه علامتش سنگوشت در او ان ناخن كه نهار رطه را افراشته له بطن فطالب ...
داشت شبها و پخانه ادگاهى كبيسه بدول ميبرد و گاهى انبان آرد و خرما و اندرون شانه اثر زيادى
چرا كه حضرت روزش مروت شب انبان را ميگرفت و مكشوف شد اثر آن جراحت به هر دو دادو دل
حضرت را از على بن الحسين ميگرفت فانه لا يرا صفتى كه قطع رحم كرده و از من خبر ميكرد

ولا عزاه

ولا عزاه الله خيرا حضرت حضرت سكوت ميكرد پس ميگذشت پس از وقتى كه حضرت را در دنيا رفت
لما وضع على السرير ليغسل فاذا على ظهره كركب الابل مما كان يحمل على ظهره منازل الفقراء والمساكين
است كه اين جناب از دنيا رفت سفره خانه بدست ما جوانمرد اوقت فهميد كه طعام آوردن
حضرت بود و شستند هر وقت على جنازه جناب سيد سجاد را ديدند مثل زانوى شتر پينه كرده بود
از اثر انبانها تنها بود كه در خانه فقرا مى برد و بار كردن بسيار كشيدن هم اثرش ظاهر بود كه جناب امام
باقر و فتيه غسل ميداد و اردم آن گريان شد در سينه بعضى كه انقلابت اثر چه چيز است
فرمود اثر غسل جامعه است كه جهت منزل بر گرفتن بر پدر بزرگوارم بود و ادا كه در بلاى عجز رفت
سم حابس در كوفه و در روايت سهل بن سعد در شام اثر و در روايت منهال در شام الى الله
لعنة الله على القوم الظالمين بسم الله الرحمن الرحيم مجلس ششم در خلقت حضرت آدم عليه السلام
قال الله تعالى اذ قال ربك للملائكة انى جاعل في الارض خليفة چند مجلس در خلقت
حضرت آدم از كتب خاصه معتبر اشاره كرديم ما علماى عامه بطرز علمى نقل ميكنند چنانچه در لغز
الغرائب طريق عامه وارد شده كه خداوند خلق كرد سر آدم را از خاك بيت المقدس و ديگرش از طين بهشت
و دندانهايش را از خاك عنبر و دستهايش را از خاك كعبه و استخوانهايش را از خاك جبل و عورتش از خاك
بابل زمين و پشتش را از خاك عراق و دلش را از طين فردوس و زبانش را از خاك طايف و چشمهايش
را از خاك حوض كوثر چون سرش از خاك بيت المقدس بود پس سر محل عقل گرديد و چون رويش از خاك
بهشت بود پس رو محل زينت گرديد و چون دندانهايش از خاك عنبر بود پس موضع حلاوت و شيرين گرديد
و چون دستهايش محل كسب معرفت گرديد بسبب دعا كردن و چون پشتش از خاك عراق بود پشت مكان
قوت گرديد و چون عورتش از خاك بابل بود موضع شهوت گرديد و چون استخوانهايش از خاك جبل
بود پس موضع صلابت و سختى گرديد و چون دلش از خاك فردوس بود محل ايمان شد و چون زبانش از خاك
طايف بود مقام شهادت گرديد و ... خداوند عالم ... زوجه او ... چون در خلقت
جناب آدم ... عجيبه است كه ... آنها ... لهذا ابتدا از انبطا
در اين مجلس است ... در انوار النعمانيه ... سيد نعمت الله جزايرى مرحوم نقل ميكند زمانيكه امر خداوند جناب
عزرائيل تربت حضرت آدم را ... و در خداوند امر كرد و ضعوا ذلك التراب في المنخل ونخلوه
فما كان لبابا صافيا اخذ لطينة آدم عليه السلام وما بقى في المنخل خلق الله النخلة وسميت
لانها خلقت من تراب بين آدم عليه السلام وهى العجوة ومن ثم قال النبى صلى الله عليه وآله اكرموا عماتكم
النخل لانها اخت الاب في قدرت بهت الذاب في اكثر الاحوال و چند شاهت را مجلسى
مرحوم در بحار عالم ميفرمايد سئل امير المؤمنين عليه السلام عن كل شىء اخضر على وجه الارض
قال النخلة وشبهها شبه ابن آدم عليه السلام اذا قطع رأسه هلك واذا قطعت رأس النخلة
انما هى جذع ملقى ايضا قال رسول الله اكرموا النخلة فانها عمتكم وتشبيهها بالعمة
من وجهين احدهما انها نزلت مع آدم عليه السلام من الجنة وكان يحبها غاية المحبة

الثانى

حتی امر بان یصعد بعذق اذا دفعه انسان حرکه من منها والشی ان یعصل حوالها شبه احوال آدم
لا تخلو من غیر تلقیح وان قطع راسها جفت ، ایضا قال ابو عبد الله ان الله تبارک وتعالی لما خلق آدم
من الطینة التی خلقه منها فضل منها فضلة ذکرا وانثی فمن اجل ذلک انها خلقت من طین آدم تحتاج
الذکر الی اللقاح کما تحتاج المراة الی اللقاح ویکون شیء حسیر ورقیق وغلیظ وذکر وانثی ووالد وعقیم
ثم قال انها کانت عجوة فامر الله آدم ان ینزل بها معه حین اخرج من الجنة فغرسها بمکة فما کان من نواها فهو سایر النخل التی فی مشارق الارض ومغاربها ... ومعدکان آدم علیه السلام
یانس بها فی الجنة ولما نزل الی الارض واستوحش بمفارقة الجنة طلب من الله سبحانه ان ینزل النخلة التی کان
یانس بها فانزلها علیه فغرسها فی الارض وکان یانس بها فی حیاته ولما قرب وفاته اوصی الی ولده ان یضع
معه فی قبره جریدة منها لیانس بها فی قبره فصارت سنة فیما بین الانبیاء علیهم السلام الی زمان عیسی
فاندرست فی زمان الفترة واحیاها النبی ص وقال انها ترفع عذاب القبر ما دامت خضراء فاستعملها
شیعة اهل البیت علیهم السلام ایضا فقد ورد فی الاخبار المعتبرة ان من مات من المؤمنین ینبغی ان یجعل معه
ام من فعل للقبر وکذلک یجریان فانهما ما داما خضراوین لم ینله عذاب القبر انها شریف ...
درخت رطب میخواهم قدری از فضائل درخت طیب میخواهم قدری از فضائل رطب عرض کنم فی السماء
والعلم عن ابی عبد الله فی قول الله تعالی فلینظر ایها ازکی طعاما التمر وقال ازکی طعامنا التمر وایضا
عنه علیه السلام ما قدم الی رسول الله طعام فیه تمر الا بدا بالتمر ایضا قال رسول الله انی لاحب الرجل
ان یکون تمریا عن ابی عبد الله علیه السلام اطعموا نسائکم التمر البرنی فی نفاسهن تحلم اولادکم
ایضا عنه علیه السلام قال ان وفد عبد القیس قدموا علی رسول الله فوضعوا بین یدیه جلة تمر فقال لکم
اصدقة ام هدیة قالوا بل هدیة فقال النبی ای تمراتکم هذه قالوا البرنی یا رسول الله فقال هذا
جبرئیل یخبرنی ان فی تمرکم هذه تسع خصال یخبل الشیطان وتقوی الظهر وتزید فی المجامعة وتزید
فی السمع والبصر وتقرب من الله وتباعد من الشیطان وتهضم الطعام وتذهب بالداء
وتطیب النکهة باری اگر باز در فضائل رطب عرض کنم باعث تطویل میشود خداوند تبارک
وتعالی از معدن بعضی از پنج معصومین صلوات الله علیهم را در رطب یافت ... چنانکه در خصوص
جناب امیر وجناب فاطمه وارد شده واکثر چراغ امیر که از ان رطب ... هر علم هم
ثابت رطب منور شد ، چنانکه در ... عن ابن عباس قال کان رسول الله جالسا
وعنده جماعة من المهاجرین والانصار اذ نزل علیه جبرئیل وقال یا محمد الحق یقرئک السلام ویقول
لک احضر علیا واجعل وجهک مقابل وجهه ثم عرج جبرئیل الی السماء فدعا رسول الله علیا
فاحضره وجعل وجهه مقابل وجهه فنزل جبرئیل ثانیا ومعه طبق فیه رطب فوضعه بینهما
ثم قال کلا فاکلا ثم احضر طشتا وابریقا فقال یا رسول الله قد امرک الله ان تصب الماء
علی یدی علی بن ابی طالب فقال السمع والطاعة لما امرنی ربی ثم اخذ الابریق وقام یصب
الماء علی یدی علی بن ابی طالب فقال له علی علیه السلام یا رسول الله انا اولی ان اصب الماء

[illegible]

علی یدیک فقال له یا علی ان الله سبحانه وتعالی امرنی بهذا لکن کان کلما صب الماء علی
ید علی بن ابی طالب علیه السلام لم یقع منه قطرة فی الطشت فقال علی علیه السلام
یا رسول الله انی لم ار شیئا من الماء یقع فی الطشت فقال رسول الله یا علی ان الملائکة
کانوا یتسابقون علی اخذ الماء الذی یقع من یدیک فیمسحون به وجوههم یتبرکون به
وغیر ذلک من الاخبار ایضا از مرآة العیون روایت کرده اند که روزی حضرت رسول بخانه
حضرت فاطمه آمد گفت ای فاطمه امروز مهمان تو ام ودر ان روز اهلبیت گرسنه بودند وبرای ایشان هیچ
طعامی نیافتند چون همه اهلبیت جمع شدند جبرئیل نازل شد وگفت یا محمد خداوند ترا سلام
میرساند ومیفرماید که بگو بعلی وفاطمه وحسن وحسین که از میوه های بهشت هر چه میخواهند بگویند
حضرت بایشان گفت همه ساکت شدند وحضرت امام حسین عرض کرد برای حضرت
فرماید تا من اختیار کنم همه گفتند که آنچه تو اختیار کنی ما بآن راضی هستیم حضرت امام حسین
گفت که ... رطب میخواهیم وانزمان وقت رطب نبود پس حضرت
رسول فرمود که ای فاطمه برو باندرون خانه ورطب بیرون آور چون فاطمه داخل شد
طبقی از بلور دید که پر از رطب تازه بود ودستمالی از سندس سبز بهشتی بر روی او افکنده
بودند چون حضرت فاطمه طبق را بیرون آورد حضرت رسول فرمود بسم الله الرحمن الرحیم
رطبی برداشت ودر دهان حضرت امام حسین گذاشت وفرمود هنیئا مریئا لک یا حسین
پس دانه دیگر برداشت ودر دهان امام حسن گذاشت وفرمود هنیئا مریئا لک یا حسن
بعد از ان دانه دیگر برداشت ودر دهان حضرت فاطمه گذاشت وفرمود هنیئا مریئا
لک یا فاطمه پس رطب دیگر برداشت ودر دهان امیر المومنین گذاشت وگفت هنیئا مریئا
لک یا علی وبرخاست ونشست وخود از ان رطب تناول کرد ...
فاطمه عرض کرد که ای پدر امروز کاری چند کردی که پیشتر نکرده بودی فرمود که دانه اول را که
حسین گذاشتم شنیدم که میکائیل واسرافیل گفتند هنیئا مریئا لک یا حسین
پس من بایشان موافقت کردم چون دانه دوم را در دهان حسن گذاشتم جبرئیل
ومیکائیل گفتند هنیئا مریئا لک یا حسن من با ایشان موافقت کردم چون دانه
سیم را در دهان تو گذاشتم دیدم که حوریان بهشت سر از غرفه ها بیرون کرده شادی کردند
وگفتند هنیئا مریئا لک یا فاطمه ومن با ایشان موافقت کردم چون دانه چهارم را
بدهان علی گذاشتم ندا از جانب حق خداوند عالمیان شنیدم که فرمود هنیئا مریئا
لک یا علی من با حق موافقت کردم ...
پس ندا از جانب رب العزة شنیدم که یا محمد اگر از ان وقت تا روز قیامت ...
طبق مینهادی من برای هر رطبی هنیئا مریئا میگفتم ...

مجلس هشتم در تعیین روح و تعلق آن به بدن آدم قال الله تبارک و تعالی و اذ قال ربک للملائکه انی خالق بشراً
من طین فاذا سویته و نفخت فیه من روحی فقعوا له ساجدین بعد از آنکه خداوند عالم بدن مبارک حضرت
آدم را خلق نمود به روایت انوار النعمانیه فامر الله سبحانه روح آدم ان تدخل فی بدنه فابت و قالت یا
رب کیف ادخل هذا البدن و اغفل عن طاعتک و تعرض معاصی الابدان و لعلها انما قالت
انما قالت هذا العصیان بما کان للانس کان فی الارض فان الارواح مخلوقة قبل الابدان
بالفی عام و روی اکثر من هذا فلطف بها سبحانه و قال انه ساخرج من هذا البدن اقواما لا
یعصونی طرفة عین و هم حجج علی عبادی به روایت انس العهد خداوند عالم فرمود ادخلی هذا
الجسد الذی خلقته بیدی [illegible] در آن وقت [illegible] که شیر حضرت حوا [illegible] روح نظر کرد در قالب
آدم [illegible] تنگ و تاریک [illegible] بعد از [illegible] کرد [illegible]
و قعر بعیده از دخول در آن امتناع کرد تا سه مرتبه خطاب آمد روح نیز همین جواب عرض کرد
تا سه نوبت خطاب آن بود و جواب این بود تا نوبت چهارم خطاب آمد ادخلی کرها
و اخرجی کرها پس به کراهت داخل شد و به کراهت نیز خارج می شود گفته اند که سبب کراهت
روح آن بود که روح لطیف بود و نورانی و بدن کثیف و ظلمانی از دخول در آن [illegible] و اختلاف [illegible]
[illegible] روح را صحبت [illegible] غرابت الیم پس حق عالم جناب الطهار حضرت انسان را الفت
داد که روح و بدن علاقه [illegible] نموده تا [illegible] عاشق و معشوق چنانچه در تعریف روح گفته اند الروح
جوهر مجرد یسکن بالبدن کماء الورد فی الورد او کالعاشق فی المعشوق او کالملاح فی
فی السفینة [illegible] کراهت داشت از دخول همان قدر هم کراهت داشت از خروج
و وقتی که روح از بدن مفارقت [illegible] روح بالکلیه قطع علاقه از بدن نخواهد کرد [illegible]
[illegible] قطع علاقه [illegible] نمی کنند [illegible] روح [illegible]
[illegible] مفهوم می شود [illegible] اجساد اولیا و شهدا [illegible] مؤمنین [illegible]
روح از آنها قطع علاقه نمی کنند [illegible] زیارت اهل قبور [illegible] و طلب [illegible]
سبب رفع درجات و قضاء حاجات [illegible] آنست که ارواح [illegible] آنجا
هست و نظر می کند [illegible] احترام اجساد اولیا و شهدا [illegible]
حاجات [illegible] دلیلی [illegible] این معنی [illegible] آن حکایات
مرحوم شاه اسمعیل صفوی [illegible] مرحوم سید نعمة الله در انوار النعمانیه نقل می نماید [illegible]
شاه [illegible] علیه الرحمه [illegible] شهدا [illegible]
[illegible] سید الشهدا [illegible]
[illegible] همان حالت [illegible]
شاه اسمعیل مرحوم طبع [illegible] حسینی [illegible]
[illegible] دستمال [illegible]

آدم

آورده و بسته آرام گرفت [illegible] دستمال حضرت آورده [illegible] آرام گرفت [illegible]
از اینجا معلوم می شود که [illegible] لباس شهدا و اصحاب را غارت نکرده [illegible] روایت محصوص [illegible]
حبیب [illegible] و هب [illegible] غارت کرده [illegible] دستمال [illegible]
[illegible] مقصود این بود که روح [illegible] داخل شد [illegible] بعد از داخل شدن
چنین الفت [illegible] به روایت انوار النعمانیه چنانکه روح داخل شد فلما استقرت فی البدن
عطس آدم فقال الحمد لله رب العالمین فقال له الله تعالی رحمک الله یا آدم و هذا معنی [illegible]
من قوله یا من سبقت رحمته غضبه فان اول خطاب کان مع ابینا آدم [illegible] هذه
الرحمة فقد ابتدء العالم بحمده و ختم به کما سمعت من ان اهل الجنة اذا دخلوا الجنة و اهل النار
اذا دخلوا النار قال اهل الجنة اذا خرجوا من هذه الدنیا الی الجنة الحمد لله رب العالمین
کما حکاه سبحانه بقوله و قضی الامر بینهم بالحق و قیل الحمد لله رب العالمین [illegible]
[illegible] عطس آدم [illegible] تعالی ان حمده فقال یا آدم حمدتنی فوعزتی و جلالی لولا
عبدان ارید ان اخلقهما فی آخر الزمان ما خلقتک قال آدم یا رب فبقدرهم عندک
ما اسمهم فقال تعالی یا آدم انظر نحو العرش فاذا بسطرین من نور السطر الاول لا اله
الا الله محمد نبی الرحمة و علی مفتاح الجنة و السطر الثانی آلیت علی نفسی ان ارحم من والاهما
و اعذب من عاداهما [illegible] در جلد اول حیات القلوب از حضرت [illegible] منقول است که
[illegible] آدم در خانه [illegible] نزاع کردند بعضی با بعضی گفتند بهترین خلق خدا [illegible]
[illegible] و بعضی گفتند بهترین خلق خدا ملائکه [illegible] و بعضی گفتند حاملان عرش
[illegible] بعضی [illegible] گفتند که [illegible]
[illegible] گفتند [illegible]
[illegible] آدم [illegible] عرض کرد آدم گفت [illegible]
[illegible] نظر کردم [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم محمد
و آل محمد خیر من کل مخلوق خلق الله [illegible] روح را [illegible] به روایت [illegible]
روح [illegible] آفتاب [illegible] آسمان [illegible] آدم [illegible] محمد
[illegible] آدم [illegible] الله [illegible]
و ملائکه تخت [illegible] آسمانها [illegible]
[illegible] و [illegible] مرجان [illegible] آدم [illegible] ملائکه [illegible]
[illegible] جانب [illegible]
[illegible] اطراف آسمانها [illegible] حضرت آدم [illegible] ملائکه [illegible]
[illegible] آدم [illegible]
[illegible] محمد [illegible] آدم [illegible] ملائکه [illegible] آدم [illegible]

کوکه

بگو که پروردگارا چرا ملائکه در پشت سر من صف می کشند و پیش روی من نمی ایستند خطاب رسید که ای آدم برای
آنکه نور محمد در صلب تست آدم مناجات کرد که پروردگارا چنین کن که نور محمد در پیش روی من باشد
تا ملائکه را در برابر ببینم خداوند عالم نور محمد را در پیشانی وی قرار داد ملائکه در پیش روی آدم ایستادند
آدم مناجات کرد دیگر که پروردگارا میخواهم که نور محمد را در جایی قرار دهی که من ببینم خداوند عالم نور محمد را در انگشت
ابهام و نور امیرالمؤمنین را در انگشت سبابه و نور فاطمه را در انگشت وسطی و نور حسن مجتبی را در انگشت بنصر
و نور حضرت امام حسین را در انگشت خنصر جای داد و انوار پنج آل عبا در انگشتان آدم چون آفتاب
می درخشید و حکمة الهی در خلق انگشتان پنج اشاره بجلگی در تمام اصحاب عبا است بخدا در
تا هیچ بنائی که چرا پنج انگشت عطا شد پس از صنع خدا یاد می رسیده که چرا ... در زیارل
که نجفی بجز آل ای اصحاب عبا خبر دیگر در انیس العهد منقول است بعد از آنکه خدا نور روح را در قالب
جناب آدم جا داد بعد از چند روز به تنهایی از برای صحبتی نشست دادن در آن نخب را عقیقه به بود ادراکه
یا هر دیگر چند ساله راه بود آدم را بر آن نکهت نشسته نوره کی شواره ها از جواهر جنت بیدرخشش زد
در انگشتر بهشتی در انگشت و لباس های سلطنت در بر و تاج کرامت بر سر و پایش از نور زیر شیر
آفتاب از شعاع آدم باقی و بهر جانبیکه توجه می نمود از چهار سمت او همواره از طهور حضرت اقدس
محمدی در شهری خاص حسن و جمال برخت باین زیاده فضل و کمال ارزانی داشته که از عشق جمالش
ملائکه ایع انگشت تحیر بر دندان گرفته و زبان تحسین مبارک الله احسن الخالقین بگو دند از این نور محمد
با انوار اربعه آل عبا در پیشانی آدم مجتمع و مؤتلف بود بسلالا بعد نسل و قرنا بعد قرن در سلط هر انتقال
در اصلاب و ارحام طاهرات کردش می نمود تا اینکه قدم بعرصه وجود گذاشتند حور سماء خورشان
تا بان بود تا اینکه این پنج از پنج تن و عباد فاطمه و امام حسن و امام حسین رسید تا در ایام حضرت بود و در روز
عاشورا با همین جبین نورانی خنک حقار دینی و همین جبین بود را در ... تنور گذاشته باد جواهرو
انور مطهر آن جبین منور در بالای نیزه مانند ماه بدر درخشید حتی که در کوفه عرب مسلم جصاص گفت
دیدم سر را بالقدم راس الحسین و هو راس زهری قمری اسبه الحق بر رسول الله و لحیته کسواد
السبج قد انقص بها الحضاب و وجهه کانه دارة قمر طالع ... لعن الله علی القوم الظالمین
مجلس هشتم در سجده ملائکه بر آدم علیه السلام فی سوره البقره و اذ قلنا للملائکة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس
ابی و استکبر و کان من الکافرین آیا امر سجده آدم بتمام ملائکه است یا ملائکه مخصوصه که ساکنان ارض بود
فی مجمع البیان و الظاهر یقتضی ان الامر بالسجود له کان لجمیع الملائکة حتی جبرئیل و میکائیل لقوله فسجد
الملائکة کلهم اجمعون فی هذا تأکید للعموم و قال قوم ان الامر کان خاصا لطائفة من الملائکة
کانوا مع ابلیس طهر الله بهم الارض من الجن علامه مجلسی مرحوم در جلد اول حیات القلوب میفرماید شیخی از حضرت
صادق سؤال کرد که آیا صلاحیت دارد سجده کردن از برای احدی غیر خدا فرمود نه پرسید پس چگونه
امر کرد خدا ملائکه را بسجده آدم فرمود بدرستیکه امر خدا سجده کنند سجده از برای خدا که کرده است پس
سجده ایشان از برای خدا بود چون با امر او بود احالا تا بعضی مجلسی مرحوم در کتب بیان کرده
اجماع جمیع مسلمانانست که سجده ملائکه به حضرت آدم نه سجده عبادت و پرستش بود و چنین سجده

ازبراي غير

ازبراي غير خدا موجب کفر و شرک گشت و در حقیقت این سجده چند قول است اول آنکه این سجده برای خدا
بود آدم قبله بود چنانچه مردم رو بکعبه سجده می کنند و خدا را سجده می کنند دیگر آنکه مراد از سجده انقیاد و خضوع
و اطاعت است نه سجده متعارف اگرچه این معنی بحسب لغت محتمل است اما ظاهر اخبار بسیار
بلکه صریح بر خلاف این است سیم آنکه سجده حقیقی بود برای تعظیم و تکریم آدم و در حقیقت عبادت
خدا بود چون بامر او واقع شد و ظاهر اکثر اخبار این است پس ظاهر شد که سجده از برای غیر خدا به
قصد عبادت کفر است و بقصد تعظیم بدون امر خدا افغت الله محتمل است که سجده تحیت
در امم سابقه مجاز بوده باشد و در این امت حرام شده باشد و احادیث بسیار در نهی از سجده
از برای غیر خدا وارد شده است در انیس العهد منقول است سجده برادری بود که در بیت فی آدم الی البشر
بود در خصیصه النجار الاکر نوری که سجده بر غیر حق را جایز نیست که بهم این است سجده تحیت
بود چنانچه برادران یوسف و یعقوب سجده کردند فخروا له ساجدین ملائکه آدم را سجده کردند برادران
یوسف یوسف را سجده کردند و اما سجده بکنیم جبرئیل سبب شهدا است که جبهه را جهان و یوسف ... مثال
و ... خاک مزوج شده است فی الخصائص ان السجود علی تربتها یخرق الحجب سجده
بر خاک او می خرق سماعی می کند که حجب شده انعصبت میان او و خدا اثر خطر
شفای هر بیماری است و دوای هر آزار است برکت شعاع پرتو سبب آسوده که خاک ...
قبر است سبب دخول بهشت است و سیدن بهشت کاک بیک باعث گریه و دستان است
که نظر بر تربتش کنی و بگو تربتی که عزیز پیغمبر در روی کشته و بر روی خود ... بر مردم
بسته ... امام غریب ... آن رود زبستر ... انور و مطهر ... افتاد ... زدم ها
... خاک مطهر ... آنکه میخواهم توجه اخص رشمه ... اران مصلی ...
اجمالا سجده اکمل و اتم و اشرف عبادات است اعلم ان السجود غایة الخضوع و منتهی
عبادة بنی آدم و ما عبد الله بشیء مثل السجود و لذا اختص به و حرم لغیره قال رسول الله لو
جاز السجدة لغیر الله لامرت النساء ... سجده بر خوش ... قیام اللیل
بود ... انقره ... بقیام مشغول شد که ... شد و اصحاب ... در نماز
... سوره بقره و آل عمران و سجده را هم بسیار دوست دارد در عالم ذر بعضی دو سجده
کرد و بعضی یک و بعضی هیچ نکرد ... در سجده مطلب خواهی ... چون
بسجده افتاد در رود ... آمد قال النجار ... راسی حتی ینظر الناس
و کان علی بن الحسین اذا ذکر الله نعمة علیه الا سجد و لا دفع عنه من الدنس الا سجد
و ما قرء سورة فیها سجدة الا سجد و ما ... الا سجد فلما جهی
... الله ... سجد ... فلذا سمی ذو الثفنات لانه کان اثر السجود
علی جمیع مساجده و کان له خمس ثفنات یقطعها فی السنة مرتین ...

سجده

سجده برو بنا سا آید بنزد طول السجود برغم انف الشیطان و هو من سنة الاولین و شعار الملائکة المقربین
در بحج علیه حضرت امیر سؤال نمودند منهم سجد و لا یرکعون و سجد عزرائیل قبل ان یطلع و سجده فی
اربعة آلاف سنة لا ندری من سنی الدنیا ام من سنی الآخرة و سجد آدم ثلثة ایام بلیالیها
و سجد داود و تعفر موسی و سجد علی بن الحسین علی حجارة خشنة حتی احصی علیه الف مرة
لا اله الا الله و کان جعفر بن محمد الصادق ع تطول سجدته حتی یقال انه راقد
و کان لابی الحسن موسی ع فی کل یوم سجدة بعد انقضاض الشمس الی طلوعها الی الزوال کما نقل
عبد الله القزوینی عن فضل بن ربیع الحاجب ایام حبسه قال بحار العلوم الکثاره یحط الدوار
حط تراب و دق الشجر ربیا بی رب الحلیم و منه ال الخلة الخلیلی و کان رضا ع یسجد بعد طلوع
الشمس حتی یتعالی النهار و احصی خمس مائة تسبیحة و سجد ل الشکر شکرا عفوا عفوا مائة مرة
و ان یقول یا رب حتی انقطع النفس فیقول الله لبیک عبدی ما حاجتک و یستحب المسح
بالید علی موضع السجود ثم الادرار علی الوجه و الصدر فانه شفاء لاهل خمس من علامات المؤمن
منها التعفیر الجبین بما هم فی وجوههم من اثر السجود حضرت موسی بن جعفر پانزده سال
بعد از آنکه آفتاب یک نیزه بلند شدی بسجده میرفت تا زوال شمس هارون بر کرسی بر نظر میکرد و دید جسی
جامهٔ ... سیه بر کرسی افتاده در ربیع حاجب رسید این جامه چیست گفت موسی بن جعفر است سجده
رفته است گفت او از رهبانان بنی هاشم است ربیع گفت پس چرا او را در زندان حبس کنید گفت
برای رولت و رکا رت کرد و چنین باشد بپوسته سلفت حدا یا همیشه از آل بسکردم که راه پیر عونی
و که نه عونی جمله عبادات فی شبهای چو مرا روز کنی شکر میکنم دعا میراشی سب کردی و آنچه خواستم عطا کردی
فی الجواهر سجدة اوقات الصلوة قال عبد الله القزوینی دخلت علی فضل بن ربیع الحاجب و هو جالس علی
سطح قال ادن منی فدنوت قال انظر فی الدار ما تری فی البیت قلت اری ثوبا مطروحا قال
انظر حسنا فنظرت و قلت رجل ساجد قال هذا مولاک انی اتفقده اللیل و النهار فلم اجده
فی وقت من الاوقات الا علی الحالة التی اخبرک بها انه یصلی الفجر فیعقب ساعة فی دبر صلوته
الی ان تطلع الشمس ثم یسجد فلا یزال ساجدا حتی یزول الشمس و قد وکل من یترصد له الزوال حتی
یقول له الغلام قد زالت الشمس اذ وثب فیبتدئ بالصلوة من غیر ان یحدث وضوءا فاعلم
انه لم ینم فی سجوده فاذا فرغ من صلوة الظهر و العصر لا یزال ساجدا الی ان تغیب الشمس
فلما یصلی المغرب یتعشی قلیلا ثم ینام قلیلا ثم یقوم و یتوضأ و یتهجد فقلت له اتق الله
فیه و خف علی عزتک و جاهک فانه ابن رسول الله ص قال کلفنی الرشید مرارا ان اقتله فما قتلته
و اخبرته انی لا اکون قاتله یقول المؤلف یا اخوانی ان اللعین ما رضی بسجدة واحدة
فی قتله لانه لیس من فضل نعیم انه لا یقتله حتی عنه سنین من شاک و ستمه جون خدای عالم
سجده و صورت خاک آلوده را دوست میدارد لهذا سینه اتشهدا در سجده جان داد و رحمت
علی هکذا الا لعنة الله علی القوم الظالمین الراکم ... الکریم عبد الله روز دوشنبه ۲۳ جمادی الاخر

مجلس نهم

ح

مجلس نهم در سجدهٔ ملائکه بجناب آدم قال الله تعالی فی سورة ص قال یا ابلیس ما منعک
ان تسجد لما خلقت بیدی استکبرت ام کنت من العالین بعد از آیه
ضرار ... ملائکه مامور گشتند بسجدهٔ جناب آدم و همه ملائکه سجده نمودند مگر ابلیس ملعون که سجده نکرد و حلاوت منعال
فرمود از ابلیس چه چیز مانع شد از سجده کردن مگر تکبر نمودی یا از عالین از بلند
مرتبه کان نبودی مجلسی مرحوم در جلاء العیون و حیات القلوب می فرماید در تفسیر المعتبرین هم روایت میکند
که ابو سعید خدری از رسول خدا پرسید مرتبه آنها که بلند مرتبه اند از ملائکه پیغمبر فرمود من و علی
و فاطمه و حسن و حسین بودیم در سراپرده عرش تقدیم و تسبیح میکنیم ملائکه را تعلیم کردیم تسبیح میکردیم پیش از آنکه
حق تعالی آدم را خلق کند به دو هزار سال پس چون آدم آفرید امر کرد ملائکه را سجده و کسی همه ملائکه سجده
کردند مگر ابلیس تعظیم نمود و تکبر در زیر یاد او همه آن پنج تن طاهره و نور ما امامان در زیر عرش نوشته بودیم
آن ملائکه امر فاخرج فانک رجیم ما نسبه نعمه الله در الا الا العالمین بنی لیه فان قلت الشیطان مع طول
عبادته و کثرتها فی السموات حتی انه روی انه عبد الله ستة آلاف سنة اما من سنی الدنیا ام من سنی الآخرة
فکیف ابی عن هذا التکلیف الخاص مع قوله لغیره و کیف خلده الله و نفسه لم یمنحه الالطاف الالهیة
التی تمنعه عن ارتکاب المعصیة کما عصم غیره من الملائکة مع ان العبادة التی صدرت منه قبل العصیان
اکثر من عبادة الملائکة حتی انه صار من رؤساء الملائکة و طاووسهم و کان یجلس علی کرسی فی السموات
و الملائکة تقف امامه تعظیما له فکیف لم یعصمه الله تعالی عن ارتکاب مثل هذا قلت فرحا للحسنی
بهذه الشبهة برهة من الزمان حتی اطلعنی شیخنا صاحب البحار الانوار علی اخبار یحل بها هذه الشبهة و خلاصتها
ان الشیطان کما تحقق قد کان من جملة الجان الذین کانوا فی الارض فلما ارسل الله سبحانه الملائکة الیهم
قتلوهم و نفوهم من الارض فبقی هذا اللعین فاظهر للملائکة انه من طائفة المؤمنین فقال للملائکة قتلتم الکل
و طرائقهم و انا بقیت وحیدا فخذونی معکم الی السموات لاعبد الله تعالی معکم فاستأذنوا فی هذا فاذن
لهم فلما بلغ السموات و طاف بها اطلع علی الالواح السماویة و الدفاتر الالهیة لینتفع عن ارتکاب
فقرأ فی بعضها ان الله لا یضیع عمل عامل من عمل و اراد الدنیا اعطاه الله منها و ماله فی الآخرة
من خلاق فاضمر فی نفسه الخبیثة ان الآخرة مؤخرة و الدنیا معجلة فقصد حرث الدنیا من تلک
العبادة الکثیرة و لما علم انه قد استتم نصیبه من الدنیا اراد ان یظهر ما قصده فاظهره فی الاستکبار
عن السجود و لو انه قصد الله سبحانه بتلک العبادة من واقف منها لما حل بنفسه بل کان قد تدارکته الالطاف
الالهیة و قد کان یعرف به فی العلم لا یبالی فیها لان علمه کان من الملکوت روی ان واحدا من
فرعون اعطاه عنقود عنب و قال ارید ان تخلق مثل هذا او هو کبار ... ملک رب قادر
فاخذه فرعون فلما جن علیه اللیل سترا ابواب بیته و قال لا یدخل علی احد فبقی متفکرا فی
حال العنب فاتاه الشیطان فدق علیه الباب فقال فرعون من فی الباب فقال ابلیس
من طغی فی تجبیه رب لا یدری من فی الباب فعرفه فرعون فقال ادخل یا ملعون فقال
ابلیس ملعون تدخل علی ملعون فلما دخل علیه رأی عنقود العنب بین یدیه و هو حیران فقال له
ناولنی

تا ولی هذا العفو وغفر الله علیه اذا هو احسن ما یکون من الثلاثی فقال له شیطان انصف یا عبد الله الانصاف
اما فی شیء هذا العلم والکمال اردت ان اکون عبدا من جملة العبید فاقبلونی عبدا لباب هذا السلطان
وانت مع جهالات هذه وحماقتک اردت ان تکون ربا وادعیت هذه المرتبة العظیمة فقال له
فرعون یا ابلیس لای شیء ما سجدت لآدم لما امرت فقال لانی علمت ان طینتک هذه مخبئة
فی صلبه ومن هذا امتنعت من السجدة له ولما صنع نوح علیه السلام السفینة واراد رکب فیها انواع الحیوانات
بقی الحمار خارج السفینة واخاف علیه نوح من الغرق وکلما امره بالرکوب امتنع فغضب علیه نوح
وقال ارکب یا شیطان مخاطبا للحمار فسمع شیطان کلام نوح فتعلق فی ذنب الحمار ورکب
فی سفینة نوح علیه السلام کان یظن انه لم یرکب فلم یرخص له فلما اخذت السفینة ماخذها وقف
علی الماء نظر نوح فرأی ابلیس جالسا صدر السفینة فقال له من رخصک فقال انت
الم تقل ارکب یا شیطان ثم انه قال یا نوح ان لک عندی یدا ونعمة ارید ان اکافیک علیها فقال
ل نوح وما هی قال انک دعوت علی قومک فاغرقهم بساعة واحدة و[illegible] تحتاج فی
اضلالهم واغوائهم الی مدة طویلة فلما علم نوح ان شیطان قد شمت به بکی وناح بعد الطوفان
خمسمائة عام فسمی نوحا وقد کان اسمه من قبل عبد الجبار فاوحی الله سبحانه الی نوح ان اسمع ما یقول شیطان
واقبل کلامه فقال ما تقول یا ابلیس فقال یا نوح انهاک عن خصال اولها الکبر والحسد فان
اول ما عصی الله به التکبر وذلک انه امرنی بالسجود لآدم ولو سجدت لما اخرجنی من عالم الملکوت
وثانیها الحرص فان الله تعالی قد اباح الجنة کلها لآدم ونهاه عن شجرة واحدة فدعاه
حرصه الی الاکل منها فاکل فصار علیه ما صار وثالثها ان لا تخلو بامرأة اجنبیة لئلا
یکون معکما ثالث فانک ان خلوت بها من غیر ثالث کنت انا الثالث فاسول
لک الامور حتی اوقعک فی الزنا فاوحی الله الیه بقبول قول شیطان در این خبر کلمه فقره
مناسبت کلام که الکلام یجر الکلام مذکور شد مقصود آنست که خداوند عالم فرمود که اسجدوا
لآدم ملائکه بفرمان واجب الاذعان مبادرت جستند در ایشان اول جبرئیل امین
روی بزمین نهاد بعد از آن میکائیل و بعد از آن اسرافیل و بعد از آن عزرائیل بعد از آن تمام
فرشتگان چهار رکن ملائکه ملکوت که در این مبادرت نموده بر یک حلقه [illegible] گشته جبرئیل
بروح الامین ملقب شد و کلید ارزاق را در جیب [illegible] میکائیل نهادند و تمامی قرآن [illegible]
اسرافیل بتقدیم [illegible] سبب مواصلت وواسطه مرافقت وصل الحبیب الی الحبیب
گردانیده شد و باقی فرشتگان را نور عصمت [illegible] لا یعصون الله ما امرهم [illegible] اعزاز
واکرام در واسطه تعظیم وتکریم واحترام آدم [illegible] معنی [illegible] ابلیس [illegible]
مبتلا گشت [illegible] لطف [illegible] محراب ابروی [illegible] هر کسی [illegible] ملعون [illegible] بعد از آنکه
عزازیل از سجده آدم استنکاف کرد لباس کرامت وخلعت [illegible] از بر [illegible] کشیده شد و
لعنت در سوائی ملبس گردانیده شد [illegible] دو راه جستند
سرکشی [illegible] اخرج منها [illegible] مقام قرب [illegible]

السادة

فرستاده و او را از صورت ملکی بدر آورد و بقبیح ترین صورتی مبدل گردانید که پیشتر در حسن وجمال از همه
فرشتگان زیباتر بود [illegible] لباس [illegible] از زمرد و یاقوت بود [illegible] در آسمانی
ملقب [illegible] از القاب کمال مشهور بود [illegible] عرش طواف کرد [illegible] بهشت [illegible]
می خرامید [illegible] از همه باز و اعراض [illegible] مطرود [illegible]
گشته او را مطعون و لعین سنگسار کرد جبرئیل بود و بعد از آن اسرافیل و بعد از آن میکائیل و عزرائیل و بعد از
ملائکه تا باسمان دنیا ملائکه او را بسنگ زدند [illegible] صحبت ملک [illegible] در اطباق اجرام فلک [illegible]
گردانیدند [illegible] او را از آسمان [illegible] انگنند [illegible] سال در آن دریا غرق
بماند چون برآوردند روی سیاه و چشمان ازرق در غایت قباحت [illegible] که اگر آن شکل
ظاهر گردد همه خلایق از ترس [illegible] حق سبحانه [illegible] ابلیس [illegible] فرشته
نفیس کرد که هر روز سیلی [illegible] آن ملعون [illegible] چنانچه [illegible] آن طپانچه
دیگر [illegible] پیغمبر ما مبعوث [illegible] برسالت و نبوت گردانید و آیه شریفه وما ار
سلناک الا رحمة للعالمین نازل گردانید ابلیس لعین [illegible] عرض کرد خداوندا [illegible] از جمله
عالمیانم هیچ بهره از این رحمت [illegible] فرشته خطاب [illegible] ملعون
[illegible] طپانچه [illegible] شرافت وکمال [illegible] رحمت [illegible] بهره داشته باشد
نور شفاعت [illegible] ظلمت عصیان [illegible] خلاص [illegible] شیطان لعین
ببرکت وجود شریف حضرت محمدی از ضرب طپانچه ملک رهائی یابد بیننده که عارف بمقام محمدی
ومحبت دوازده فرزند او را در دل جای داده باشد [illegible] المتین و ولایت امیرالمؤمنین [illegible]
شده باشد شفاعت ایشان از [illegible] آتش [illegible] نجات [illegible]
و عجب [illegible] مسعود [illegible] لعین [illegible]
ان فرشته نجات یافت در مقابل این احسان شیطان [illegible] کرد [illegible]
دیگر [illegible] خدا [illegible] پیغمبر [illegible] حسین [illegible]
سر روی خاک [illegible] خاک [illegible] شیعه یستغیث [illegible] لا یغاث [illegible]
و [illegible] بحمل العطش [illegible]
[illegible] حالت طلب [illegible] شیطان لعین آمد
مجلس دهم در امتناع ابلیس از سجده حضرت آدم علیه السلام قال الله تعالی فی سوره الاعراف
قال انا خیر منه خلقتنی من نار وخلقته من طین شیطان عرض کرد [illegible] علما
در این سخن [illegible] بعضی گویند که [illegible] سر طاعت و عبادت [illegible]
من [illegible] هزار سال است [illegible] عبادت [illegible] حال [illegible] خاک سجده کنم [illegible]
باعث [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] فرموده که من

بمن

سريع الصفاء اربح وكم من عابد افسده العجب يعنى جايكه با وجود اغوا خاموش كند هم چنين عجب عباد را
فاسد و تباه مى كرداند سئل عن الصادق ع عن الرجل يعمل العمل و هو خائف ثم يعمل شيئا من البر فيدخله
شبه العجب باين رسول الله كسيكه عمل نيك بسته مى كند از او ترسانست و بعد عملى نيكو از او سر ميزند عجب ميكند
اين چگونه است فرمود هو فى حالة الاولى احسن حالا منه فى حالة الثانية او در آن حالت كه
كه معصيت ميكند و ترسانست بهتر است از آنكه عبادت كند و عجب و غرور نمايد چه كه عجب باعث حبط
ثواب عمل و سبب خشم خداى عزوجل است امير ع در نهج البلاغه مى فرمايد فاعتبروا بما كان من فعل الله
بابليس اذ احبط عمله الطويل وجهده الجهيد وكان عبد الله ستة آلاف سنة لا يدرى امن سنى الدنيا
ام من سنى الآخرة واسطه كبر ساعة واحدة لاسيما در هفت آسمان بقدر يك مهر سجده گاهى
باقى نگذاشته بود الا آنكه همه جا سجده كرده بود بجهت آنكه اظهار اينكه گفت انا خير منه مردود و مطرود
گشت و اين عزازيل قبل از عروج بآسمان در زمين بود و با طوايف دين الجان از اينها انقطاع نموده زاهد
گوشه منزوى گشت و بطاعت الهى سعى نموده چندان عبادت كرد كه از او حيرت زده
فرشتگان بر عادت خود آمدند كه نظير اين چنين در ميان فرشتگان ادراك كلمات ما را
در آسمان آسمان سوم بنمايه حق تعالى بر خواهش فرشتگان او را باسمان دنيا ترقى داد مرتبه مهر
در آسمان دنيا بعبادت مشغول بود با مقربان آسمان دوم باسم عابد او را باسمان دوم برده و هكذا
الى السماء السابعة بعد از آن رضوان بنا به امر الهى از مقربان طبقات سموات از طاعات وى
محفوظ گشته اگر دو زين چند در بهشت در آرى تا ما نيز از فوايد او مستفيض گرديم حق تعالى بهار رضوان
بهشت هم سال و ايشان بطاعت الهى و تعليم فرشتگان مشغول بود و مجلس وعظ وى در پاى
عرش مجيد منعقد مى گشت و بر منبر از ياقوت سرخ آمده بر بالاى سر او نصب كرده و چندان
فرشته بر مجلس او حاضر ميشد كه عدد ايشان را بجز علام الغيوب هيچكس نمى دانست و چون زمان
از عبادت او منقضى شد از بارگاه احديت خطاب آمد كه فوجى از ملائكه مامور شدند كه بعرصه
خاك بيايند و طايفه بنى الجان را كه از طاعت الهى و طريق حق شناسى دور افتاده بودند نفير او را
پس با جمعى از ملائكه بزمين آمد و اهل طغيان و عدوان را تمام كرد بعد حق تعالى روى زمين
و خلافت آسمان دنيا و خازنى بهشت را بابليس مسلم داشت و او گاهى در زمين بعبادت بسر مى برد
و گاهى سجاده بر بام هفت آسمان انداختى و گاهى علم طاعت و رايت عبادت در صحن
بستانسراى جنت بر افراشتى چون مدار رياست و حكومت استقلال تمام يافته و لواى دولت
و رايت سلطنت بر افراشت انانيت آغاز كرد و در دل عزم جزم نمود اگر حق تعالى بعد از من
بشخص ديگر اين امر خطير سلطنت را تفويض فرمايد او و رحمه الله نامه اتباع بر آيد چه كه خود را
در كمال علم و عمل منفرد مى ديد و هيچكس را در امر خلافت از خود شايسته تر نمى دانست در خلال
اين احوال روزى جمعى از فرشتگان نظر بر لوح محفوظ افتاده و ايشان بر قضاى از قضاهاى
الهيه اطلاع يافتند كه عنقريب يكى از مقربان درگاه صمدى بطرد و لعن ابدى گرفتار خواهد شد

بر او

چون مراجعت نموده از آن حزن و رقت ايشان عزازيل پرسيد از موجب آن اسف رنمود واقعه را
تقرير كردند و از او التماس دعا نمودند حق تعالى بسيجده ام را با اين مدت عظيم گرفتار نكند ابليس گفت اين قضيه
بمن و شما نسبت ندارد و من سالها است كه بدين اطلاع يافته ام و بكسى نگفته ام اينك دعا ميكنم
كرد نبر ابليس دست بر دعا برداشت و گفت اللهم آمنهم ضرا و نداشت از انكه ما را بيچاره خود را
فراموش كرد از غايت كبر كه داشت خود را از حيطه آن وعيد خارج مى پنداشت و اصلا تضرع و خشوع
ميل ننمود لاجرم بحرمان ابدى و خسران سرمدى مبتلا شد عاقل شود كه مركب مردان مردى در سنگلاخ
باد به بسيار برده اند لهذا منقبت حضرت گاه گاه مرگ در ناچيز مو كرده اند و گروه كوه مى بخشد گاه آيد زنار بست
و كريم زد را ساپيره گبر گوشت عزازيل را با اينهمه عبادات مطرود ميكند براى يك نافرمانى و بگوشت دنيا
در با معصيت و نافرمانى راى آمرزد و واسطه اكرام دين و زيارت نمودن بر سيد الشهداء اين موهبت
عظمى مخصوص محبين خاندان مصطفوى است چنانچه در حديث قدسى وارد است من بكى
او ابكى او تباكى وجبت له الجنة وحرمت جسده على النار باين كرديم بر سر كلام اول شنوا است
كه ابليس روزى بر در بهشت رسيده و حلقه بر در بهشت ميزد كه دير قضا بحكم اقتضا از براى نظاره
اهل عبرت آنكه حكمت نوشته بود كه ما را بنده ايست او را بانواع نعم مكرم گردانيم و از زمين باسمان
بر آريم و در آسمان بجان رسانيم و بعد او را امر را امور حفظ دل كنيم و او مخالفت فرمان كند
و از فرموده ما اتباع كند عزازيل چون اين كلمات مطالعه كرد هزار رساله طاعات و را دعوى كه آن
و مقصد اين بنده نافرمان و شكسته بنان لعنت كرد و سزاى است كه لعنت بر او كند در
رواين است كه در لوح محفوظ نگاه كرد و ديد نوشته اعوذ بالله من الشيطان الرجيم لعنت خداوند بر
اين شيطان رجيم گرديد حقيقت معلوم نمود بنده از بنده كان ما هم نفس اين علم مخصوص گردانم و بعد از
آن نافرمانى كند او را خوار و ذليل گردانم گفت الهى او را بمن نما تا هلاكش گردانم خطاب رسيد
كه وقت آن نرسيده باشد كه بعضى روايات است كه هزار سال هر جا سجده ميكرد در آسمانها بعد
سر از سجده بر داشتى در سجده گاه اينكلمه نوشته بود ما بيت شده بود كه لعن الله على ابليس او نمى دانست
اين بر ابليس لعن كردى

مجلس یازدهم در مکر ابلیس و ادعای خیریت با قیاس و در مذمت قیاس بسم الله الرحمن الرحیم

قال ابلیس انا خیر منه خلقتنی من نار وخلقته من طین یعنی من بهترم از آدم از خلق شده از آتش
و من خلق شده ام از آتش چون آتش از خاک بهتر است مخلوق از آتش هم بهتر است از مخلوقیکه
از خاک خلق شده پس من بهترم از آدم اول کسیکه در دین و شریعت قیاس کرد شیطان بود و هر کس
بنای عمل خود را بر قیاس گذارد حشر او با شیطان خواهد بود قال العیاشی قال رسول الله صلعم تعمل
هذه الامة برهة بالکتاب وبرهة بالسنة وبرهة بالقیاس فاذا فعلوا ذلک فقد ضلوا و روی صاحب
الفصول عنه انه قال ستفترق امتی علی بضع وسبعین فرقة اعظمها فتنة قوم یقیسون برأیهم
فیحرمون الحلال ویحللون الحرام یعنی کسانیکه بقیاس عمل میکنند دلیل اینها این است که میگویند باب علم
مسدود است علم قطعی نداریم لکن ظن قوی داریم و ظن خاص هم نداریم اگر بقیاس عمل نکنیم واقعه بی حکم میماند
و در کتاب احتجاج شیخ طبرسی علیه الرحمه روایت کرده است که ابو حنیفه بخدمت جناب صادق آمد حضرت
پرسید انت فقیه اهل العراق قال نعم قال فبم تفتیهم قال بالقیاس قال لا تقس فان
اول من قاس ابلیس و قال رسول الله صلی الله علیه وآله من قاس شیئا من الدین برأیه قرنه الله مع ابلیس
فی النار فرمود مسئله میپرسم از تو سؤال کنم بطریقه قیاس که بنای مذهب تو است جواب بده یا ابا حنیفه القتل
اعظم ام الزنا گفت کشتن بزرگتر است از زنا گفت معلوم است قتل اعظم است قال فلم تجیز
فی اثبات القتل بشاهدین وفی الزنا باربع گفت نمیدانم فرمود بجهة آن است که در حق حکم بر عکس
واقع میشود در زنا بر عکس ثم قال البول اقذر ام المنی قال البول گفت دلیل فرمود پس چرا از خروج
منی غسل کند و در خروج بول غسل نیست بر و قطره آب کافی است گفت نمیدانم فرمود لان المنی
یخرج من جمیع البدن احیانا والنقی لا یغیر البدن جمیعا والبول یخرج کل یوم مرات
بلا اختیار بعد پرسید که نماز اعظم است یا روزه گفت نماز اعظم است که ستون
دین قال فلم تقضی المراة صومها فی ایام الحیض دون الصلوة فرمود پس چرا زن در ایام حیض
خود روزه را بعد از غسل قضا میکند و نماز را قضا نمیکند گفت نمیدانم فرمود چونکه روزه در سالی
یکمرتبه یکماه واجب است و نماز هر روز هر شب پنج مرتبه واجبست پرسید ای ابو حنیفه زن در
کسب عاجز تر است یا مرد گفت زن فرمود بقاعده قیاس تو باید زن از میراث دو قسمت
ببرد و مرد یک و حال حکم عکس است کما قال الله تعالی فی کتابه للذکر مثل حظ الانثیین
گفت نمیدانم فرمود بجهة اینست که زن خرج ندارد و مرد باید نفقه عیال را هم بدهد خرجش
زیاد است دو قسمت میبرد یا ابا حنیفه اتق الله ولا تقس فی الدین اما بقیاس
رفتار نموده مرید و معتقد شیطان نیست فی الواقع عقلهای ما قاصر است تا ائمه نفهمند
حدیث

عاقبت حرمت مومن نزد خدا زیاده از حرمت کعبه است و در مذهب حق و عقل چه میفهمد که شارع مقدس
حکم فرموده است دست سارق را برای ربع دینار قطع کنند و دست غاصب را برای هزار اشرفی قطع نکنند
بلی از این قیاس میتوان فهمید که جرأت غاصب را بیش از آنکه مسلمی گرانی برده باشد می بینیم از قطع
نمیکنند ولی قرضه باشد الحق دل مثلا آنچه دار کنند مرا از کسی بغصب که فروش و تملک کند مرا [illegible]
سال که مخلوط شده حرام و ارث صد آن شد مغصوب شده کنند مرا مطالبه میکنند قیمت آن را غاصب
نمیخواهد که بپردازد از آن که دو سال حکم قطع شده بحکم حاکم شرع اگر قیمت بپردازد قیمت روز غصب را
بپردازد یا قیمت روز تلف را و در هر جا غاصب را بیشتر میخواهد مطالبه کنند که غاصب بعید از آنکه در هر جا غصب کرده
در آن جا که هم اجحاف مطالبه بکند در برابر ابد خیار است باب خیبر عقوبت دارد که در آخرت بیشتر
حدیث مفتضح است و قال من غصب شبرا من الارض طوقه الله من سبع ارضین یوم القیمه سیطوقون ما بخلوا
به یوم القیمه مانع زکاة و غاصب هر دو این صفت را دارند که عقوبت [illegible] از او تنفر میشود
و همه کس عدو او میشود چنانچه اگر کسی صاحب صفات حمیده باشد مردم او را دوست میدارند دیگر آنکه
همان مال را داراند که زمان دیگر بجای بگیرد چنانکه کرات دیده ام حکام جور ردد لیاقت اموال رعایا را ضبط
میکنند که بر شب سلطان او را [illegible] تقصیری جریمه میکنند جمیع اموال او را ضبط میکنند عقوبت دیگر آنکه اتفاق
میافتد که خدا او را بعد از زوال [illegible] در آخرت یا در دنیا برای او جاری میکند چنانچه در عهد جناب داود
اتفاق افتاد که جوان فقیر شبها تهجد و دعا میکرد و روزی بی جهت از خدا [illegible] میخواست
منعوم او را مسخره میکردند که داود زره سازی میکند [illegible] رزق میخواهد [illegible] که دارد
که مطلق العنان بود در زراعت هر کسی [illegible] بیع کنند تا آنکه نگاه جوان [illegible]
داخل شد او را کشت که دعایش مستجاب شده تا آنکه [illegible] پیش داود شکایت کرد حضرت
پسر المقتول که [illegible] مردم را بر آن جوان [illegible] جناب داود و التماس کرد که خدا مال
زیاد دارد فقیر است [illegible] اگر [illegible] محبوس شود مردم
عبرت بگیرند آخر حضرت فرمود [illegible] حکم [illegible] حکم [illegible] صبح [illegible]
کرسیان جوان را گرفته پیش داود [illegible] حضرت فرمود حکم اینست باید همه مال خود را بان جوان
بدهی [illegible] چرا [illegible] حکم است [illegible] شرع فرمود [illegible] او را
زیاد [illegible] و غلام [illegible] منزل [illegible]
در درخت [illegible] کنار [illegible] و حالا آمده [illegible] شده و برای [illegible]
دعا میکنی همه اموال غصب است [illegible] مقتول [illegible]
کرده [illegible] در قصاص کرده اموال [illegible] جوان [illegible] صاحب [illegible] در [illegible]
همه [illegible] همه [illegible] معلوم شود که در چه کاریم همه
و باید دانست که غصب [illegible] نیست بلکه در حقوق هم هست چنانکه غصب کردند خلافت
امیر المومنین [illegible] فاطمه [illegible] و جنین [illegible] مهاجر [illegible]
میرفت و [illegible] کنیز [illegible] حق خود [illegible] میکرد [illegible]

نمی آید و آن غصب مستمر شده و غیبت امام زمان هم از جهت بود من کان فی عصرهم غاصبا فهو ملعون الی یوم القیمه
و در رجعت هر کدام بحق خود میرسند ائمه بر شما بر میگردند و از غاصبین شکایت میکنند که حضرت
چنانچه در حدیث مفضل مسطور است در جلد سیزدهم بحار است که صادق علیه السلام از رجوع و احوال رجعت
را بیان میکند تا می رسد بجائیکه رسول خدا تشریف میفرمایند یا مفضل [illegible] الی [illegible] معاشر الائمه [illegible]
نشکو الیه ما نزل بنا من الامه بعده و ما نالنا من التکذیب والرد علینا وسبنا ولعننا وتخویفنا بالقتل وقصد
[illegible] بالسم والحبس فیبکی رسول الله ویقول یا بنی ما نزل بکم الا ما نزل بجدکم قبلکم ثم تبتدی فاطمه وتشکو
ما نالها من ابی بکر و عمر واخذ فدک منها ومشیها الیه فی مجمع من المهاجرین والانصار وخطابها
له فی امر فدک الی آخر اخراجها الصحیفه واخذ العمر الصحیفه منها ونشره لها علی رؤس الاشهاد من قریش
والمهاجرین والانصار [illegible] وسایر العرب وتفلها فیها وتمزیقها ایاها وبکائها ورجوعها الی
قبر رسول الله وتقص علیه قصه ابی بکر وانفاذه خالد بن الولید وقنفذ وعمر بن الخطاب وجمعهم الناس
الی الاخراج امیر المومنین من بیته الی البیعه وقول عمر اخرج یا علی الی ما اجمع المسلمون والا قتلنا
وجمعهم الحزم الحطب علی الباب لاحراق بیت امیر المومنین وفاطمه والحسن والحسین وزینب
وام کلثوم وفضه واضرامهم النار علی الباب وخروج فاطمه وخطابها لهم [illegible] یا عمر ما هذه الجرأه علی الله وعلی
رسوله ترید ان تقطع نسله من الدنیا وقول عمر یا فاطمه لیس محمد حاضرا والملائکه آتیه بالامر والنهی
الی ان قال وضرب عمر لها بالسوط علی عضدها حتی صار کالدملج الاسود ورکل الباب برجله حتی
اصاب بطنها وهی حامله بالمحسن لسته اشهر واسقاطها ایاه وهجوم عمر وقنفذ وخالد بن الولید وصفقه
خدها حتی بدا قرطاها تحت خمارها وهی تجهر بالبکاء وتقول وا ابتاه وا رسول الله ابنتک فاطمه
تکذب وتضرب ویقتل جنین فی بطنها الی ان قال شکایت میکنند امیر المومنین و امام حسن
از ستمهائیکه بایشان رسیده ثم یقوم الحسین مخضبا بدمه هو وجمیع من قتل معه فاذا رآه رسول الله بکی
وبکی اهل السموات والارض لبکائه وتصرخ فاطمه فتزلزل الارض ومن علیها الی [illegible]
الظالمین وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون یا حسین مظلوم ادرکنی [illegible]

مجلس دوازدهم قیاس کردن شیطان قال الله تعالی فی سوره ص انا خیر منه خلقتنی من نار
وخلقته من طین در جلد اول حیات القلوب منقولست که حضرت صادق با ابو حنیفه فرمود
که چه میگویند اصحاب تو در قول ابلیس که مرا از آتش خلق کردی و آدم را از خاک گفت [illegible]
حسن گفت ابلیس و خدا در قرآن ذکر کرده است فرمود که دروغ گفت ابلیس ای ابوحنیفه [illegible]
خلق کرد و خدا آدم را از خاک [illegible] که آخر [illegible] درخت سبز
آتش پس ناگاه از آن آتش [illegible] خلق کرده است و اصل
از خاک است و در روایت دیگر فرمود که هیچ خلق نیست مگر آنکه از خاک مخلوق شده است
ولیکن جزو آتش در شیطان غالب بود زیرا [illegible] رجل من العامه قال ان شیطان

من العلماء ما مذهبه في الاصول وفي الفروع قلت اما مذهبه في الاصول مذهب الاشعري وفي الفروع مذهب
ابی حنیفه فاخذه الغضب قلت لا تعجب فانه اخبر بها اما في الاصول فقوله فبما اغويتني نسب الاغواء
الى الله واما في الفروع اما ترك السجود ولقوله خلقتني من نار وخلقته من طين حيث انه عمل بالقياس و همين
سابق مذکور شد که اول کسیکه قیاس کرد ابلیس بود و هر کسیکه در دین و شریعت قیاس کند با شیطان محشور شود
صدوق علیه الرحمه در کتاب من لا یحضره الفقیه نقل کرده که ابان بن تغلب از جناب صادق پرسید اگر مردی
انگشت زنی را قطع کند دیه آن چه چیز است فرمود ده شتر باید دیه بدهد [illegible]
پرسید اگر سه انگشت را قطع کند فرمود سی شتر دیه دارد گفت اگر چهار انگشت را ببرد فرمود
بیست شتر باید دیه بدهد ابان گفت سبحان الله دیه سه انگشت را سی شتر [illegible] چهار انگشت را بیست شتر
ما در عراق این مسئله را میشنیدیم تعجب میکردیم و قائل را لعنت میکردیم و میگفتیم این قول شیطان است فرمود
مهلاً یا ابان هذا حکم رسول الله ص ان المرأة تعاقل الرجل الى ثلث [illegible] فاذا بلغت الثلث رجعت المرأة
الى النصف یا ابان هذا حکم رسول الله ص ان المرأة تعاقل الرجل في ثلث [illegible] اذا السنة اذا قيست محق
الدين ولو كان للامر بالقياس لكان باطن القدم اولى بالمسح من ظاهرها كما قال علي ع [illegible]
ليس من [illegible] که قیاس در امورات عادیه دنیویه ممنوع نیست در امورات دینیه و شرعیه ممنوع
است [illegible] کفار را که [illegible] قیاس میکردند و میگفتند ان انتم الا بشر مثلنا
قال الانبیاء ان نحن الا بشر مثلكم ولكن الله يمن علينا بالنبوة [illegible] قیاس [illegible]
شیر شیر آن یکی شیر است که آدم میخورد وان دگر شیر است که آدم میدرد در نهج البلاغه حضرت امیر میفرماید نحن
آل محمد لا يقاس بنا احد [illegible] صفات انها [illegible] سایر مخلوقات قیاس نتوان کرد
[illegible] شجاعت و فصاحت و بلاغت و سماحت و زهد و ورع و تقوی چنانچه هر یک از اینها مطلب
مفصلی است که ذکر اینها موجب تطویل [illegible] جمیع خصایص انها از طور بشر خارج است [illegible]
[illegible] چنانچه امیر المؤمنین فرموده با سلمان ان میتنا
لم یمت اذا مات و مقتولنا اذا قتل لم يقتل و غائبنا اذا غاب لم يغب [illegible]
[illegible] فضائل و معجزات انها [illegible] چگونه درک میکند [illegible]
[illegible] فرمود لو شئت لمددت يدي هذه القصيرة الى ارضكم هذه [illegible]
و اختلاف [illegible] معاویه چنانچه در [illegible] الاخبار [illegible] معاویه را
کند بعد از چندی خبر رسید [illegible] معاویه [illegible] چون بهوش آمد [illegible]
[illegible] ریش خود [illegible] طلب خون عثمان [illegible] و همچنین [illegible]
دست [illegible] از جبال شام [illegible] آورد [illegible] آن اخبار [illegible] در
کتب معتبره از جمله در کتاب حدیقة الشیعه مسطور است که عمار یاسر [illegible] روایت
میکند که در روز [illegible] هفدهم ماه صفر در خدمت مولای خود امیر مؤمنان در مسجد کوفه نشسته
بودیم که از در مسجد غوغای عظیم برخاست و خبر آوردند که [illegible] شمشیرهای کشیده منتظر [illegible]
آنحضرت عمار را فرمود که [illegible] داخل مسجد داده و ذو الفقار را از خانه بیاورد [illegible]

انفی

من القوم را خبر داد که ذوالفقار را [illegible] دستکی که در خانهٔ آنحضرت
طلبیده آوردم و از عقب [illegible] آنحضرت [illegible] در کوچه های کوفه ندا کرد و خلق
در مسجد جمع شدند [illegible] در مسجد جای جنبیدن نبود [illegible] جوان بود و زنی در میان آن بود
[illegible] و میگفت یا غیاث المستغیثین یا کنز الطالبین یا ذا القوة المتین یا رازق الیتیم
یا محیی العظام وهی رمیم یا عون من لا عون له یا ظهر من لا ظهر له [illegible]
و بخلیفة الرسول [illegible] وجهی و فرج عنی [illegible]
[illegible] المستغیثین الیک [illegible] و ایاک قصدت فکشف ما بی [illegible]
و عالم بما کان و بما یکون الی یوم الوقت المعلوم و بعد از آن [illegible]
عرض کرد السلام علیک یا امیر المؤمنین یا کنز الطالبین یا مفرج المکروبین [illegible]
العرب [illegible] موصوف بین العرب فضحنی [illegible] حامله و قد
بقيت حائرة فاكشف عنی هذه النقمة [illegible] عظيمة [illegible] اعظم
منها پس امیر المؤمنین فرمود که [illegible] دختر گفت [illegible] برادرم
میگوید [illegible] حامله ام [illegible] مقتدای جمیع
[illegible]
[illegible] بنده [illegible] نجات ده پس آنحضرت ذوالفقار را [illegible] مبارک گرفته بمنبر آمده
فرمود الله اکبر جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل كان زهوقا [illegible]
کوفه را [illegible]
حامله است پس حضرت روی مبارک [illegible]
گفت بلی [illegible]
گفت بلی یا ولی الله فرمود [illegible]
حضرت فرمود [illegible] حقتعالی [illegible]
علی ابن ابیطالب داده است از علم [illegible] ربانی است [illegible] نهاده است [illegible]
رسول [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
که این برف را [illegible] دختر را [illegible]
[illegible]
[illegible] دختر را [illegible] آنحضرت علی بود [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
که دختر [illegible]
[illegible]
[illegible]

اذعان

کرد عالمی بانجه در اجامست بهرچه در خاطر دخیار بر دانست الحدیث از جمله معجزاتشکه از سیهار
علیه که بنیانه اسقاط هر شر طبیب و بانی حضرت را دیده به صفره لون و بار کی است فیها الجر
باره کردن از دادو کهواره و در عینیز را کند در براعت از نهروان معجزه را بر داشته جبرئیل
نتوانسته بردارند بدست کشیده بشم از محمد حنفیه اخی محمدا دعی محمد دیقت سیر خاطرا
پاره پاره کرد و از اسرار شهاده از فاطمه بنت اسد گفت بعد از آن بستم دو رانفاطی خاطرا
پاره کرد بعد از آن بند خاط بستم انها را پاره کرد پس بجها خماط از خماط حمر بستم آنهارا نیز پاره
کرد پس پنج خاط و دیبا بستم پاره کرد بعد شش خماط از دیبا و کمخاط از دیبا نیز کرده
بستم همه را کشیده انها را پاره نمود باذن خداوند تعالی بعد از آن گفت ای مادر سه تهار
رامبند زیرا که من محتاج نیستم بانکه تو جبه خانم سور خدا بخود دو انگشت خود را بسوی آسمان بلند کرد
پس این سینه را بلد خط کرد زیرکی اراو لدا امیر المؤمنین از پسران ادو اولاد دو امام حسن و امام حسین
میراث برده بتحقیق وارث شد و در صفت سر بزرگ و ده پاره شدن خاط شیر خاب
صاحب عصر وارث شد و صفت سر بزرگ بود وقتیکه استغاثه بیر شیرا شتنیه جماط را پاره کرد و خود را
بزمین انداخت و گریست و فریاد کرد در حالتیکه اشاره میکرد با جانب عوسی ریش
چنانچه جد بزرگوارش اثر آنایی در کتاب خود نوشته حضرت آن معصوم را الهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد
الظالمین روز یکشنبه بیست نهم شهر جمادی الآخر بعون الله و نستعینه سنه ۱۳۱۹ بسم الله الرحمن الرحیم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

مجلس سیزدهم قال الله تبارک و تعالی فی سورة الطاهر انا خیر منه خلقتنی من نار و خلقته من طین

زد ابلیس گو قیاسکه نمود چشم اورا در ابلیس دید گفت نار از خاک بیشک بهتر است من ز نور و او ز خاک
اکدر است من ز آتش زاده ام او از وحل پیش آتش زاده ام او از وحل عجبت من ابلیس فی کبره
و فی الذی اظهر من نخوته تاه علی آدم فی نخوته و صار قوادا لذریته فی ان بر زکاه من ابلیس را این گفت
را تصحیح کر گفت کوه نافشوی جیز من و فی البحار عن صادق قال قد قاس اللعین بامین النار و الطین
ولو قاس نوریة آدم بنوریة النار عرف ما بین النورین وضیاء احدهما الی الاخر ان النار لا تظهر
الا المحوبات و مع ذلک تنطفی بالماء و بالهواء و تضمحل بضوء الکواکب و نور آدم تظهر علیه
اسرار الملک و الملکوت و لا تنطفی بهذه الاسباب و الدواعی و اینت نظر ابلیس الی النار
فی النار و غفل عن الانوار التی اودعه الله فی طین آدم لتواضعه و سکنته فجعله لذلک محل
رحمته و مورد فیضه و اظهر منه انواع النباتات و ارباحین الاشجار و لا تما ولادتها و المعادن
و جعله قابلا لافاضة الروح علیه و جعله محلا لعلمه و حکمته فنور التراب فی خفی لا یطلع الا
من کان له نور و نور النار ظاهر بل حقیقته و الاستعار و الالتهاب فی لا تحصل منها الا الرد
و کل شیطان مرید ملائکه عالم محزفات هر کدام در منافع مخمر و مباهات کرد بهر ابلیسان همه شیطان
رد دشمه جهنم ابلیس بود که کلام انا خیر منه نصب ظلم نهاد و بعض اثر لعنت من سلم است و بر ظلم ملکی
کم میکوبی ادر اسجده کن قال الامام ما خلق الله خلقا افخر و مرادا له علیه آخرا فعلیه بعض را خوی کرد

بودی

بودی آب قرار گرفت خداوند جبال را لنگر او قرار داد و جعلنا الجبال اوتادا پس کوه فخر کرد
که من سبب استقرار ارض شدم پس تعالی آهن را بر او مسلط کرد که ریزه ریزه اش کند آتش را بر آهن مسلط کرد
که آتش آنرا نرم میکند آتش فخر و مباهات کرد پس آب را بر او مسلط کرد که اورا خاموش کند آب فخر کرد
تعالی ابر را بر او مسلط کرد که آب را در عالم پراکنده میکند ابر فخر کرد پس باد را بر او مسلط کرد که ابرها
پراکنده میکند باد فخر کرد پس آدمیزاد را بر او مسلط کرد که جانها بعقل و فکر خود میسازد که از طوفان باد
محفوظ بماند ثم ان الانسان لیطغی ان راه استغنی و ذلک کل شی جنون و خواب سکر را بر او مسلط کرد و اگر
سکر را برای آن مسلط کرد مرگ فخر کرد پس مرگ و مخر ملکی فانی اذبحک بین الفریقین ثم لا یحکایک
و هم چنین جهنم بر بهشت فخر کرد و گفت من جای اعلیام مثل شداد و نمرود و فرعون و قارون بهشت جای
فقرا و صلحا بهشت فخر کرد و گفت من منزل دوستان خدایم مثل انبیا و اولیا و اوصیا و علما ای جهنم تو
جای دشمنان خدائی ای جهنم فقعه فقعه دمجره انا جهنم گفت من زندان خدایم که عاصیان را در من نیز ای
خو میسازند بهشت گفت من مهمانخانه خدایم که مطیعان را در من مثوبات خود میسازند جهنم گفت
بمن وعده داده است که لاملأن جهنم من الجنة و الناس اجمعین خلق و سکنه من بیش از تست او روز
قیامت خالی خواهی بود و اما من خانه و عمارت همه تست خراب آبادم تو خراب شدی بهشت جواب داد
تو بمن وعده داده است که جمیع اخلق سکنه من غیر محل آنها تا قصور و غرف من بر شود و دیگر
آنکه مرا زینت سیده هر دو گوشواره عرش حسن و حسین و آب زمزم مفخر به گرد بر آنها تعالی عین الرای
بر او مسلط کرد فرمود بهتر از تو آب فرات است نصب فیه کل یوم میزابین الکوثر و تحت
الجنة به زمین کعبه فخر کرد قالت من مثلی و قد بنی بیت الله تبارک و تعالی علی ظهری خطاب
رسیده قرار بگیر اگر زمین کربلا نبود ترا خلق نمیکردم اگر مرتبه دیگر بر او فخر و مباهات کنی ترا برند در آتش
جهنم اندازم ای کعبه تو کجا و روی زیبا شی ریحان تو کجا خط سبزش دو باره دو غبار داری اری
سر تو با وجود زیش در باغ چه اعتبار داری بادات ملائکه فخر به گرد ند ملائکش گفت خدا اشیا بهر
زیرا که موکل ارزاقم هر اشیا گفت من از همه علوم بیشترم چراه مفرق جماعات مادم نزاهم
د قابض ارواحم پادشاه در غیب فقیر و غنی هر کدام مراشود و بزرگی سلیر ز اسرافیل گفت
صاحب رم و عاصی اذا نقر فی الناقور نامی مد صور هم مرده ها از قبور بیرون آیند جبرئیل گفت
من حامل وحی و معلم پیغمبرانم و علمه شدید القوی مهلک عاصیان و صاحب پیرانم و علاوه بر این
که بر همه شرافت دارد من خادم خانواده رسالت و گهواره جنبان حسینم و ذکر جودت آتش
سکونم با غاه فی المهد جبرئیل همه تسبیح نقش کننده گفته است از اشرف همچنین بنی نوع انسان
بر کدیگر مفخره میکنند دار ابجهه جنگ و نزاع دار جبرئیل خدمت سعی عرش گو تعالی مهر
بزدم بحمد خیر فخر میکنند یعنی افتخار بحسب و نسب میکنند یا بالنسب مشتد کلا انساب بینهم جمی جمال

دوجا

وقت فخر سکینه با نها که یوم لا ینفع مال ولا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم بعضی بصوت رنانی جو فخر
سکینه کو آن حورانان تلمع وجوههم انار برحی لقوت حق مفتخر بانها که غلبها سلسله غلاظ شداد و بعضی دیگر
بلغت فخر سکینه کو الملک لله الواحد القهار حوریکه ذم باتمام رسید مناسب است حدیثی در افتخار جناب
جناب امیر با جناب ابی عبدالله الحسین نقل کنم روی فی اللمع کان رسول الله ص ذات یوم جالسا وکان علی عنده
اذ دخل الحسین ع وقد مضی من عمره ستة سنین فاخذه النبی ص وجعله فی حجره وقبل شفتیه ومن عینیه
فقال علی یا رسول الله اتحب ولدی الحسین ع قال کیف لا احبه وهو قطعة کبدی وعضو من اعضائی قال
انا احب الیک ام الحسین فقال الحسین یا ابتاه من کان اعلی شرفا فهو احب الی جدی واقرب الیه
قال اتفاخرنی یا حسین قال نعم یا ابتاه ان شئت جناب امیر فرمود انا سید الوصیین ووارث علوم النبیین
وعمود الدین وقائد الغر المحجلین وقامع الملحدین ویعسوب المتقین ونور المهاجرین وزین العابدین
وتاج البکائین وازهد الزاهدین واصبر الصابرین وافضل الخامس من آل طه ویس انا
امام المتقین وحبل الله المتین وعصمة المؤمنین انا حبل الله انا حجة الله انا وجه الله انا صفوة الله
انا علی المرتضی انا الذی ضرب خراطیم الخلق حتی قالوا لا اله الا الله انا الذی ضربت بین یدی رسول الله
۲ بسیفین وطعن برمحین وهاجر الهجرتین وبایع البیعتین وقاتل ببدر وحنین ولم یکفر
بالله طرفة عین انا المؤید بجبرائیل والمنصور بمیکائیل انا الحامی عن حرم المسلمین انا قاتل
الناکثین والقاسطین والمارقین انا لیث العراق وکبش الحجاز انا الصراط الواضح والدلیل
الناصح والزناد القادح والنجم اللائح انا میزان الاعمال انا مقلب الاحوال انا سیف الله ذی
الجلال اتفاخرنی یا حسین انا زاد الغلول واخ الرسول وزوج البتول و سیف الله المسلول
انا الصدیق الاکبر والفاروق الاعظم انا الذی الدینا بم ومکسر الاصنام انا دابة الارض
وانا صاحب العطا والسیم انا المنعوت فی التوریة والانجیل والقرآن الکریم انا الذی
نزل فیه انه لدینا لعلی حکیم انا النبأ العظیم انا الصراط المستقیم انا قالع باب الخیبر
انا قاسم طوبی وسقر انا فاتح عمرو وانتشر انا الناطق بالصواب انا الذی عنده ام الکتاب
انا ید الله الباسطة واذنه الواعیة وعینه الناظرة انا شهاب الثاقب ومفرق الکتائب
امام المشارق والمغارب مظهر العجائب ومظهر الغرائب والذی حبه فرض علی الحاضر والغائب انا الذی
وجب حضوره عند خروج الارواح عن القوالب اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه
سلام قال انا احق عدّ من مناقبه سبعین منقبة سخن فرمود شنید امام حسین آنچه بر سر شمرد از مفاخر
حضرت امیر دیگر اکتفت فرمود بمفاخرت حضرت قال الحمد لله الذی فضلنا علی کثیر من عباده
المؤمنین اما ما ذکرت یا ابتاه انت فیه صادق امین واما انا الحسین بن علی بن ابیطالب امی
فاطمه وجدی رسول الله وانی الحسن المجتبی لا ریب ان جدی خیر من جدک عند الله وعند الناس
وکذا امی وابی وامی انت افضل منی واما فخر مثل من حود ابراهیم پرا بر حب ودست
حضور الحرف زبیر ردر آکور ددادر امر و سیر قال علی زادک الله فخرا وشرفا وتعظیما بس گریه کرد علی

عالم

عالم شد فرمود ولعن الله ظالمیک وقاتلیک وسالبیک ولعن الله من حال بینک وبین ماء الفرات
آقایان مرآن برنگ که کاهی در دامن بیغمبر و در زبانی در بغل علی بوسه ز روز بروی خاک افتاده بود بیدا کم
کدام حالت حضرت سید الشهداء را بیاد علی آمد که گریه اش گرفت روز عاشورا بمفاخرت جوانان میفرمود
والدی شمس وامی قمر وانا الکوکب وابن القمرین فضة قد صفیت من ذهب وانا الفضة
وابن الذهبین من له عم کعمی جعفر وهب الله له اجنحتین ابن سعد گفت تکرار حرف بر سر شکرار
بر بالا شود از صدا با علیه شه بنوا هم حرف بزن میبعث بر مفخرت بنی امیه راهم بشنو قال سنان ابیها الامیر
املاء رکابی فضة وذهبا دمحربة العترة الذین داسو جد الحسین ما لو بحن رضضنا الصدر
بعد الظهر سئل منهال عن سجاد ع کیف اصبحت قال مثل بنی اسرائیل فی آل فرعون یذبحون
ابنائهم ویستحیون نسائهم افتخرت العرب علی العجم بان محمدا منهم وافتخر القریش علی العرب
بان محمدا منهم واصبحنا مطرودین مشردین مقتولین فخر مخضر بن ثعلبة در بیان لعین قتال
در مجلس یزید انا صاحب الرمح الطویل انا صاحب المجد الاکبر ذختم للمجلس ها
الا لعنة الله علی القوم الظالمین روز دوشنبه سلخ ماه جمادی الاخر ۱۲۱۴ از کتاب ابواب ذکر من عالم

مجلس چهاردهم در قیاس شیطان بسم الله الرحمن الرحیم قال الله تبارک وتعالی فی سورة الصاد انا خیر منه
خلقتنی من نار وخلقته من طین شیطان گفت آتش را که مبدء وجود دارد ولطیف است وخفیف و مجاور
آسمانها و شعصبان و خاک جوهر مظلم است و سفلی و کثیف و ثقیل دور از افلاک و اجرام لطیفه عرشیه والضیاء
النار قویة الفاعلیة والفعل والارض لیس لها الا القبول والانفعال والفعل اشرف من الانفعال و دیگر اکبر
آتش بجهة حرارت مناسب ماده حیوة است و خاک بجهة برودت و موت مناسب موت است وحیوة
اشرف از ممات است والمخلوق من الافضل افضل الذی الشرف الاصلی یوجب شرف الفرع واما دن
للاشراف لا یجوز ان یؤمر بخدمة الادون فما قد تقرر فی العقول فنزه شبهة ابلیس والمقدمة
باسرها ممنوعة اما ان النار افضل من الارض ممنوع لان کل من عناصر الاربعة بخصیص فوائد لیست لغیره
ولکل منها ضروری فی الوجود ویترجح بعضها علی البعض نظوبین ملاحظتی ولو لم یکن النار الا الحشفة المقبضة
اکبر جایکه بار دیمن گرفته است استعلا واستکبار را همچنین ارض در ضمن تکرینش است حلم ووفا و تواضع
را ولا اینکه گفت مخلوق از افضل افضل است محل بحث ونزاع است فقد یخرج الله عز من
المؤمن ویخرج الدخان من النار والفاذورات من الطعام قال اذنی با اعمالکم ولذا قال بانکم
ان اکرمکم عند الله اتقیکم وفی کلام الحکماء الا فتح نفخنا بالعم العالیه ثم بالعم البالیه دیگر انکه شیطان
گفت آتش جسم نورانی است و خاک کدر است و آتش الدر خاک است و تا اسدان نقص است
ودمن حرارت از ارکان وانسکدم خیر مخدور است لذت الارض تکافیها المرکز والنار تحول لها
حول السماء و دیگر انکه ارتفاع نقص است والانخفاض هو الکمال لمدرر از ان جهت کو نیست
در خیش کرف شاه است شد وان الارض امین وللنار خائن خاک امین بهرد دی کاش
بی خیانت نمان سر داشت ان الارض قابلة للکمالات والنار تأبی عن القبول ولذا
یقول الکافر یالیتنی کنت ترابا و این سخن را که شیطان گفت از روی تکبر وریاست و ترد

بزنا

زیرا در میان ملائکه صاحب ریاست بود منبر میگذاشتند و ملائکه امیر رفت و برای ملائکه موعظه میکرد و همه استماع
میکردند باین جهت مغرور شده بود و مستی ریاست داشت و گمان میکرد کسی بالاتر از او نیست …
والله هر شهوت چو خمر است و چو بنگ خمر تنها نیست سرمستی هوش هر چه شهوانی است … …
مردم گمان میکنند که خمر تنها مستی دارد و این اشتباه است سکر الغرور بعد افاقة من سکر الخمور
مستی شراب شش ساعت نهایت تمام شبانه روز است لیکن مستی غرور تا دم الحیوة است بیا
باده که کین کنیم جامه و دلق که مست جام غروریم نام هشیاری است بران العزیز … چه جرم است که سکر
و مستی دارد کمی شراب است که مستی آن از همه مسکرات کم است و در شریعت هشتاد تازیانه حد بجهت
شارب خمر معین شده و تا چهل روز نماز شارب خمر قبول نمیشود و پیغمبر با ده نفر را در خصوص شراب لعن
کرده بایع و مشتری و حامل و شارب آن و … و آیات و اخبار در ذمش وارد است
البته دیده و شنیده که اینکه اضعف مسکرات است و بعلاوه جزئی بیهوش … در کتاب قانون
شیخ رئیس نوشته است که فرنگان جوهری کشیده اند بمحض آنکه در دماغ … بیهوش
… دیگر از همه مسکرات شهوت است چنان سکر و مستی دارد که … شنیده هر زنی
که مرد میشود … میخواند … عشق … و شاید بهمان راه رفتنش عاشق میشود
و روز و خواب او قطع میشود و سال بسال طول میکشد تا او را براه بیاورد و آب شهوتش ریخته
میشود و بسیاری از جوانان را چنان شهوت مست میکند که عاشق … مطبخ میشود بسیاری شده از مستی
شهوت با حیوانات جماع میکنند … حیوان …
میکنند … عربی که … جمع شده با تحت الحنک عمامه خود را بسته بود که … با همانحالت
خرم کرده ببازارش کشیده بود و حکایت آن کنیز را شنیده … از سکر
شهوت است اگر بهوش باشد انسان بچه قسم راضی میشود … کنیز مطبخی جماع کند
از جهت همان مستی است که هر چه مهر میخواهند قبول میکنند … جهت مهر … میکنند
… کنیزش مرد دفن کردند … جماع میکرد مگر حکایت عابد برصیصا نشنیده
که سکر مستی … آورده … تفصیل این اجمال این است … در ملکان
سابق عابدی بود برصیصا نام … مستجاب الدعوه است … شیطان خواست
او را از جادهٔ شریعت منحرف کند آخر الامر نتوانست اعور را بر او گماشت اتفاقا دختر پادشاه
مالیخولیا شد … خواهش کردند … عبادت ببرد … دعا کند قبول نکرد برادران آن دختر
خود را … خدمت … آوردند … گفت … وقت صبح که هنگام اجابت
دعاست از خداوند شفای او را طلب نمایم شاهزادگان خواهر خود را گذاشته و برگشتند …
بدعای برصیصا شفا یافت شیطان این دختر را در نظر برصیصا جلوه داد و او را وسوسه کرد …
… رسیده … او را … داشت تا دختر زنا کرد بعد از فراغ
نادم شد … کردم … برادرانش نقل کرده همان اعور … دیگر
دختر … و کشتند … در عقب معبد دفن … برادرکان با حوال
خواهر آمدند برصیصا گفت دعا کردم … شفا یافت … معبد بیرون رفت
برادران خوشحال شدند که خواهرشان شفا یافته برگشتند شیطان اعور سر راه شاه

شاهزادگان آمد پرسید چه شده خواهر شما گفتند برصیصا … گفت
شما را خبر دهم از کیفیت احوال خواهر برصیصا او را زنا کرد و از خوف آنکه مبادا واقعه فاش شود
خواهر شما را کشت و او را در این … دفن کرد پس … خواهر را در زیر …
… اعور گفت … او را گرفت … زاده کان …
رفتند و او را خبر کردند … برصیصا …
را خراب کردند و او را بردار کشیدند … حکم کنند برصیصا …
شیطان اعور نزد برصیصا آمد گفت … اگر مرا سجده کنی ترا از دار فرود
آرم گفت من میان آویخته ام … سجده کنم گفت … راضی میشوم … برصیصا
اشاره کرد شیطان بر او خندید و گفت … کمثل الشیطان اذ قال للانسان
اکفر فلما کفر قال انی بریء منک … کلام بهمین مقام رسید دلم میخواهد که
حکایت بهلول … از همه … روزی معاذ بن جبل خدمت پیغمبر آمد و گریه میکرد
حضرت پرسید چرا گریه میکنی … جوانی در … خانه ایستاده … گریه
کرده پیغمبر فرمود بیاید … چرا میگریی … در مجلس …
حضرت پرسید ای جوان … گریه است … گناهی کرده ام کبیره عظیم فرمود
گناه تو بزرگتر است یا کوهها گفت گناه من فرمود گناه تو بزرگتر است یا آسمانها گفت گناه من
فرمود گناه تو بزرگتر است یا عرش گفت گناه من فرمود گناه تو بزرگتر است یا خدا عرض کرد خدا فرمود
گناه بزرگ را خدای بزرگ می بخشد بگو چه کرده گفت دختری … دفن کردند در کفن
… شب که شد شیطان آمد مرا وسوسه کرد رفتم بقبرستان بقیع قبر آن دختر را نبش کردم کفنش را
برداشتم خواستم برگردم شیطان مرا وسوسه کرد …
… ناگاه صدائی …
… یوم الدین …
… رسول الله …
…
…
…
…
… بهلول …
…
…
…
… قال یا محمد ان الله … السلام …
…
…
… سجده افتاده … پیغمبر …

داد که خداوند جبرئیل را فرستاده و به او نمود [illegible] او را با خود بشهر آورد و ظهر و عصر و عشا در خدمت
پیغمبر را نماز جماعت خواند صبح نماز آمد عقب سر پیغمبر ایستاد جناب رسول سوره القارعه را در نماز صبح
خواند بهلول صیحه زد و بیهوش افتاد بعد از نماز دیدند جان از بدنش بیرون رفته جناب رسول او را دفن
کرد و اسف زیر بود که بهلول عیال چه دارد گفتند دختر صغیره دارد در ساعت او را آورد دست بر او
دست مرحمت بر سر آن دختر کشید دختر سیر بسیت پیغمبر [illegible] در چشم آن یتیم پاک میکرد و میفرمود
ادا الکی الیتیم اهتز عرش الرحمن [illegible] حضرت پیغمبر یتیمان بوم ایطور رفتار میکرد جهت ثواب
و تعلیم بوم و خداوند در قرآن سفارش ایتام میکند میفرماید اما الیتیم فلا تقهر و قتیکه جعفر طیار کشته
شد با سه پسر پیغمبر پسرهای او را با خود همراه میبرد هر جا میرفت امیرالمؤمنین هر جا طفل یتیمی را
میدید او را بغل میگرفت و میبوسید و او را محبت مینمود اگر از پیرزنی صدای گریه میشنید برای او خادمه
میگرفت و خرجی او را میداد با یتیمها لوازم او در الدنیا هم [illegible] خدا لعنت کند بنی امیه را که یتیمهای
خویش پیغمبر و فرزندان علی چه کردند و طفل یتیم [illegible] که سیلی بر روی آن میزدند [illegible]
رفته یتیم شود که در راه شام [illegible] بکر عبدالله بن امام حسن یتیم بود او را در دامن
عمویش کشتند الا اگر مجلس را تو جانت رقیه ختم کن [illegible] با حکایت [illegible] که سینه او از
نعش پدر [illegible] الا لعنة الله علی القوم الظالمین با مین مظلوم [illegible]
محمدی با زدهم در مکر [illegible] قال الله تعالی [illegible] قال خلقتنی من نار و خلقته من طین
در مجلس سابقه گفته شد که شیطان لعین چه قدر صاحب ریاست شده بود عملاً [illegible]
بیشتر بود و خداوند به او ریاست زمین و آسمان را مفوض داشته بود تمام جماعت ملائکه بود [illegible]
و موعظه میکرد و ملائکه از او التماس دعا مینمودند مختصراً صاحب ریاست کلیه شده بود [illegible]
و مستی ریاست او را [illegible] انکار نمود از سجده جناب آدم و مخالفت امر خداوند عالم [illegible]
را از غرور مستی ریاست بر زبان راند [illegible] خلقتنی من نار معروض شد [illegible] مستی [illegible]
[illegible] و در این مجلس عرضه میدارم [illegible] یکی از جمله مستی شهوت [illegible]
[illegible] که مستی شهوت چه کارها میکند [illegible] مستی شهوت [illegible] راه
[illegible] دین را [illegible] نعم [illegible] لتأتون الرجال شهوة [illegible]
شهوة [illegible] لعمرک انهم لفی سکرتهم یعمهون [illegible] با اینکه عاقبت کار ایشان
شد [illegible] خداوند [illegible] گردانید و آنها را عبرت [illegible] قرار
داد در [illegible] العزیز نوشته اند [illegible] و صیدش بسیار [illegible]
بالای کوهها [illegible] راه میرود چرا [illegible]
لیکن در هیجان شهوت ماده [illegible] که بر سر کوه [illegible]
در جهان [illegible]
[illegible] آنها [illegible] درمیان [illegible]
[illegible] خود [illegible]
[illegible] سینه [illegible] شهوت [illegible]

بچهار زن

چهار روز جبرئیل بزرگ [illegible] از دهش بیرون [illegible] و ساربان [illegible]
او را محکم [illegible] و مع ذلک [illegible] بهیجان شهوت تمام [illegible]
فرو نشیند [illegible] و بارگران را [illegible] المال [illegible] و خافقه [illegible]
[illegible] هشیار [illegible] [illegible] الا ان [illegible]
[illegible] اگر در مجلسی [illegible] بهوش [illegible] رجیع [illegible]
[illegible] در مجالس [illegible] تقدم [illegible]
[illegible] خودشان [illegible] از علدم [illegible]
[illegible] رکعت نماز [illegible] پیغمبر [illegible]
[illegible] جماعت [illegible] با امام جماعت [illegible]
[illegible]
او وقت بیهوش [illegible] جوانمردم [illegible]
قوه [illegible]
[illegible] گفت خدایا [illegible]
[illegible] قوه [illegible] ذی قوة عند
ذی العرش مکین [illegible] القوی [illegible]
[illegible] پهلوان [illegible]
سکر القدرة [illegible] بیهوش [illegible]
[illegible] سکر المدح [illegible] التراب علی وجوه المداحین [illegible]
[illegible] من مفتون بحسن القول فیه [illegible] الشیطان [illegible]
[illegible] منها سکر الشباب [illegible] الشباب شعبة من الجنون [illegible]
والجنون [illegible]
[illegible] سکر الجمال [illegible] صاحب حسن [illegible]
[illegible]
[illegible] حسن [illegible]
[illegible]
[illegible] صاحب جمال [illegible]
[illegible] در مجلس [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] رقاص [illegible]
[illegible] رقص [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] مجلس [illegible]
[illegible] بیهوش میکند منها سکر الغضب [illegible]

۲۷

حکم میکند و باید رو یا در را بر میکنند در ره دیگر بر یک میرانند و افترا و ناسزا بخداوند امام میکوبند
و با کلاه زدن و شمشیر و خنجر میکشند چنانچه حضرت امیر هلاکو را میخواست که سر ببرد خنجر تکان
میداد اما احترام حضرت نور کشت منها تکبر الله هم مردم را هیچ الرعایه بدانید اعزاز
خود را اعزاز شریعت میداند هر که دیگر تواضع کند کافر میداند هر که با ادب احترام می کند بر تر
میشود این فقره را در زبان کرده که الراد علینا کالراد علی الله و هو علی حد الشرک بالله تعالی
دار که او را نایب امام و حجة الاسلام میگویند تیغ دادن در کف زنگی مست به که آید
علم ناکس را بدست بی حرف علما مصداق العلماء ورثة الانبیاء اند و بر شان نزول
و حرز شبیه کرده مصداق آیه مثله کمثل الکلب ان تحمل علیه یلهث او تترکه یلهث
و قال الله تعالی ایضا مثله کمثل الحمار یحمل اسفارا منها سکر المنبر جمعیت عوام دوست
بوسیدن ایشان است سکر از خدا آمنی و فی ادرانی اشر دعوی شیخی افزودن شیخ
و قرا البشر بالذی منبر همه کس در شام صد هزار زن آنها در حیوانات ملک و در بیابان قدرت
لکد دست که بالای درخت چنار صد ساله میرود و از جمله سکر عبادت است چنانکه از بابا دست
و ماردت بر قد کرد و حالا در چاه بابل معلق اند است میخورد من المسکرات الخمر و دود
الخیال و یقول له ورق الالف ایضا و الوان و رد لیل الهار چیلی و غیر ذالک و منها التکلیه
علی الخصم صوفیان جمله حرف میزنند و نظر بازی زنان ماننان حافظ گفته و بنام اهل خمر بنام
شده همه این سکر در هم مثل شراب وارد در ظاهر هر که بیشتر از مسکرات استعمال کند
سکر در دستی او بیشتر خواهد بود همچنین سکرات معنوی در هر که بیشتر جمع شود نشئه
زیاده خواهد شد همه اینها در میان فرزندان آدم هیچ کس سکرش بقدر یزید نبود
بغیر سکر عبادت همه اسباب سکر در وی جمع شده بود ریاست و سلطنت داشت
و لت داشت معاویه را ازمان خلافت عمر در شام حکومت میکرد و مدت بیست سال
هم ریاست منتقل داشت منتقل بر یزید رسید بی منازع ببرد راحتی و مملکتی هم بود
بر چنین بزرگی غالب شده عبدالرحمن حکم زاده سکر هیچ مات کرده المجانین محاجبه
هم یه تهنیت آمده اند و مبارک باد ملوسیه و قمار هم خورد شراب خود دخترانم
جنس است در عرب ای هیچ جز شراب نیافتند و هر کدام نامی دارد عصیر عنبی را
خمر میگویند از خرما که میگیرند نبیذ میگویند شیخ ار مویز است مزاز گندم است
فقاع از شیره گمش بیست چون شیطان در زیر درخت زری کرد گمش دیگر روباه
و لکه و دیگ(?) و سر میرید از خون این سه حیوان بر درخت انگور آب داد و دیر و رشد
کرد و بر ورش انگور شرابی از این جز تنها شد از این جهت است که شراب
خوار در حالت مستی صفت این سه حیوان پیدا شود اول مثل شیر
از بره میکند و بعد مثل طاووس ربکاری میشود آخرش مثل

ردیاه

مثل روباه تملق میکند در بزم یزید این صفات ظاهر شد اول که خرد بر می مستی کرد اهل بیت را
تمسخر بر آن امام رد و اهل بیت بردن فاطمه کرد و دم مثل طاووس خط میرفت
کمرا در خانه تاریکی دیر رد بر دوری گذاشته رنگش تغییر کرده کاهی زرد کاهی سرخ
کاهی سفید میشد و شکوه بر طالی و للجمیع او سیم حالت روباهی او که تملق میکرد دار ججطار
اسرا نمود اظهار ندامت کرد عذرخواهی نمود و مخیر در رفتن یا ماندن میکرد و پول میداد
و با حضار رشتها و غارت شده مبلغ میداد و کاش یزید راه لحن انجه که الفقاع میشرب
و یقول للناس هذا شراب مبارک من برکته انا اول من ناوله و راس عدونا بین ا
یدینا از مستی بی پرده کفر میگفت لعبت هاشم بالملک فلا خبر جاء و لا وحی نزل
دختران فاطمه کلثوم و سکینه و فاطمه را کنیزی می بخشید کاهی بر زینب مسکفت بر رو یزید در
از دین بیرون رفتند کاهی بسجاد مسکفت با پدرم خاله بر منبر کشتی بگیر کاهی کلدرد
مسکفت کردن این بیمار را بزن کاهی با نصیر اشر فی و ملهای شهیدان میداد و کاهی چوب
بر لب و دندان حسین میزد کاهی حکم نقشتراهای زنده میداد و کاهی میفرستاد
میخوق به بند ندر و لعنه راحراب کنند کاهی بدوس تیر دن میکرد و کریه میکرد و قرینه میدید
کاهی قرآن را نشسته میکرد و کاهی عربده میکرد و میگفت اعلی اگر دن بزنید
کاهی سر را در حضور آوردند کاهی میگفت سر را در مسجد بیاویزند که مومنین ببینند
مانند نبید هیچکس است که شمات سر را اعتراض بکرد مگر ابو برزه اسلمی و علما مجذره
زینب جاودان چون به منبرها را دیده خطبه خواند که فصحای عالم از اتیان مثل
آن عاجزاند فی البحار قالت زینب الحمد لله رب العالمین و الصلوه علی جدی
سید المرسلین صدق الله سبحانه کذلک یقول ثم کان عاقبة الذین اساءوا
السوای ان کذبوا بآیات الله و کانوا بها یستهزؤن اظننت یا یزید حین
اخذت علینا اقطار الارض و آفاق السماء فاصبحنا نساق کما تساق
الاسری ان بنا هوانا و علیک کرامة و ان ذلک لعظم خطرک عندک
منته و کرامته فمهلا مهلا انسیت قول الله و لا یحسبن الذین کفروا انما نملی
لهم خیر لانفسهم انما نملی لهم لیزدادوا اثما و لهم عذاب مهین امن العدل
یا ابن الطلقاء تخدیرک حرائرک و اماءک و سوقک بنات رسول الله صلی الله علیه و آله
سبایا قد هتکت ستورهن و ابدیت وجوههن فو الله الذی شرفنا بالوحی
و الکتاب و النبوه و الانتجاب لا تدرک امدنا و لا تبلغ غایتنا و لا
تمحو ذکرنا ... فهل رایک الا فند و ایامک الا عدد و جمعک الا بدد
یوم ینادی المنادی الا لعنة الله علی الظالم العادی ... فشق الستر

مجلس

مجلس شانزدهم در خلقت جناب حوا بسم الله الرحمن الرحیم و من آیاته ان خلق لکم من
انفسکم ازواجاً لتسکنوا الیها و جعل بینکم مودة و رحمة ان فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون
از جمله آیات الهی است که خلق فرموده از برای انسان جفت از سنخ و صنف خود اگر چنانچه بود که از برای
انسان جفت خلق نشده بود انسان از تنهائی بیچاره میشد و قرار نمیگرفت و تمدن حاصل نمیشد و اگر از غیر جنس
تعادل نمیشد پس امور دنیا منظم نبود و نسل منقطع میشد و اگر از سنخ خود نباشد مادر و
خواهر و همسر نباشد ... در حق او کرده نمیشد پس زنان بر مردان مسلط نمیشدند
و حال آنکه مقصود از خلقت انسان مردان بودند و این مجموع سنت است از برای مردان اگر آدم
خودکه حوا ناقص است از برای مردان جفت قرار میداد و تمام مرتبه آن نه انسان
از جنس الجنس خود آن است الجنس مع الجنس یمیل زن بر زنان و زنان بر مردان میل میکنند
و این نهایی با استقلال بودن میشود تا عرض در خلقت آنها وجود مطلق واضحات از
حیوانات و خود میدانند که در ضمن ابرار فضیلت زنان را در ... بر آن
نامه هست لهذا الحکمة بالغة خود زوجات ... از جنس خود معین فرموده والحکمة بالغه
تا بین زن و شوهر انس که با هم کمال نفع هم داشته باشند مودت محبت معین فرمود که مجرد زوجیت
زن از برای مرد و شوهر از آنها بر امهات میشود مردم از برای زنان جنین میشود و بر یک از این دو
و مودت از قدرتهای کامله الهیه است در نزد قومی که تفکر و تعقل کنند در زنان الهی را
در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم وارد است الدنیا متاع و خیر متاعها المرأة الصالحة
دانی زن عفیفه چه مایه برای مرد آید که دست یابد بر روزگار رسول خدا فرموده
امر را فایده بعد از اسلام افضل من زوجة مسلمة تسره اذا نظر الیها و تطیعه اذا امرها
و تحفظه اذا غاب عنها فی نفسها و ماله زنها منزله از راه عقیده از برای مردان که میفرماید
نسائکم حرث لکم فأتوا حرثکم انی شئتم پس زنها از برای مردان خلق شده اند نه مردان
از برای زنان و در آیه دیگر میفرماید الرجال قوامون علی النساء مردان بر زنان اقتدار دارند
پس قوام زنان با مردان است نه مرد با زن و در آیه دیگر میفرماید للرجال علیهن درجة و همچنین آیه
خلق لکم من انفسکم ازواجاً که گذشت مرتبه مردان بالاتر از زنان است اذا تعذر الرجال
عن الساعی فافضل الرجال علی النساء عبدالله بن سلام از حضرت رسول سؤال کرد آدم
از حوا خلق شده یا حوا از آدم حضرت فرمود بلکه حوا از آدم خلق شده است اگر حوا از آدم خلق میشد
زن بیشتر عرض کرد از تمام اعضای آدم خلق شده یا از بعض اعضای او فرمود اگر از تمام بدن
آدم خلق شده بود در قصاص مرد و زن یکسان میشد عرض کرد از ظاهر او خلق شده
یا از باطن او فرمود از باطن او خلق شده اگر از ظاهر او خلق شده بود زنها چادر نمیکشیدند عرض
کرد از جانب راست آدم خلق شده یا از جانب چپ فرمود اگر از جانب راست آدم خلق
شده بود در ارث مرد و زن یکسان میشدند چون از جانب چپ خلق شده از این جهت
الحکم

کسیکه میبرد دو سهم و شهادت دو زن برابر یک مرد است پرسید از کجای آدم خلق شده فرمود از فاضل
طینت آدم خلق شده که از دنده ای پهلوی چپ او است فی الله ذلک فقد روی عن زراره بن
اعین انه قال سئل ابو عبدالله علیه السلام عن خلق حوا و قیل له ان اناساً عندنا یقولون ان الله
عزوجل خلق حوا من ضلع آدم الایسر الاقصی فقال سبحان الله و تعالی عن ذلک علواً
کبیراً یقولون من یقول هذا ان الله تبارک و تعالی لم یکن له من القدرة ما یخلق لآدم
زوجته من غیر ضلعه و یجعل للمتکلم من اهل التشنیع سبیلاً الی الکلام ان یقول
ان آدم کان ینکح بعضه بعضاً اذا کانت من ضلعه ما لهؤلاء حکم الله
بیننا و بینهم ثم قال ان الله تبارک و تعالی لما خلق آدم من الطین و امر الملائکة
فسجدوا له و القی علیه النوم ثم ابتدع له حوا فجعلها فی موضع النقرة التی بین ورکیه و ذلک
لکی تکون المرأة تبعاً للرجل و در حکایت نواحت نمودن حضرت ساره با حضرت ابراهیم
در باب حضرت هاجر وارد شده که خطاب رسید با ابراهیم زن از استخوان کج خلق شده
اگر بخواهی راست کنی میشکند و اگر مدارا کنی از او منتفع میشوی چون خلقت زنان ناقص
وارد شده اکثر اهل النار النساء پس مفهوم روایت این میشود که اکثر اهل جهنم زنانند چون ناقصات
العقول اند هرچه بگویند خلاف عقل و خلاف حکمت است فرموده شاوروهن و خالفوهن زیرا که
هرچه بگویند منقاد طبع و خواهش نفس است نه عرف الاشیاء باضدادها حق و صواب را میتوان از قول
آنها درک نمود فرموده الکمال فی شیء فقط ... الرسالة یعنی هرچه بگویند بر آنست خیر بر
آن آید و فرموده امض هواک دا النساء و اصنع ما شئت پس مدلول و مخالف بعض و
زنانست چون نوع زنان ناقصات العقول اند از بدو آدم الی ختم خاتم پیغمبری از ایشان یکنفر
مبعوث نشده حقتعالی میفرماید و ما ارسلنا من قبلک الا رجالاً نوحی الیهم الآیه از طایفه
جن پیغمبری مبعوث شده و از طایفه مردان که موافق حیثیت مبعوث شده است از جهه
آنست از اطفال مبعوث شده مثل یحیی و موسی و عیسی ولیکن از طایفه زنان نشده است
این مسئله هست بلکه مجتهد جامع الشرایط نیز نشده ... علامه حلی اعلی الله مقامه خود و پسرش
فخر المحققین و زنش و دخترش و غلامش که فاضل مقداد نام دارد همگی صاحب قوه
استنباط و مجتهد بوده اند و پدر زنش و غلامش اجازه داد ولیکن دخترش نیز دفعه عنایت از او
استجازه کرد او را اجازه نداد علامه نیز و پسرش فخر المحققین که از علامه ره بود که
قوه من بیش از همه شما است و در علوم کمتر از شما نیستم بلکه بیشتر میدانم چرا بمن
اجازه نمیدهید پدر نزد پدر رفت و سخط نمود علامه فرمود تا ما می خواهم چند روزی بمن مهلت ده
تا جواب شما را بگویم چند روزی از همه شبه که گذشت علامه یکی از سرهای خود که همراه با
بقاعی بود و منزل است که دختری چیزی در خانه دارد که بر سر و نظیر ندارد فرمود امروز
دختر حورا بگو که زینت منعم بیاید بخانه ما مهمان و قلیکه من در مجلس درس باشم و اظهار کند
لم لوم

که علامه مرا بعقد خود آورده و پیشینه در خانه ما سلطنتی داریم تا مستکشف شود دختر بعد بعقد به بر خود راجب
داده و از خانه علامه شده از زوجه علامه که مجتهده خانم است مشغول تصنیف و تألیف است
علامه گفته خواستم بنشینم نشست بعد از ساعتی برخواسته چادر را از سر برداشته چادر سر برداشت
خانه را جارو زد گفته بعضی از ظروف را شسته طاقچه و طاقچه اطاق را اصلاح کرده زوجه علامه
نگاه کرد که این دختر بعضی حرکات میکند که اظهار صاحب خانگی میکند مرسوده دختر و دختر
کیستی گفت دختر بر کسی هستم چه کار داری این قدر رسید که نیست علامه مرا بر وجه خود
احضار کرده مخفی از شما بخانه ام مبادا به حال من خیال کنم که خانم شغلی سایه در بیابان است
که مسئله خود را نزد آخر من هم حق مصاحبه دارم البته شما را فی الحقیقه هر حق من ضایع خواهم
کنید من شما را نکنم و شوهر خود قدرت کنم که خط دنیا و آخرت میبرم ما امر را زوجه علامه شنید
رنگش پرید بر فرش برزمین خواستش مختصر شد خواست مطلع کنند نتوانست غرائب چیز از سر
نتوانست خواست بنشیند نتوانست بی تکبر کرد آخر الامر برخواست بجلد کتابی که علامه
مرحوم چنین مدت بود در حمت دود اکشیده تصنیف کرده بود دستش و نظری در بیابان تصنیف
نکه در عالم نداشت و داد را خیلی دوست میداشت برداشت چادر بر سر گرفته آمد کنار نظر
و انداخت و میان آب و برگشت و آمد بخانه علامه نیز از مسجد مراجعت میشود وارد خانه شد
خانم سابا درب بکلام میکرد بیشتر برخیز آوردی تا خوب شکل ببینم حال نداشتم کمال نداشتم چه نداشتم
دختر نداشتم حسب و نسب نداشتم آخر بچه چه بود تا زمین چنین کار کنی بخدا قسم مرا حلی را حتی
کمان نکنی تو قدمی نکرده ام کار کنیم تا خانه خلق حوائج رفت تا انحراف را زد علامه
کتاب چه بود در کتاب نیست گفت صحیفه کتاب را چه کنی گفت بخدا قسم هر چه فکر کردم که تو
چه کنم که ما انداز که دل من سوخته جل تراشوران عظیم آنجا رسید که آن کتاب را بر عبه انداختم و آنرا
ختم تا انحراف زد علامه غش کرد و بهوشش آورد و نزد او به مجمع المجتهدین گفت فرمود فرزند
و بعد از مستحق اجازه میشود و لکه حالات در او حاصل میشود صعیف الدیان فاقص العقول
خواهند بود تو خواستم تحریر کنم الکاشف این تحریر را کرده بودم که دیگر چنین اسباب فراهم نخواهد شد و حقیقتی
در اسلام نوشته نخواهد شد چون است در صعیف العقلی حق شود از حقیقت ما بنکار افتاد
حکم میشود و مرد انداز که مواظب باطل بفرمایند تا نیز شوند در حق سوان نسبت بدهیم عیوبات
داده و در راه حرف و لکن در حق سوان نسبت بانها میفرماید یا ایها الذین آمنوا
قوا انفسکم و اهلیکم نارا وقودها الناس و الحجارة نا وجوه انکه تکلیف تا حتی
آسانست و غالب نمیکند از سوان خواسته اند و انها خواسته اند با مخالفت نموده
خود را مستحق جهنم خواهند نمود رسول خدا فرمود لیس للنساء جمعة و جماعة ولا اذان ولا
اقامة ولا عیادة مریض ولا اتباع جنازة ولا هرولة بین الصفا ولا استلام الحجر ولا حلق
ولا تولی القضاء ولا تستشار ولا تذبح الاعند الضرورة ولا تجهر بالتلبیة ولا تقیم
عنن

عند قبر ولا تتبع الخطبة ولا تتولی التزویج بنفسها ولا تخرج من بیتها الا باذن زوجها
فان خرجت بغیر اذنه لعنها الله و جبرئیل و میکائیل ولا تعطی من بیت زوجها الا باذنه
ولا تبیت و زوجها ساخط وان کان ظالما لها حضرت رسول منع فرمود انهارا از رفتار
شنان بر زنان مفعول تهی حضرت را نظم کردند اذا رکب الفحوج علی السروج ولکان الا مر فی ابدی
العلوج فقل لا اعور الدجال هذا اذا انک ان عزمت علی الخروج اول سکه
مخالف این امر و حکم نمود در اسلام عایشه ام محترمه حضرت رسول خدا شده بود و قتیکه نعش حضرت
امام حسن را حضرت سید الشهداء علی داد و کفن نموده آورده که در روضه مطهره رسول طواف دهد
این خبر بعایشه رسید فاطر مروان حکم را که نیز براد زده فرموده بود و در شهر بنی امیه اطراف دور او
گرفتند تیر را بجنازه همان کرد زده آمد و ما نع شدند که نمیگذارم فرزند فاطمه را در پهلوی پیغمبر
دفن کنند عایشه هر بار دکر و تحوخ حبیبی ولا تهتکوا رسول الله حضرت حسین فرمودند
ز هتک حرمت رسول الله نمودی که بدون رضای او در آنجا دفن کردی ابا بکر و عثمان را دفن کردند
اید فن امیر المؤمنین البقیع بالشهیدا یشیر بکان دیرفن الحسن مع رسول الله هرگز نخواهد شد
حضرت حسن نمود برادرم وصیت کرده که بقدر حزانی خارجت پس جنازه مبرک عزفوه
الکرامین وصیت نمود شان انیبرادم که چگونه می شد ابن عبدالله بن عباس گفت تجملت
لعایشة تجملت تبغلت و لو عشت تفیلت لک التسع من الثمن و بالکل
تملکت الله اکبر بنی امیه بی عثمان این کلام را شنید درد مناقب وارد شده که
تیر را بجنازه همان گذاشتند جنازه حسن مجتبی را تیر باران نمودند و رمو با النبال جنازته
حتی سل منها سبعون نبلا آوردند نعش آن حضرت را در بقیع دفن کردند و نظم
کرد روی بقبر برادر گذاشته نوحه میکرد براد حسن را ابا سی ام اطیب مجالسی و رای کف
معفو رانت سلیب و لیس حریب من اصیب بماله و لکن من واری اخاه
حریب غریب و اطرف البیوت بحوطه الا کل من تحت التراب غریب
حضرت سید الشهداء چنانچه از برای برادر بزرگوار خود دستش نوحه کردی از برای
برادر کوچک از خودش نیز نوحه گری کرد شیعه میدانی آن برادر را چه وقت
نوحه کرد و در عاشورا اوقتیکه رسید بر نعش عباس دید در یکطرف
علم سرنگون مشک پاره و دستها در برش نزار دو جسمش چاک چاک سر
عباس را بزانو گرفت و فرمود الآن انکسر ظهری و قلت حیلتی الیوم
الیوم مات اخی یکلم بطغم و تبهرت اخرلی و عز منامها احمی
ما بو ر عینی یا شقیقی و لی قد لکنت کرکنی الوثیق ایا بن ابی
نصحت اخلیک حتی شحالک الله من کاس رحیق علی العلیة علی القوم لطلمی احیت ادنی
تجلی

مجلس هفتم در خلقت جناب حوا قال الله تعالی یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم
من نفس واحدة وخلق منها زوجها وبث منهما رجالا کثیرا ونساء در مجلس سابق ذکر
شد که صادق ع فرمود که حق تعالی خلق کرد آدم را از خاک امر کرد ملائکه را از برای او سجده کنند
و خواب را بر او غالب کرد پس از برای او آورد برای او خلق و او را در فرجه ساقهای پاهای او
قرار داد و همچنین حدیث مشهور که رسول خدا در جواب عبد الله بن سلام فرمود که خدا ایجاد حق
کرد حوا را از قصیری که زیاد آمد از دنده های پهلوی چپ او و باز مجلسی ره در جلد اول حیات القلوب
فرموده است معتبر از ابن المقدم از امام محمد باقر سوال کرد که حق تعالی از چه چیز خلق کرد حوا را فرمود مردم
چه میگویند گفت میگویند که خدا خلق کرد او را از دنده از دندهای آدم فرمود که دروغ میگویند خدا
عاجز بود از غیر ضلع او خلق کند گفت فدای تو شوم از چه چیز خلق کرد او را فرمود که خبر داد مرا پدرم
از پدرانش که رسول خدا فرمود حق تعالی قبضه از خاک برگرفت پس خلق آدم را خلق
کرد و قدری از آن خاک زیاد ماند حوا را از آن خلق کرد و در اخبار نقل شده روی انه عز وجل خلق من
طینتها زوجها وبث منهما رجالا کثیرا ونساء و قال الصدوق طاب ثراه والخبر الذی
روی ان حوا خلقت من ضلع آدم الایسر صحیح ومعناه من الطینة التی خلقت منها
ضلعه الایسر فلذلک صارت اضلاع الرجل انقص من اضلاع النساء بضلع انتهی کلام
صدوق ره فصدوقه جمعا لجمیع الاخبار لذا قال ان حوا لم تخلق من ضلع آدم الایسر
الاقصی کما قاله جمهور مخالفینا من ان حوا خلقت من ضلع آدم بعد خلقه ونسبته
سمیت حوا بعضهم لانها خلقت من حی وبین الاخبار الدالة علی انها خلقت
من ضلعه علیه السلام وحاصل وجه الجمع انه سبحانه قدر لکل عضو من اعضاء آدم علیه السلام طینة
منفردة ورکب طینات کما رکب الاعضاء والاجزاء والمرکبات فتلک
طینة التی قررت للضلع الادم الایسر لم یدخل فی ترکیب اعضاء آدم بل
ابقیت لخلق حوا فخلقت منها حوا لا انها خلقت من آدم بعد خلقه کما قاله
الجمهور حتی یتوجه علینا تشنیع اهل الادیان والمجوس بان آدم کیف نکح بعضه بعضا
وحینئذ فوجه التسمیة کونها اما للاحیاء کما قیل وعلی القصد ... صارت اضلاع
الرجل ناقصة عن اضلاع المرأة بواحدة روی محمد بن قیس عن الباقر علیه السلام قال
ان شریح القاضی بینما هو فی مجلس القضا اذ اتته امرأة فقالت ایها القاضی اقض
بینی وبین خصمی قال لها من خصمک گفت خودت خصم منی قال افرجوا لها گفت
راه دهید این ضعیفه را نزدیک آمد پس سینه کرم حکم کرده ام گفت ان لی
ما للرجال وما للنساء لی احلیل وفرج شریح گفت امیر ع در خصوص قضیه خنثی حکم
کرده در مرد بر او دارد و حکم فرموده باشد الخنثی یورث من حیث یبول قالت
مرد بول میکنی با در آلت زن قال شریح فاتک اول منهما جمیعا قالت من این یسبق البول

قالت

قالت یجیئان فی وقت واحد وینقطعان فی وقت واحد شریح گفت حکایت عجیبی
گفت از این عجیب تر بگویم جامعنی زوجی وولدت منه وجامعت جاریتی فولدت منی پس جاریه
آوردم که میان من و شوهرم تفرقه کن فضرب شریح احدی یدیه علی الاخری متعجبا گفت
سالست میانه خلق قضاوت میکنم چنین امر عجیبی نشنیده ام و بعد از آن ... نزد
امیر المؤمنین آورد و قضیه او را نقل کرد آن حضرت بر سؤال شکر از او نقل فرمود پس فرمود
حضرت از او سؤال کرد که چنین است گفت بلی پس حضرت فرستاد شوهرش را آورد و فرمود این زن را میشناسی گفت بلی زوجه من است فرمود
راگفت حضرت فرستاد شوهرش را آورد و فرمود ابن شناسی گفت بلی زوجه من است
از این حکایت اطلاع داری گفت زن با کنیزش جماع کرده و اولاد آورده عرض کرد بلی قال له
اجرأ من راکب الاسد حیث تقدم علیها بعد هذه الحالة وسمیر فی برو حلال است یا حرام
پس فرمود یا قنبر ادخلها بیتا مع اربع نساء من العدول ثم عدوا اضلاعها قال زوجها لا امن علیها
رجلا ولا ائتمن علیها امرأة گفت شوهرش حضرت فرمود ... که زن ... یا تو خلوت کند حرا
که شوهر آلت دارد ... قال علی علیه السلام ... وکان یثق به ... فکان
نه بوده احضار فرمود ... دینار ... که ... نفر ... اصلاعها ادخلها بیتا
بها وعد له اضلاعها ... ایها ... شمرد و ... اصلاعها سبعة عشر تسعة فی الیمین
وثمانیة فی الیسار چون حضرت خبر دادند قال الله اکبر ایتونی بالحجام فاخذ من شعرها
والبسها ثیاب الرجال القلنسوة والنعلین والبسها الرداء والحقها بالرجال ولذلک
طلبید ... شراشنید فقال زوجها یا امیر المؤمنین هی زوجتی و ابنة عمی فعدولد
منی تلحقها بالرجال ممن اخذت هذه القضیة گفتی یا قال چنین حکمی کرده که تو کردی قال
انی حکمت علیها بحکم الله ان الله خلق حوا من ضلع آدم الایسر الاقصی فنقص من اضلاع
آدم ضلع واحد واضلاع الرجال اقل من اضلاع النساء بضلع واضلاع الرجال
تنقص واضلاع المرئة تمام وکان عدد اضلاعها اضلاع رجل فامرتهم فاخرجوها دیگر نقل
آورده بخدمت امیر المؤمنین که ممسوح بود ما کان لها فرج الانثی ولا فرج الرجال وکان له
ثقبة یبول منه دعوی در تقسیم ارث داشتند ورثه میخواستند سهم دختر باو بدهند واو
سهم پسر میخواست حضرت فرمود دو قال کن فان نحاه عنه خروجه عن مباله فهو ذکر وان
بال علی مباله فهو انثی مرتبه دیگر در مثل همین قضیه حلال مشکل ساز کرد فرمود
بنویسید بر یک رقعه بنویسید عبد الله و بر دیگری امة الله و در میان چیزی رقعه بنویسید
بیرون آید اگر امة الله بیرون آمد زنست و اگر عبد الله بیرون آید مرد است و مروی هیچ
قضیه نیست در عالم مگر اینکه برای او حکمی است در قرآن لا رطب ولا یابس الا
فی کتاب مبین امیر المؤمنین علیه السلام ... بیمن رفته بود شخصی بداشت که ... بالله
و نفر بود ... سؤال کرد از این شخص میراث دو نفر میبرد یا یک نفر قال ... حتی ینام

لیکن

ثم يضاعف بر فان انبهما معاً كان له ميراث واحد وان انبعث لواحد وبقي الاخر نائماً كان له ميراث اثنين قال لو ثبت لي الوساده لحكمت بين اهل التورية بتوراتهم وبين اهل الانجيل بانجيلهم وبين اهل زبور بزبورهم وبين اهل الاسلام بقرآنهم نعم هو عيبة علم رسول الله وباب مدينة العلم وهو الفاروق الاعظم از جمله لعبهائي که مردم غفلت دارند از فکر کردن آن حکمی آنست که خداوند با خنثی و ممسوح خلق نفرموده مردان تکبر میکنند که از حق مقرره اند بر حکم شوهر داشتن زنان فخر میکنند که خنثی خلق شده اند واما در عبادت اعراض از شکل بود بحمد الله که مامور باحتیاط عمل کنند و طریقه عبادت مردو زن تفاوت دارند چنانکه در آداب فقه مقرر و صاحب غنا و سیر دیگان جمع توده اند اظهار کشف الید والظهر في الوضوء والجهر والاخفات في الصلوة و کیفیة قیامهما وقعودهما و جواز لبس الحریر والذهب لها دون جواز لبس المخیط في الاحرام کذلک و وجوب الستر علیها دونه وعدم الجهاد علیها وقبول ان اذا ارتدت عن الفطرة وعدم الحد وعدم جواز امامتها للرجال وعدم رجحان خروجها الى المسجد وعدم وجوب الجمعة وتحريم لبس ما يستر ظهر القدم والتظليل في الاحرام له دونها اما الخنثی فالظاهر وجوب الجهر علیها في موضعه ان لم يسمع الاجنبي والاخفات وفي الدروس يتخير الخنثى في فعل الصلوة بين الرجل والمرئة وفي الروضة ان الجمعة تسقط عن الخنثى ولا تقدم الخنثى على الامام لاحتمال الانوثية وذكورية المأموم غير ذلك انها از حوادث خنثی بسیار است که ذکر ایشان تطویل میشود بالاکتفا نمودیم هر کس طالب در انها حاله هیچ اسباب طبیعی خنثی چیزی را بعض اطبا نوشته اند اگر نطفه از دو طرف یکدفعه دارد در رحم شود و هیچ کدام استعلا بهم نرسانند آن مولود خنثی میشود و بعض از اوضاع کواکب دیده اند که بعض ساعات است که اگر نطفه اوقت منعقد شود خنثی خواهد بود چنانکه در بعضی ساعات سیس الکثیف میشود و در بعض نطفه سقط میشود و در بعض ساعات اگر نطفه بسته میشود کشته میشود یا عقیم خواهد بود یا کثیر الاولاد خواهد بود مثل انس که هشتاد فرزند بهم رسانید یا عالما مجوس خواهد بود یا در زیر سقف بمیرد و مهدوم میکردد یا در دریا غرق میشود یا مسموم میشود یا مفقود الاثر یا ات کلاش میزند چنانچه طالع یزدجرد انیم نوشته بودند با شمال آب و آتش خوش ریخته خواهد شد شامل و دولت ایشان میشود چنانچه شهادت جناب ابی عبدالله را جناب ابراهیم از علم نجوم فهمیده از سقط نطفه و طالع ولادت فنظر نظرة في النجوم فقال اني سقيم لما يحل بالحسين چنانچه موضع در قرآن ذکر مصیبت جناب سید الشهداء اشاره ای که از انهائیت منها و علامات و النجم هم مهتدون منها والفجر وليال عشر والشفع والوتر منها کهیعص منها من قتل مظلوماً فقد جعلنا لوليه سلطاناً منها ولا يسرف في القتل منها وفديناه بذبح عظيم منها يا ايتها النفس المطمئنة ارجعي الى ربك راضية مرضية يا نفس آخر شكيت رضا نفسا لك صبرا على بلاء لك منها في سورة مريم لا يملكون الشفاعة الا من اتخذ عند الرحمن عهداً لنکته صورت کس وقت جماع در نظر و خیالش باشد فرزندش شبیه او میشود ذکرها صور

معنویه حسین که در نظرش بود بحی شبیه او شد این حکمت اول از نوسی بروز کرد منها والعصر قسم بروم شهادت حسین ورد رساله الی المعرکه منها ان الانسان لفی خسر ای عمر ابن سعد انه منه عبیدالله بن زیاد یاکمیت له که مار قبهاد ای خرج للحسین من مجلسه و هو یقرء خسر الدنیا والاخرة ذالک هو الخسران المبین منها فما بکت علیهم السماء والارض وما کانوا منظرین نعم بکی علیه منها الم تر الى الذين قيل لهم كفوا ايديكم عنهم واقيموا الصلوة وآتوا الزكوة فلما كتب عليهم القتال روز عاشورا ندا رسید یا حسین اگر با این مدت وقت شجاعت خیک کنی در روی زمین کسی نماند شمشیر بغلاف کرد منها ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتاً بل احياء عند ربهم يرزقون الکریمین نمونه چگونه سر بریده سرش شبانه بخانه میداد و سر مبارکش بالای نیزه قرائت کهف میکرد و آیه اول سوره میکرد ام حسبت ان اصحاب الكهف والرقيم كانوا من آياتنا عجباً و دوم معروف بود و سيعلم الذين ظلموا اي منقلب ينقلبون الا لعنة الله على القوم الظالمين محلس جميعهم در تزویج حوا با آدم علیه السلام بسم الله الرحمن الرحيم سبحان الذي خلق الازواج كلها مما تنبت الارض ومن انفسهم ومما لا يعلمون في الاخبار چنانچه در مجلس سابق ذکر شد در مبدء عالم آدم را خلق کرد ثم ابتدع له حوا فجعلها في موضع النقرة التي بين وركيه وذلك لكي تكون المرأة تبعاً للرجل فاقبلت تحرك فانتبه لتحركها فلما انتبه نوديت ان تنحي عنه فلما نظر اليها نظر الى خلق حسن يشبه صورته غير انها انثى فكلمها فكلمته بلغته فقال لها من انت فقالت انا خلق خلقني الله كما ترى فقال آدم عليه السلام عند ذلك يا رب من هذا الخلق الحسن الذي قد انسني قربه والنظر اليه فقال الله هذه امتك حواء افتحب ان تكون معك وتحدثك وتكون تبعاً لامرك فقال نعم يا رب ولك بذلك علي الحمد والشكر ما بقيت فقال له عز وجل فاخطبها الي فانها امتي فقد تصلح لك ايضاً زوجة للشهوة والقى الله عليه الشهوة وقد علمه قبل ذلك المعرفة بكل شيء فقال يا رب فاني اخطبها اليك فما رضاك بذلك فقال عز وجل وقد شئت ذلك وقد زوجتها رضاي ان تعلمها معالم ديني فقال ذلك لك يا رب علي ان شئت ذلك فقال عز وجل وقد شئت ذلك وقد زوجتكها فضمها اليك فقال لها آدم عليه السلام الي فاقبلي فقالت له بل انت فاقبل الي فامر الله عز وجل آدم ان يقوم اليها ولولا ذلك لكان النساء هن يذهبن الى الرجال حتى يخطبن على انفسهن فهذه قصة حوى صلوات الله عليها وبالجمله لما خلق حوى قبلي شد ويحيا من آدم وفي الحديث ان الله تعالى لم يتحمل تزويج احد من الناس سوى حوا من آدم وزينب بنت جحش من رسول الله صلى الله عليه وآله بقوله فلما قضى زيد منها وطراً زوجناكها وفاطمة من علي بن ابي طالب عليه السلام ثا كيفيت تزويج زینب بنت جحش مجلسی مرحوم در جلد ثانی حیات القلوب بیان فرموده با سنطور علی بن ابراهیم بسند حسن بلکه صحیح روایت کرده است که چون حضرت رسول صلعم خدیجه را بنکاح خود در آورد و برای تجارت بجانب بازار عکاظ رفت پس در انجا زید را

دید و او را عاشق زید یافت و او را خبر داد چون حضرت مبعوث برسالت گردید او را باسلام دعوت نمود
و او بسعادت اسلام مشرف شد پس او را آزاد کرد و گفت محمد میگفتند و چون خبر بحارثه بن شرحبیل که پدر
زید بود رسید بجانب مکه آمد و او مردی بود صاحب شأنی پس خبر داد ابوطالب آمد و گفت پسر مرا اسیر کرده
و شنیده ام که به پسر برادر تو داده اند آمده ام که از تو التماس نمایم که او را آزاد کنی بعد پس [illegible]
آزاد کند چون ابوطالب با حضرت در این باب سخن گفت حضرت فرمود که او را آزاد کردم هر جا که خواهد برود
پس حارثه برخواست و دست زید را گرفت و گفت ای فرزند عم تو شرف و حسب خود زید گفت ما زنده ام
از رسول خدا جدا نخواهم شد پس پدرش در غضب شد و گفت ای گروه قریش گواه باشید که من از او بیزارم
و او فرزند من نیست حضرت رسول فرمود که گواه باشید که زید فرزند من است من از او میراث برم و او از من
میراث برد پس او را زید پسر محمد میگفتند و حضرت بسیار او را دوست میداشت و او را زید الحب نام کرد
و چون آنجناب قصد تزویج او نمود زینب بنت جحش را بنکاح او در آورد پس روزی در پی زید
حضرت آمد بسوی منزل او رفت که از حال او سؤال نماید چون پرده را برداشت ناگاه زینب را
دید که در میان حجره نشسته است و بوی خوشی سحق میکند و زینب نهایت حسن و جمال بود
پس حضرت فرمود که سبحان الله خالق النور و تبارک الله احسن الخالقین پس حضرت بمنزل شریف
خود مراجعت نمود و محبت زینب در دل آنجناب جا کرده بود چون زید بخانه در آمد زینب
او را خبر داد به تشریف آوردن آنجناب و آنچه بزبان معجز بیان جاری شد در وقت دیدن او
و زید گفت آیا میخواهی که ترا طلاق دهم تا رسول خدا ترا خواستگاری نماید شاید که ترا پسندیده باشد
و محبت تو در دل او افتاده باشد زینب گفت که میترسم که تو مرا طلاق گوئی و آنحضرت مرا تزویج ننماید
پس زید بخدمت حضرت آمد و گفت یا رسول الله ندانسته باشم مرا زینب چنین خبر داد آیا رخصت میفرمائی
که من او را طلاق بدهم و تو او را بنکاح خود در آوری حضرت فرمود که نه برو از خدا بترس و زن
خود را نگاه دار پس حق تعالی این آیات را فرستاد و اذ تقول للذی انعم الله علیه وانعمت
علیه امسک علیک زوجک واتق الله وتخفی فی نفسک ما الله مبدیه وتخشی
الناس والله احق ان تخشیه فلما قضی زید منها وطرا زوجناکها لکی لا یکون علی
المؤمنین حرج فی ازواج ادعیائهم اذا قضوا منهن وطرا وکان امر الله مفعولا تفسیر
آیه یعنی یاد کن آنرا که گفتی مر آنکس را که انعام کرده است خدا بر او باسلام و توفیق خدمت
و متابعت تو و تو انعام کرده بر او به پروردن و آزاد کردن او پس خواندی که نگاه دار برای
خود زن خود را و بترس از خدا و از روی آزار او را طلاق مگو و پنهان میکردی در نفس خود آنچه خدا
او را ظاهر کننده آن است و میترسی از مردم و خدا سزاوارتر است با آنکه از او بترسی پس چون گذرانید
بحاجت خود از زینب یا دلش مفارقت نمود ما ترا تزویج کردیم تا نباشد بر مؤمنان
تنگی و گناهی در خواستن زنان پسر خواندهای خود هرگاه حاجت خود را از ایشان بعمل
آورند و طلاق بگویند و امر خدا که مقدر فرموده البته شدنی است پس حضرت فرمود که
حق تعالی زینب را تزویج نمود در عرش حق پس چون منافقان گفتند که زنان ما را بر ما حرام میگرداند
و زن پسر خود را که زید است تزویج مینماید حق تعالی فرستاد برای رد قول ایشان که وما جعل ادعیائکم

ابنائکم

ابنائکم ذلکم قولکم بافواهکم والله یقول الحق وهو یهدی السبیل ادعوهم لآبائهم هو اقسط عند الله فان لم تعلموا آبائهم
فاخوانکم فی الدین وموالیکم یعنی نگردانیده است خدا فرزند خواندهای شما را پسران شما این گفتار شما است بر
دهانهای شما و خدا میگوید حق را و او هدایت میکند براه حق بخوانید ایشان را نسبت دهید بپدران ایشان که
راست تر است نزد خدا پس اگر ندانید پدران ایشان را پس برادران شمایند در دین و دوستان شمایند مجلسی
مرحوم میفرماید شاید این حدیث محمول بر تقیه باشد زیرا که منصب نبوت منافات دارد از آنکه
زنی را که در حباله نکاح دیگری باشد خواهش کند اگرچه اخبار واردست قابل تاویل است خطابی که در آیه
بآنجناب شده محمول است که برای آن منافقان باشد که حضرت از ایشان حذر مینمود و بظاهر خطاب بآنحضرت
متوجه شده باشد چنانچه در بسیاری از آیات کریمه قرآن چنین وارد شده و در محاورات عرب نیز
این نوع خطاب شایع است و باز این آیه را فرستاد که ما کان محمد ابا احد من رجالکم ولکن رسول الله
وخاتم النبیین وکان الله بکل شیء علیما یعنی نبود محمد پدر احدی از مردان شما ولکن رسول خداست
و آخر پیغمبران است و خدا بهمه چیز دانا است چنانچه منافقان در خصوص زینب بنت جحش این
سخن را میگفتند که زنان ما را بر ما حرام میگرداند و زن پسر خود را که زید است تزویج مینماید بلکه در خصوص
زنهای خود آنحضرت گفته اند که پیغمبر زنهای ما را بعد از مردن ما بگیرد زنهای خود را بر ما حرام گردانید که
بعد از مردن او نگیریم چنانکه یکی از منافقان که طلحه بود گفت اگر پیغمبر از دنیا برود بخدا قسم از زنهای
او بگیریم چنانکه خلیفه ثانی در وقت مردن متوجه طلحه شد و گفت آنکه آیه حجاب نازل شد که زنهای پیغمبر
بعد از آنجناب نگیرند تو گفتی پیغمبر زنهای ما را بگیرد و میان ران ایشان برود و ما
از تزویج کردن زنان او منع مینماید اگر پیغمبر بمیرد زنهای او را میگیرم بخدا قسم میان [illegible]
اینجا یان حضرت [illegible] تعصب [illegible] در کشف الحق
ذکر کرده است که مادر طلحه صعبه بود و از زناکاران مشهور بود صاحب علم و روایت [illegible]
سفیان بن [illegible] با او زنا کرد و بعد از آن عبیدالله پدر طلحه او را تزویج کرد و بعد از تزویج
بچهار ماه طلحه را زائید و میانه عبیدالله و ابوسفیان در باب طلحه نزاع شد [illegible]
راضی شدند بصعبه مادر طلحه گفت از عبیدالله است [illegible] پرسیدند چرا چنین گفتی در حالتی که دید
پسر ابوسفیان است و چهار ماهه بود صعبه گفت اگر چه این سخن حق بشنوید [illegible]
جهت است که [illegible] ابوسفیان [illegible] و عبیدالله سخی الطبع بود مرا او را بعبیدالله دادم و در بعض اخبار
که طلحه عاشق شد بزنی یهودیه و او را خطبه کرد و او قبول کرد بشرط آنکه طلحه یهودی شود و طلحه یهودی
شد [illegible] یهودی بود در جنگ جمل مروان بن حکم [illegible] را کشت [illegible] گذاشت
[illegible] طلحه انداخت و آن تیر زهر آلود بود [illegible] طلحه خورد بیهوش شد چون بهوش
آمد کار او تمام شده بود گفت انا لله و انا الیه راجعون پس غلام خود گفت جائی معین کن
برای من که در آنجا بروم غلام گفت بکجا بریم که جای مناسب [illegible] طلحه گفت سبحان الله
گویا این تیر از آسمان آمد [illegible]
[illegible] گفت [illegible] و در موضعی که [illegible]
پسر مروان روی خود را بآنجانب [illegible] عثمان [illegible] و گفت بخدا قسم که [illegible] زنگی

[illegible]

از کشته‌گان پیر عثمان را کشتیم و مرادش طلحه بود لعنة الله علیه چون گفت کشته شدن طلحه را شنید
حکایت کشته شدن زبیر را نیز بشنوید را چنانکه امیرالمؤمنین به زبیر اتمام حجت نمود زبیر قسم خورد
که با امیرالمؤمنین جنگ نکند از معرکه بیرون رفت چون بوادی سباع رسید یکی از سرداران
لشکر امیرالمؤمنین که او را احنف بن قیس میگفتند با جمعی از سپاه در آنجا بود احنف بلشکر
خود گفت که متعرض او نشوید زیرا که او دست از جنگ برداشت ابن جرموز مجاشعی با دو نفر
آمد نزد زبیر و گفت یا عبدالله اخبرنی عن اشیاء اسئلک عنها زبیر گفت کدامست
ابن جرموز گفت چرا عثمان را واگذاردی و چرا علی را بیعت کردی و چرا بیعت علی را شکستی
و چرا عایشه را از خانه بیرون آوردی و چرا عقب پسر عبدالله نماز کردی و چرا حالا دست
از جنگ برداشتی زبیر گفت اما واگذاردن عثمان بجهت این بود که گناه و توبه ایشان هر
اندازه و اما بیعت من با علی بجهت این بود که چاره از آن نداشتم زیرا که با او بیعت
کردند مهاجر و انصار و اما نقض بیعته فانما نکثته بغیر حق فلعل و اما اخراج ام المؤ
منین فاردنا امرا واراد الله غیره و اما صلوتی خلف ابنی فان خالته که عبارت
از عایشه باشد قدمته ابن جرموز گفت قتلنی الله ان لم اقتلک و او را کشت و سر او را
با شمشیر او نزد امیرالمؤمنین آورد حضرت مرد و بسیار اندوه با این شمشیر از رسول خدا دور
شده است لکن چه چاره باین عاقبت [illegible] ابن جرموز در کشته شدن لشکریان عایشه گفت
که طلحه و زبیر کشته شدند و الحال با علی مصالحه کن عایشه گفت کار از دست رفت [illegible]
ازان گذشت منی دیر و طلب کنید خون عثمان و طلحه و زبیر را پس عایشه با لشکر پیش آمد نزد
امیر علیه السلام از ارابه عایشه مجروح شد پس لشکر امیر علیه السلام حمله آوردند و جنگ سخت نمودند
چنانچه بیست هزار نفر در لشکر عایشه کشته شده بود پس عایشه شتر یک پیروان اصحاب امیر
باشتیر مردی از اصحاب امیر آواز داد و ما رمیت اذ رمیت ولکن الشیطان رمی
پس امیر [illegible] که چیز دیگر با شما [illegible] این شتر را پی کنید تا
که این شیطان است پس محمد بن ابوبکر [illegible] شتر را پی کردند خواهر خود را
دریاب چون متوجه آن هودج شد [illegible] مردمان بصره با تیغ و تیر [illegible] آن ناقه را
[illegible] کشته شدند [illegible]
امام حسن [illegible] شتر عایشه زد [illegible] زبیر [illegible]
[illegible] شتر را قطع کرد [illegible]
[illegible] عبدالله [illegible]
او را قطع کرد [illegible] شتر به پهلو افتاد و عایشه فریاد [illegible]
امیر [illegible] آمد و نیزه [illegible]
[illegible] عایشه گفت یا ابا الحسن حالا که ظفر یافتی بر ما احسان کن و رحم

۱۴

نما پس محمد بن ابی بکر [illegible] خواهر خود باشی که کسی دیگر بعد از تو [illegible] مبادا
دست کشی [illegible] امیرالمؤمنین در روز عاشورا بعد از
شهادت حسین مظلوم [illegible] هزار نفر تیغها برهنه [illegible] خیمه [illegible]
از چهار طرف بجانب غارت خیمه‌گاه را التماس دعا [illegible] الا لعنة الله علی القوم
الظالمین وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون
مجلس نوزدهم در تزویج حضرت حوا سبحان الذی خلق الازواج کلها مما تنبت الارض
ومن انفسهم ومما لا یعلمون در کتاب [illegible] بسند صحیح از حضرت صادق مرویست که
خداوند عالم حوا را از گلی که [illegible] آدم [illegible]
[illegible] خداوند عالم
خلق کرده [illegible] ای آدم [illegible]
[illegible]
آدم گفت [illegible]
[illegible]
و حیات القلوب [illegible] تزویج نمود حوا را بجناب آدم [illegible]
عقد [illegible] مجلس آینده مفصلا معروض
میشود و همچنین تزویج نمود خداوند زینب بنت جحش را که زن زید بن حارثه
رسول که در مجلس [illegible] اشاره نمودم [illegible] تفصیل [illegible]
صحیحه و معتبره بعرض [illegible] مجلسی رحمه در جلد ثانی حیات القلوب در احوال
زوجات خاتم انبیا [illegible] معتبر از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که حضرت
رسول [illegible] زینب دختر جحش [illegible] دختر عمه آنحضرت
بود برای زید بن حارثه [illegible] زینب گفت
یا رسول الله [illegible] پس حق تعالی این آیه را فرستاد و ما کان لمؤمن
ولا مؤمنة اذا قضی الله و رسوله امرا ان یکون لهم الخیرة من امرهم ومن یعص الله
و رسوله فقد ضل ضلالا مبینا یعنی نبوده و نیست هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنه
را [illegible] حکم کند خدا و رسول او کاری را [illegible] اختیاری از کار
خود و هر که نافرمانی کند خدا و رسول او را پس بتحقیق که گمراه شده است
[illegible] زینب گفت یا رسول الله اختیار [illegible]
پس حضرت او را [illegible] تزویج نمود [illegible] و شصت درهم نقره برای مهر او
فرستاد و مقنعه و چادری [illegible] و پنجاه مد طعام و سی صاع خرما برای ایشان

فرستاد

فرستاد و هدیۀ بزرگ بود و بعد از آن نزاع میان ایشان شد و مرافعه بخدمت حضرت آمدند و چون حضرت
نظر بر [illegible] پس زید گفت یا رسول الله مرا رخصت فرما که او را طلاق گویم زیرا که بر شوهر [illegible]
و بزبان خود مرا آزار میرساند حضرت فرمود که از خدا بترس و زن خود را نگاه دار و احسان کن [illegible]
این آیه بود و دیگران بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده اند که حضرت رسول روزی
برای کاری بخانه زید بن حارثه کلبی رفت و چون داخل خانه زید شد زینب زن او را دید که غسل میکند
پس حضرت فرمود که سبحان الذی خلقک و غرض آنحضرت آن بود که بپاکی یاد کند خدا را و تنزیه
نماید او را از گفتار آن کافران که میگویند ملائکه دختران خدایند چنانچه حق تعالی فرموده است که افأصفیکم
ربکم بالبنین و اتخذ من الملائکة اناثا انکم لتقولون قولا عظیما آیا برگزیده است شما را پروردگار شما به پسران و اخذ
کرد از ملائکه از برای خود دختران بدرستیکه میگوئید شما سخنی بزرگ پس حضرت چون زید در خانه
[illegible] کرد گفت [illegible] آمده است از آنکه فرزند زید [illegible] باشد
که ممنوع باشد [illegible] خود و عمل کردن باشد پس چون زید بخانه برگشت زنش او را خبر داد که
رسول خدا آمد و چنین سخنی گفت و رفت زید گمان کرد که حضرت این سخن را برای این گفته
است که حسن زینب ترا خوش آمده است پس بخدمت حضرت آمد و گفت یا رسول الله بدر
ستیکه زن من بد خلق است میخواهم او را طلاق بگویم حضرت فرمود که زن خود را نگاه دار و از خدا
بترس و چون حق تعالی عدد زنان او را در دنیا و عدد زنان او را در آخرت [illegible] آنحضرت
وحی کرده بود و زینب در میان ایشان بود و [illegible] در خاطر شریف حضرت بود و نمیخواست که
اظهار نماید از ترس آنکه مردم گویند که محمد بمولای خود میگوید که زن تو بعد از این زوجۀ من
خواهد بود و بروایت دیگر ترسید از آنکه منافقان گویند که زنیکه در خانه مرد دیگر است میگوید
که از زنان من است و از [illegible] و آنحضرت را عیب کنند باین سبب حق تعالی
فرستاد که پنهان میکنی در نفس خود آنچه را خدا ظاهر کننده است از ترس از مردم پس زید بن
حارثه زینب را طلاق داد و بعد از عده حق تعالی او را به پیغمبر تزویج نمود و این آیات را فرستاد
و چون میدانست که منافقان عیب خواهند کرد آنحضرت را برای این فرستاد که ما کان علی النبی
من حرج فیما فرض الله له [illegible] پس حضرت رسول زینب را بنکاح خود درآورد و بسیار او را
دوست میداشت و او را ولیمه کرد و اصحاب خود را به ولیمه طلب نمود و چون اصحاب آنحضرت
طعام بخوردند می خواستند که در خدمت حضرت صحبت بدارند و سخن گویند [illegible]
این آیه را فرستاد که یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم الی طعام
غیر ناظرین اناه و لکن اذا دعیتم فادخلوا فاذا طعمتم فانتشروا و داخل نشوید بخانهای رسول
مگر آنکه رخصت یافته باشید و همینکه طعام خورده [illegible] پس پراکنده شوید و منشینید [illegible]
[illegible] طعام [illegible] القصه حضرت امام رضا [illegible]
متولی تزویج احدی از خلق خود نشد مگر تزویج حوا با آدم و در تزویج زینب [illegible]
که زوجناکها گفته است و فاطمه بعلی ابن ابیطالب [illegible] چون تزویج آدم و حوا و زینب

و حضرت

و حضرت رسول ص را در این دو مجلس اشاره نمودیم میخواهیم تیمنا و تبرکا بطریق اجمال تزویج جناب امیر
و فاطمه زهرا را در این مجلس اشاره بکنیم که در لیالی شعبان و محبان سرور شوند اجمالا مجلس عقد فاطمه زهرا
و حضرت شاه ولایت در دو جا برپا شد یکی در زمین و دیگری در آسمان مجلس عقدیکه در زمین شد تمام
انشاءالله اگر حیات باقی باشد در موقعش ذکر میشود اکتفا کنیم بمجلسی که در آسمان بنا شد خداوند
آن مجلس را در آسمان چهارم در بیت المعمور بنا فرمود و امر کرد تمام ملائکه آسمانها و زمین به بیت
جمع شدند بی تا حال نشده چنین مجلسی که همه ملائکه جمع شوند مگر همان مجلس همایون به عجب مجلس
بود عظمای ملائکه و مقربین و غیر مقربین در آن مجلس حاضر بودند حق تعالی امر کرد جبرئیل
منبری که در خلقت اول جناب آدم در بالای آن منبر ملائکه خطبه خوانده و موعظه کرده بود [illegible]
منبر [illegible] داشت همان منبر را جبرئیل از بهشت آورده در وسط بیت المعمور گذاشت [illegible]
که افصح و ابلغ جمیع ملائکه است بالای همان منبر قرار گرفته خطبه در کمال فصاحت و بلاغت
انشا نمود الحمد لله الاول قبل اولیة الاولین والآخر بعد فناء الآخرین نحمده
اذ جعلنا ملائکة روحانیین و لربوبیته مذعنین [illegible] عقد را [illegible]
[illegible] قدرت خود [illegible] الحمد ردائی و العظمة کبریائی و الخلق کلهم عبیدی
و امائی زوجت فاطمة امتی من علی صفوتی اشهدوا ملائکتی [illegible] تزویج جناب
آدم و حوا و حضرت رسول و زینب دیگر خداوند [illegible] رحمت مخصوص در حق و شأن
آن بزرگواران نفرمود ولی در تزویج جناب امیر و فاطمه خداوند بر عالم ابر سفید خلق کرد و از آن
ابر بعدد شیعیان و محبان جناب امیر و فاطمه زهرا رقعه ها نثار شده بخط قدرت در آن
رقعه ها نوشته شده بود براءة من الله العلی الجبار لشیعة علی و فاطمة من النار [illegible] بهر شیعه
در آن رقعه ها سطری است و در نزد ملکی امانت است روز قیامت [illegible]
[illegible] خدا [illegible] این دو بزرگوار شما را [illegible] از آن رقعه ها
بی نصیب نفرماید بروایت دیگر نثار فاطمه زهرا این بود که خداوند امر کرد شجره طوبی را [illegible]
آن درخت در مقابل قصر جناب امیرالمؤمنین است در بهشت این بزرگی درخت [illegible]
کعرض السماء و الارض [illegible] قصر [illegible] ازان درخت [illegible]
درخت خداوند امر نمود که میوه های خود را [illegible] نثار کند [illegible] مروارید و زبرجد
نثار کن [illegible] از شجره طوبی [illegible] جواهرات را نثار کرد حوریان بهشت
[illegible]
[illegible]
انواع [illegible] جواهرات نثار شده چنانچه شیخ بهائی در کشکول می نویسد که در زمان [illegible]
[illegible] که در آن [illegible] بخط سریانی [illegible]
[illegible] یوم تزویج والد السبطین کنت اصغی [illegible]

دعا

و ما به بحر حسین بر رود مادرم فدای او خون مطهرت فدا که جمیع عالم را رنگین نمود بعد از دو قطره عاشورا
هر سنگی که از زمین بر می‌داشتند از زیرش خون تازه جوشیده و هر خاری که از زمین خارج نمودند از زیرش
خون جوشیده چنانچه حاکی [?] قبیله [?] به آن بارها قسیمه نقل کرده‌اند دیگر عرض کنم در خصوص
آن خون مطهر در فقره زیارت است السلام علیک یا ثار الله الخ اشهد ان دمک سکن
فی الخلد همان خون مطهر بود که روز عاشورا حضرت سرزکار از خون حلق شریف خود را
بروی مبارک خضاب نمود و فرمود هکذا القی جدی رسول الله الخ همان خون مطهر
بود ای زینب بالیت در قتلگاه لب سماجات رسید خاک بر ریشهای خود را با آن خون
مطهر خضاب نموده بر کوه است ثم عربیان فاطمه زهرا به رسول خدا عرض کرد
مرا اذن بفرما که زلفهای خود را با خون حسینم خضاب کنم [?] دیده تو
زلف‌ها است با خضاب کی من ام محاسنم را خضاب کنم الا لعنة الله
علی القوم الظالمین وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

بسم الله الرحمن الرحیم مجلس بیستم در عروسی آدم و حوا احسن نظوم [?]
سبحان الذی خلق الازواج کلها مما تنبت الارض و من انفسهم و مما لا یعلمون

در آن روز که خوبان آفریدند ترا بر جمله سلطان آفریدند
ملاحت بر تو کمتر ختم کردند پس آنکه ماه کنعان آفریدند
ترا دادند توقیع سعادت وزان پس نوع انسان آفریدند
ز گرد کوی تو کردی ببردند وزان گردی گردان آفریدند
بوادی چون فتد [?] خوبی نیامدند میدان آفریدند

بعد از آنکه خلاق عالم جناب آدم را آفرید فرمان خداوند احد
در رسید به ملائکه که آدم را به بهشت ببرید بفرمان واجب الاذعان خداوندی جل وعلا قیام
نمودند آدم صفی را به خلعتهای [?] بهشتی و شاهانه که دست هیچ خیاط دنیا نرسیده
و نساج عنایت بافته [?] رنگ کرده خیاط لطف دوخته تاج مکلل بر سر وی نهادند
که [?] بر [?] بر پیشانیش نوشته نقش کرده از جمله کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله علی
ولی الله و آنگاه بر تخت بهشتش نشاندند هفتصد هزار ملک بدست راست هفتصد هزار
ملک بطرف چپ هفتصد هزار ملک به پشت سر [?] از قفای وی اطباق صلوات
و [?] بر فرق وی نثار می‌کردند ندا در دادند که ای رضوان درهای بهشت را بگشای و [?]
شکوفهای جنت را بفرش وادانی بیارای از قصور بهشتی کنگره برعرش مجید برافراز ای حور
بهشتی جمال حور را زینت دهید و ولدان غلمان [?] آمین [?] انهار در
[?] شوید قمری بلبلان در درختان در رقصان در آشیانه [?] الحلقه
بگوید آب زینه راه را زانکه نگار می‌رسد مژده دهید باغ را زانکه بهار می‌رسد راه
دهید یار را آن مه ده چهار را [?] نثار می‌رسد [?]

اجمعین

ملبس نمود در آمده حوریان جنت باستقبال مبادرت جستند درهای بهشت باغ جنان گشوده
رضوان بخدمت ایستاده کلام الهی [?] و سلام خداوندی [?] بر درگشته تخت [?]
بر دوش کشیده بر بهشت [?] آمرای آدم [?] قدرت آفریدم
و از روح خود در تو دمیدم و تعلیم اسما به تو [?] اکنون بهشت در جایی [?] عهد
امانت بار رعایت نمائی عرض کرد ای پروردگار عهد و امانت بار رعایت نمائی عرض کرد
ای پروردگار عهد و امانت تو کدام است تا در [?] فرمود که از آن درخت نخوری
ای عزیز محض خاطر یک نافرمانی تو میدانی که بر سر آدم چه آمد [?] رفت افسر [?]
رفت آن لباس حریرش رفت آن اساس [?] رفت از آنجائیکه [?]
پاک خداوند احد و خداوند شایسته یکتا نه بی زوج و ولد است الذی لم یلد ولم یولد
ولم یکن له کفوا احد چون ذات اقدسش در فردانیت یکتا و وحدانیت بیهمتا بود از برای اشیا [?]
[?] فرمود ازجمله معشر بشر که اول شان آدم ابوالبشر است و [?] انس تمام با ملک [?]
و در مقام قرب [?] داشت دلش [?] انیس [?] محرم [?]
[?] ولی ازانجا که گفته اند هزار میوه شیرین و شربت [?]
بار خلاق متعال که ذات مقدسش [?] خواب را بر شهرستان وجود
آدم مستولی گردانید حضرت حوا را از پهلوی چپ آدم بیرون آورد حضرت آدم چون از خواب
بیدار شد ببالین خود دید مهپیکری [?] شگفته رخی همچو باغ ارم [?]
جنبش ز آدم ببرم [?] عشوه [?] آوای بزم با دم همی گفت از روی شرم که ای جفته
تا چند برخیز خواب که آمد فراز برت آفتاب آدم نظر کرد دختری دید سعد اختر ماه روی
سلسل موی کمر [?] صد گیسو در صبح [?] بهشتی مطیب مشک از فراز
حسن صورت و صفای [?] آیه سلطان محبت بر ملک دلش خیمه زد
پرسید ای میوه رسیده بستان هستی و ای آیتی تو آمده در دیده گیتی [?]
[?] عرض کرد ای آدم من جزوی از اجزای تو ام خداوند [?] مرا از برای
تو خلق فرموده عرض کرد الهی یا هذا الحسن الجمیل فقد رق لها قلبی حتی کانها [?]
کیستی [?] یارب خدا [?] چه حسن است که دل [?] تمام دارد
که [?] خطاب رسید ای آدم تو بنده منی و او کنیز من است تو شوهر
و [?] او زوجه تو خواستگار [?] عرض کرد الهی چیزی ندارم
خطاب آمد ده نوبت صلوات و درود بر احمد مجتبی و ابوالقاسم محمد مصطفی بفرست
حوا حلال تو است پس ده نوبت صلوات بر حضرت خاتم فرستاد و حوا [?]
بزبان [?] آغاز خطبه خوانی کرد و فرمود بسم الله الرحمن الرحیم الحمد ثنائی
والکبریاء ردائی والعظمة ازاری والخلق کلهم عبیدی و امائی و محمد حبیبی [?]
الاشیاء [?] علی و [?] اشهد ملائکتی و سکان سمواتی زوجت

کی ذ

امتی حوا ببدیع فطرت و صنیع قدرت آدم بصدای تسبیح و تهلیل و تنزیه و تقدیس داعی شهاده
ان لا اله الا الله انا وحدی لا شریک لی یا آدم یا حوا اسکنا جنتی و کلا من ثمرتی و لا
تقربا شجرتی والسلام علیکما و رحمتی و برکاتی چو از عقد کردن بپرداختند در فردوس خانه
بزنگینه ساختند حضرت آدم با رضوان و تمام ولدان و غلمان در یک طرف صف کشیده و
حوا و تمام حوریان در سمت دیگر آدم بطرف حوا نظر می کرد و حوا سر بزیر افکنده پیش نیامد
آدم فرمود ای حوا پیش بیا نادمی بنکر کر عجب نکنم حط ... آدم مردها باید خواستگاری
زنها نمایند نه زنها در پی مردان میروند حاصل چون آدم با حوا مقارن شد آدم گفتی حرکت
ای حوا نقاش فطرت با پرگار ابداع صورتی زیباتر از جمال بیمثال تو نقش نزده و مصور
قدرت بر لوح اختراع نقشی بر صورت تو خوشتر نزده حطاب ... مصدر جلال
رسید ای جبرئیل آدم و حوا را ببرد در فردوس اعلا که با عد شریفترین درجات بهشت است سیر
شان بده که از حوا بهتر حق فرموده جبرئیل بفرمان واجب الاذعان رب جلیل آدم و حوا را
ببرد در فردوس اعلا سرشان داد آدم قصری دید در نهایت بزرگی از یکپارچه یاقوت
احمر آدم با جبرئیل از درجات قصر بالا رفت آدم نظر کرد دختری دید بر تختی از نور
مرارکرفته تاجی از نور بر سر و طوقی از نور در کردن و دو گوشوار از نور در گوش
که همه فضای بهشت و تمام افلاک و منازل املاک جملگی از پرتو او در روشن و منور است
از رخ نمود و عالم تمام نور گرفت آدم گفت ای جبرئیل تبارک الله این خیر کیست بدین زیبائی که زمین جنان
از نور روی وی نورانی گشته جبرئیل گفت ای آدم هذه سلیلة النبوة و صنیعة الکرم و الدرة من شرف
الفخار و غرة الشمس و النهار و ذبالة مشکوة الدوار و الزهرة الزاهرة و الفرع الغرا و الدرة البیضا
السماء المضیئة و النور المنیرة ثالثة الشمس و القمر بنت خیر البشر ابنه فاطمه زهراء شفیعة روز
جزاست که دختر بالکبره گوهر پیغمبر آخرالزمان است پرسید آن تاج نور چیست بر سر او گفت
پدرش خاتم انبیا و سید اصفیا محمد مصطفی است که بمنزله تاجیست بر سر او آدم پرسید این
طوق نور چیست بر گردن او گفت شوهرش کاسر الاوثان غوایه ناشر ناموس هدایه
بر الغیاهب بحر المواهب مظهر العجایب و مظهر الغرایب اسدالله الغالب علی بن
ابی طالب زوج اوست آدم پرسید این دو گوشوار چیست در گوش وی جبرئیل گفت این
دو گوشوار چیست در گوش وی جبرئیل گفت این دو گوشه علم آن شمس امامت و حقیقت
کنوز مکنون خاتم انبیا اند هر دو آویزه عرش برینند و هر دو برگزیده روح الامین اند هر دو
سر زینت رسول بطحا شهره دلبند بتول عذرا یکی حسن و دیگری حسین اسم هر دو فرزند
های فاطمه زهرا اند آدم پرسید ای جبرئیل چرا یکی گوشواره سبز است و دیگری سرخ است
گفت آنکه سبز است حسن است چه اگر سبز است زهر ستمش سبز ... رنگین هرگاه شد

زیر دست ... و آنکه سرخ است حسین است جهت آنکه سرخ است زیرا که در وقت جان سپردن از زیر
با قدش غرقه خون میشود یا آدم و لدک هذا یطالب بمصیبته تصغر عندها المصائب بعلی که
آدم این پسر تو بمصیبتی مبتلا میشود که همه مصیبتها در پیش مصیبت او کوچک است آدم پرسید
هی آن چه مصیبت است گفت ای آدم یقتل عطشانا غریبا وحیدا فریدا لیس له ناصر و لا
معین تشنه اش بکشند در حالتیکه نه یاری و نه یاوری و نه دستگاه یا آدم یحول العطش بینه و بین
السماء کالدخان ای آدم اگر ببینی الغریب بی یاور را که از تشنگی دنیا در نظر او مثل حوض
دود تیره و تار میشود فلم یجبه الا السیوف و شرب الحتوف حاصل هیچ الا شمشیر و آتش سم
فیذبح ذبح الشاة من القفا او را مثل گوسفند از سر ببرند ... و تشهیر و سهم فی
البلدان خیمه را غارت میکنند و سر او با سر اصحابش در شهرها بگردانند روحی لک الفداء یا حسین
بن علی یا لیتنی کنت معک فافوز فوزا عظیما الا لعنة الله علی القوم الظالمین

بسم الله الرحمن الرحیم یا حسین مظلوم یا ابا الفضل ادرکنی

قال الله تبارک و تعالی مجلس بیت و یکم در کشته شدن شیطان از جواد میان فی سوره ص
قال رب فانظرنی الی یوم یبعثون قال فانک من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم
بعد از آنکه شیطان ملعون بجهت سجده جناب آدم مخالفت امر خدا نمود عالم نمود خدا او را بیرون کرد
شوهر رسیکه ... گوید و هر کار را از حق کسی را ضایع نمیکنی ان الله لا یضیع اجر
من احسن عملا لکن منصب ایکرفتی و مرا از صفوف ملائکه بیرون کردی مزد چندین سال
عبادت من کجا میرود موضع قدمی نبود در آسمان مگر آنکه در آنجا سجده کرده بود از تعداد که ...
که امیرالمؤمنین میفرماید شیطان شش هزار سال خدا را در آسمان عبادت کرد که معلوم نیست
از سالهای دنیا بود که هر سالی دوازده ماه است یا آنکه از سالهای آخرت است امام رضا است
که ان یوما عند ربک کالف سنة مما تعدون اجرو مزد این همه عبادت را از خدا
درخواست نمود فرمود هر چه میخواهی بخواه بتو بدهم عرض کرد اولاد آدم را یاد کن میخواهم
کثیر الاولاد باشم قبول کرد در آن ... مثل الف ... حق کرد در ...
مثل فرح زنان فرمود در نهایت بهم مال تخم از دمبر بزند مثل تخم مور چه دهد دیلیح از تخم
شیطان بیرون میاید همه هم پسر یکی شیطان و دختر یزاد ... دختر دارد یکی
اسمش لاقیس است ... و یکی طرطبه که ایشان کمر ... موکل زنان عالم کرده با الدل الذی شکل
مکار شیطان موکلند اما لاقیس ساحر را تعلیم زنان قوم لوط کرد و طرطبه حاکم
زنان را دعوت میکند بزنا شیطان و مجموع اولادش تخم میرود دالد و نفر که از آنها بیشتند
یکی شیطه نیکه بزن موکل بود از قتل ابلیس بر دست سلمان شد و یکی دیگر جام
این هم است چنانکه در مصابیح الانوار نقل کرده از جناب صادق که روزی

پیغمبر نشسته بود اذ اتاه رجل طویل کانه نخلة فسلم علیه فرد علیه فعلی حضرت آن جناب آیه و سلم کرد حضرت
پرسید کیستی عرض کرد منم هام بن هیم بن لاقیس بن ابلیس قال ما بینک و بین ابلیس الا ابوان
فرمود میان تو و ابلیس دو نفر فاصله است عرض کرد بلی فرمود چه سال عمر داری قال اکلت عمر الدنیا
الا اقله ایام قابیل هابیل را کشت من تازه جوان بودم کنت افهم الکلام و انهی عن الاعتصام
وامر بقطیعة الارحام وافسد الطعام یعنی که مردم که حرف میزدند میفهمیدم و اولاد آدم
را امر بمعصیت و قطع رحم میکردم و طعام مهمانی که شنیده شب مانده میشد فاسد میکردم
حضرت فرمودند بغیر برسد اعمالت که بسیار بد عملی بوده قال انی تائب قال علی ید من حضرت
توبتک قال علی ید نوح لعنت خدا بر دست نوح توبه کرده ام و کنت معه فی سفینته و عاتبته
علی دعائه علی قومه گفت در کشتی نوح بودم و او را ملامت میکردم که چرا نفرین کردی
که همه مردم به طوفان هلاک شدند آنقدر ملامت کردم که نوح بگریه افتاد و گریه
او هم گریستم و نوح اظهار ندامت نمود و قال انی علی ذلک من النادمین و اعوذ بالله
ان اکون من الجاهلین و مدتها با حضرت هود پیغمبر بودم و در مسجد با هم عبادت
و او نیز ملامت میکردم که قوم خود را نفرین کرده بود و هر دو گریستیم و قال ما قال نوح
و کنت مع ابراهیم خلیل حین القی فی النار و آن سه روز که در آتش بود من از احوال
گذشتگان از پیغمبران برای او حکایت میکردم و کنت مع یوسف حین القوه
فی غیابت الجب و با یوسف بودم روزی که برادران او را در چاه انداختند پس من
او را با آرامی در قعر چاه گذاشتم و زمانیکه او را بزندان مصر بردند حبس کردند گفت او نزد حق
اخرجه الله منه و کنت مع موسی و هرون و علمنی سفرا من التوراة آنچه در نزد من است
تحریف نشده و موسی بمن سفارش کرد قال ان عشت حتی ادرکت عیسی فاقرأه منی السلام
چون بحضرت عیسی رسیدم سلام موسی را باو رسانیدم و علمنی سفرا من الانجیل و او نیز
بمن سفارش کرد چون بحضرت پیغمبر آخر زمان رسی او را از من سلام برسان یا رسول الله
امروز شرفیاب خدمت شده ام که امانت عیسی را بشما برسانم السلام من الامانات
فعیسی ... سلام حضرت فرمود سلام بر عیسی و جمیع پیغمبران سلام و رحمت خدا باد
الی یوم المعاد و علیک یا هام بما بلغت السلام علینا حالا اگر حاجتی داری بگو عرض کرد
حاجتم بدرگاه احدیت آنست که ترا باقی بدارد برای امتت و امتت را صلاحیت
عنایت کند بجهت اطاعت تو و محبت وصی چرا که هلاک شدند امم سابقه
مگر بجهت مخالفت اوصیاء یا رسول الله چنانکه موسی و عیسی تورات و انجیل بمن تعلیم نمودند
شما هم چند سوره از قرآن بمن تعلیم فرمائید که در نمازم بخوانم جناب رسول خدا فرمود یا علی
علمه القرآن وارفق به ... و تعلیم کن هام پرسید این کیست که فرمودی

قرآن

قرآن بمن تعلیم کند فرمود این امام و وصی حضرت ابراهیم بود عرض کرد شیث وصی آدم بود پرسید وصی
نوح که بود عرض کرد شیث وصی آدم بود سام فرمود وصی ابراهیم که بود عرض کرد یوحنا این حرا
که پسر عمش بود پرسید وصی ابراهیم که بود عرض کرد اسحق پسرش پرسید وصی حضرت موسی که بود گفت
یوشع پرسید وصی سلیمان که بود گفت آصف بن برخیا گفت وصی عیسی که بود گفت شمعون بن
حمون الصفا ابن عم مریم بود قال نعم وجدتهم فی الکتاب وصی محمد پرسید و کتابهای
آسمانی چه نوشته بودند اسم وصی محمد را عرض کرد در تورات ایلیا نوشته بودند اسم وصی ترا فرمود
این همان ایلیا است فعلمه علی سورا من القرآن چند سوره امیر مؤمنان باو تعلیم کرد هام
عرض کرد بهمین قدر اکتفا کنم فرمود بلی قلیل القرآن این دو نفر از اولاد شیطان بهشت
میروند که یکی بر دست پیغمبر ما محمد بن عبدالله مسلمان شده دیگری بر دست جناب نوح و هیچکس در
مسلمانان و خوبان این قدر ادراک پیغمبران نکردند در این است نظر او جناب بروایتی است
که ادراک خدمت هشت نفر از ائمه اطهار نمود صحبت جناب امیر المؤمنین را ادراک کرد
زنده بود و خدمت یک یک از ائمه میرسید تا در زمان امام رضا از دنیا رحلت نمود جناب
جابر بن عبدالله انصاری بود تا زمان امام محمد باقر درک نمود جناب حبیب بن مظاهر تا زمان
حضرت سید الشهداء درک نمود و در خدمت آن بزرگوار شهید شد باری قدرت
خدا را ببین از نسل شیطان کسی همچنین فرزندی بوجود میآید یخرج الحی من المیت
و یخرج المیت من الحی از اینجا معلوم میشود اولاد ... در سعادت و شقاوت دخلی ندارد
چرا فرزند منفصل از او بدن است بجهت اینکه هر که در عمر وجود خود طفلی باشد بر در خواهد کرد
... هیچکس نزاد که ... چنانچه پیغمبر ... عکرمه ابن
ابی جهل مسلمان شد چند نفر بودند که پدران ایشان از اشقیا بودند و خودشان در سلک
سعدا بودند از آنجمله هام بن هیم بود که شنیدی و از آنجمله عکرمه و از آنجمله است حنظله
غسیل الملائکه پسر ابو عامر راهب و از آنجمله محمد پسر ابی بکر است که بر سر قبر پدر آمد
و این اشعار را انشا نمود یا ابانا قد وجدنا ما صلح خاب من انت ابوه و افتضح
انما اخرجنی منک الذی اخرج الدر من الماء الملح و وقتیکه خبر شهادت محمد بن ابی بکر
به جناب امیر المؤمنین رسید نوشت به بصره بعبدالله بن عباس اما بعد
فان مصر قد افتتحت و محمد بن ابی بکر قد استشهد فعند الله نحتسبه ... سیفا قاطعا
ولدا ناصحا و رکنا دافعا او فرزند من بود پسر ابو بکر نبود و از آنجمله است هاشم بن عتبة بن ابی وقاص
... پسر عم عمر سعد بود و در صفین علمدار امیر المؤمنین بود
و در روز عاشورا بکربلا آمد و پسر عم خود را ملامت کرد و جهاد کرد تا شهید شد
و از آنجمله است محمد بن یزید که خود را از خلافت خلع نمود گفت که امامی
میخواهم برود نزد علی بن الحسین چهل روز مخلوع در خانه نشین بود از اسموم ...

بسم الله الرحمن الرحیم مجلس بیست و پنجم در اجر خواستن شیطان از خدا فی سورة ص قال

رب فانظرنی الی یوم یبعثون قال انک من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم در تفسیر المغربین
میگوید جزای عمل کافر حبط است چنانچه در خصوص عبد الله جدعان فرمود اما شیطان را بمحض تقصیر
عمر درازی داد قال اخرج منها ای من الجنه مذؤما مدحورا ای معیبا مطرودا و ان اصعب الامور
و اهمها الذله بعد الاکرام زیرا که کسی قدر روز خوشی نکرده بی [illegible] افتد بحث کشتی فاخرج فانک
من الصاغرین ای من اهل الذله من تکبر وضعه الله هنگامی این ملعون مطرود گردید جزای عبادت از خدا
درخواست نمود خطاب فرمود برچه جزای عرض کرد بتو بدهم عرض کرد میخواهم بر اولاد آدم باشم خداوند
عالم در اینجا آنست حدیث و اوثبت قرار داد را بنابین بهم ماند تخم [illegible] بردند تخم تو در چه دار
هیچ حالا ابلیس چه قدرت دارد چرا انها مردن [illegible] است که امام میفرماید اگر پدرها نداشته
بود حرامیه و بر بر [illegible] انقه شیطان جرم آورده که بیشتر است از کانگر علی کرامتی
انقا [illegible] در نبود [illegible] کاسه بجوم آورده باید ان مرده واشته باشد که این مسالمین را
از خود [illegible] عرض کرد [illegible] خواهم بر آن بصورت [illegible] شد [illegible] دم می فرقه [illegible]
ملک و شیطان است که الملک جسم نورانی یتشکل باشکال مختلفه الا الکلب و الخنزیر و اما
شیطان جسم ناری یتشکل باشکال مختلفه حتی الکلب و الخنزیر و بصورت انبیاء نمیتواند متشکل
شود در خواب و نه در بیداری است جناب پیغمبر فرمود من رآنی فقد رآنی مسئله فقهیه
اگر کسی مثلا پیغمبر را در خواب ببیند در روز آخر ماه رمضان بفرماید امروز عید فطر است روزه حرام
باید افطار کرد یا نه بجهت آنکه نمیتوان گفت این خواب شیطانی است نقول ان الشیطان لا یتمثل
به جواب این مسئله اینست که خواب حجت نیست اگر یکی از ائمه در خواب بحرفی امر کنند
که مخالف ظاهر شرع باشد اطاعت لازم نیست باری میخواهم در این مقام چند موضع که شیطان
بصورت مختلفه مجسم شده نقل کنم که بصورت شبانی شده داری را گرفت پیش روی قابیل سنگ
بر سر شی که بیند و او را کشت و قابیل یاد گرفت تمرا که بصورت نجاری شده و آمده در مملکت
اوده بقصد [illegible] تا در جد ده یار گیر است و در انجا برود میخواست ابراهیم را میخواست با تش اندازد
منجنیق ساخت دوراه با تش انداختند گلستان شد الدان در انجا جنینه ایست که منبر همانست که حضرت
ابراهیم از برای ابراهیم جای ساخت که بصورت حداد شده آمد تعلیم کرد اراده و سر ساختنه جهت
قتل زکریا در بصورت سلطانی آمد بجنس [illegible] گفت من خدای زمینم تو بهشت در ملک
من نعمتش میکرد میخواهی تو بهشت شفا یابد که سفیره بخیبر من [illegible] کنید گرفت پدر را
بفقرا [illegible] [illegible] تو بهشت بجز دمی سریع الرضایم شعایش میدهم
رجیم آمد برای او نقل کرد مرکد ابلیس نفس [illegible] قال رب انی مسنی الشیطان
ی من نصب و عذاب ترجمه بصورت پادشاه فلسطین
آمد از عیسی مسئله بعضه را سوال کرد دفعه بصورت مرد حکیم سامی بنزد فرعون رفت
و برادر احتجاج کرد چنانچه در اوایل تفسیر سطور است که نزد فرعون رفت و سابقا نوشته شد

دفعه

دفعهٔ دیگر در زمان حضرت رسول در مکه بصورت منبه ابن الحجاج شد فریاد برزد واصباحاه یثرب یالیون
محمدا من قتالکم دیگر در دار الندوه بصورت شیخ نجدی آمد در جنگ بدر بصورت سراقه بود
دفعات دیگر بصورت مغیرة بن شعبه شد و گفت ایها الناس لا تجعلوها کسرویه ولا قیصریه
ملاشروها فی بنی هاشم فتنظر بها الحبالی ابو مردم خلافت را مثل قیصر نکنید که انها دور باشد
و در میان امت منکه سلطنت را اگر از اولاد قیصر نباشد و اولاد انها را پیر شده شما معشر
عرب این نبوت را در بنی هاشم قرار ندهید که اگر زنی از انها حامله باشد باید مردم انتظار بکشند
که در متولد شود خلافت کنند امر را بر حوصله بگیرید وسعت بدهید امر خلافت را هر که مردم
بر او اجماع کردند خواه حفظ بیضهٔ اسلام کند خلافت با او باشد چه در بنی هاشم باشد یا از بنی
امیه و در روز اول خلافت بصورت پیر پرده قد خمیده عصا در دست داشت آمد پای
منبر دست ابوبکر را بوسید گفت امروز چشم من روشن شد که ترا در بالای منبر دیدم برای خلافت
امیر علیه السلام نقل کردند فرمود دانما هو الشیطان بعد از انکه مردم هجوم کردند بدست او در اخلاف
بوسیدند چند مرتبه بصورت سائلی آمد بدر خانه جناب امیر المؤمنین کم خدمه بصورت در
هیئت سر آمد در ری سی ده امام زین العابدین که انحضرت را از حضور قلب بیندازد کم نتیجه
بصورت حارث ابن کلده طبیب عرب آمد بمعالجه حجاج وقتیکه او را در متولد شد پستان
نمیگرفت [illegible] شده [illegible] آیه نرونخواستند
علاج او کنند در رسم شیطان آمد گفت شنیده ام برای [illegible] متولد شده که
پستان نمیگیرد من طبیبم آمده ام او را علاج بکنم [illegible] بیاورید [illegible]
گفت این بزغاله را بکشید و خونش را در حلقش بریزید و این طفل را در ان بغلطانید
چنان کردند آن روز طفل شیر خورد روز دیگر هم بهمان قسم معالجه کرده ان
حرام زاده شیرخوار [illegible] از انجمله شیطان ابیض روزی بصورت شیخی شد
و آمد از خصم خود شکایت کرد بنزد ذوالکفل وخواست او را بغضب بیاورد
نتوانست از انجمله شیطان در وسواس روزی بصورت عابدی شد که عابدی را
بفریبد چنانکه مجلسی ره در بحار نقل کرده در بنی اسرائیل عابدی بود شیطان
شیطان [illegible] گفت این عابد بکه عبادت میکند اوقات را [illegible]
کرده کیست [illegible] او را از راه ببرد گفت من بروم پرسید از چه راه
دولت معصیت خدا بی اندازه گفت از مال دنیا گفت تو برو [illegible]
گفت بریاست [illegible] هم گفت نه گفت شراب بساز گفت نه دیگری گفت
از طریق عبادت گفت تو برو که فراهم این کار شیطان بصورت عابدی آمد در برابر
ان عابد سجاده انداخت مشغول نماز شد عابد گاهی میخوابید شیطان هیچ خواب
نمیرفت عابد گاهی افطار میکرد شیطان دائما صائم بود عابد تعجب کرد
و عبادت خود را هیچ شمرد نزد او رفت نشست و احوال پرسید فرموده که

لم جمعی

که چنین قوت عبادت بهم رسانیده گفت زنا کرده ام دو دفعه توبه نموده ام تو اگر میخواهی
چنین کنی پرسید زنا چه چیز است گفت شهر برو در خانهٔ فلان زن زانیه را میپرسی زنا
چه چیز است گفت [illegible] دو دینار باو میدهی و زنا میکنی و برمیگردی مانند تر او به
دهم عابد پرسید دینار چه طور یافت شیطان دو دینار از زیر سجاده باو داد [illegible]
عابد داخل شهر شد پرسید خانهٔ فلان زانیه کجاست مردم بگمان انکه او را اندرز میخواهد
ببرد و توبه دهد نشان دادند داخل خانه شد دو دینار را بان زن داد که بگیر و مهیا شو که میخواهم
با تو زنا کنم و برو دم مشغول عبادت ان زن از عابد احوال پرسید که چه باعث شده که میخواهی
زنا کنی گفت عابدی بمن تعلیم کرده [illegible] ان زن در جوابش گفت یقین بدان که ان شیطان بود
وخواسته ترا هلاک کند برگرد اگر او را در جای خود دیدی حرف مرا درست بدان اگر ندیدی بدانکه شیطان است
چون برگشت او را ندید فهمید که شیطان بوده آن زن در همان شب از دنیا رفت مردم خوشحالی کردند از فوت
او و بجنازه اش حاضر نشدند خطاب به پیغمبر ان زمان رسید که برو به تشییع جنازه ان زن و بر او نماز کن
ان پیغمبر عرض کرد خدایا باعث چه شد که زانیه این همه احترام بهم رسانید وحی شد بسبب انکه [illegible]
ارشاد کرد که زنا مکن نهی از منکر نمود منهم گناهانش را آمرزیدم و بدن او را بر آتش حرام کردم و قصری در بهشت
برای او بنا کردم و مرتبهٔ شیطان ممثل شد در مکه معظمه در مجلسی که شرب خمر میکردند بصورت
اسمعیل پسر امام جعفر صادق شخصی اسمعیل را در آن مجلس دید تعجب کرد بمسجد الحرام آمد اسمعیل را
نزد حجر دید تعجبش [illegible] برگشت بان خانه که اسمعیل را دیده بود اسمعیل را دید انجا نشسته دوید بمسجد
دید اسمعیل مشغول نماز است بصادق آل محمد عرض کرد فرمود شیطان است روز عاشورا در کربلا
هم بصورتهای مختلفه ممثل میشد خلق را تحریص بر حرب میکرد خیلی خوشحالی داشت و مسرور بود بجهت [illegible]
فراهم اورده بود اما شب شهادت شهداء حزنی داشت که اگر [illegible] قسمت میکردند همه غمناک میشدند جهت
خوف [illegible] از آب بر زمین افتاد فهمید قربانی قبول شد [illegible]
[illegible] شکر الله [illegible] همچنین کشته شدند [illegible] ایضا
شیطان وسوسهٔ عظیمی کرد در غزوهٔ تبوک از یکطرف بصورت نجار مردم را تخویف میکرد
و از طرفی میگفت این هوای گرم سایه درخت چه عیب دارد در این سفر اگر همه رود میان کشته
و اسیر گشتند شما از تشنگی هلاک میشوید [illegible] هر کدام عذری بیاورند جد بن قیس را وسوسه کرد
[illegible] خواص اصحاب و علیرا [illegible] اهل دین را وسوسه کرد تا آخر عمر پیغمبر چه
[illegible] اذیت کرد خطاب روز احد را نقل کرده اند فتنه ها کرد شیطان در ان روز
نزدیک بود اسلام را مضمحل کند در اوقتیکه ابن قمیه [illegible] سنگی بر جبهه حضرت زد و دیگر
عتبه دندان رباعیه آن سرور را شکست ابن قمیه ضربتی بر بازوی پیغمبر زد که تیغ از
دستش افتاد حضرت میان گودالی افتاده بود جبرئیل [illegible] پیغمبر کشید که مبادا
ندیدند ابن قمیه فریاد زد که ای معشر قریش محمد را کشتم شیطان این صدا را شنید

بلا

بلکه خوشحال شد بحقیق نکرد که این خبر اصلی دارد یا نه او در میانه آسمان و زمین فریاد کرد الا ان محمداً قد قتل این سخن را هر کس شنید رو به گریز نهادند کسیکه باقی ماند بود بسیه او جراحه بود سهل بن حنیف و طلحه و زبیر و عبدالله بن مسعود و مقداد و عمار و ابو دجانه انصاری و امیرالمؤمنین هفتاد نفر از اصحاب کشته شد و حمزه کشته شد پیغمبر از آن کودال بیرون آمد فریاد زد ای مردم کجا میگریزید منم محمد بن عبدالله کشته نشده ام ملائکه از آسمان بیاری پیغمبر آمدند و جبرئیل این آیه را آورد و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم على اعقابکم ومن ینقلب على عقبیه فلن یضر الله شیئاً وسیجزی الله الشاکرین خبر قتل حضرت رسول بمدینه رسید زنان مدینه گیسو کندند و جامه دریدند رو را خراشیدند و شکم های خود را رحم کردند که بهم نیامد ای مدینه گیسو پریشان کردند و رو خراشیدند ناله و فریاد کردند و فقط که بشیر شهادت حضرت سید الشهداء را خبر داد آیا این خبر بفاطمه رسید فاطمه از خانه خارج شد آمد نظرش بر زخم سر پیغمبر افتاد با روی خون آلود و نعره کشید خدا برادر دل سکینه رسید که سر پدر را در سر نیزه دید جناب علی بعد هم آب آورد و میریخت فاطمه زخمش پدر را او خون میشست آقایان این قدر بدانید که زن زخمش سر پدر را از خون شست فاطمه زخم پیغمبر زینب زخمش هر علی زن خونی زخمش حسین را الا لعنة الله على القوم الظالمین

وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

بسم الله الرحمن الرحیم مجلس بیست سیم فی سوره ص قال رب فانظرنی الی یوم یبعثون قال انک من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم شیطان در عوض عبادت خود از خداوند چند چیز خواهش کرد و خواست عرض کرد که آدم و فرزند او را بر من است اما من انهار ایشان نعم قبول نمود انه یریکم هو و قبیله من حیث لاترونهم دیگر خواهش کرد مرا در عروق شان جاری ده قبول شد قال رسول الله ان الشیطان یجری من ابن آدم مجری الدم فضیقوا مجاریه بالجوع والعطش عرض کرد زیاد کن و مرا در صدور بنی آدم جایگاه فرمود داد الخناس الذی یوسوس فی صدور الناس اخبار ارائه قال حبی حبی مطلب آخرم اینست که مرا تا قیامت مهلت دهی که نمیرم قال فانظرنی الی یوم یبعثون فرمود تا زمان مهدی و قائم آل محمد مهلت دادم انک من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم ای الی الیوم المعلوم فی علم الله ولم یوقت له اجلاً لان ابلیس کان مکلفاً والمکلف لایجوز ان یعلم ان الله اخر اجله الی الوقت الفلانی لان المکلف لو یعلم انه متی تاب قبلت توبته فیقدم على المعصیة بقلب فارغ فاذا قرب اجله تاب فیعین وقت الموت اخره بالمعاصی واعلم ان طول العمر لا فائدة فیه فان رئیس الکفار ابلیس اللعین طویل عمره فی الحقیقة نیکی به عمری ماکان

عمری بذلته فی طاعتک می عمر از اعظم نعمتهای خداوند عالم است لکه اعلی و اهم جمیع نعمتهاست زیرا که تحصیل جمیع کمالات دنیا و آخرت با عمر میشود و عمر چنین نعمتیست که هیچ کس از توانگر و فقیر بلکه انبیاء و اولیاء از عمر خویش سیر نمیشود از عمر سیر نمیشوند جا که در خصوص از حضرت امیرالمؤمنین حدیثی وارد شده که الخطاب مروده کل نعمة اذا وصلها الدفن تضیع الا الحیات زیرا که جمیع محبوبات را ملاحظه کنی بر دو قسم است یا مؤمن است یا کافر یا ثواب کار است یا گناهکار یا عاصی خیر است یا عاصی شر انکه عاصی خیر و ثواب کار است از عمر خود سیر نمیشود و عمر خود را دوست میدارد از خداوند عمر زیاد میخواهد بجهت انکه هر قدر در دنیا عمر کند تحصیل آخرت بسیار میکند او دنیا مزرعه الاخرة هم چنین عاصی شر و گناهکار عمر خویش را میداند و میداند که محض ترک خلاف تحصیل و دراد معاقب و مؤاخذ میکند لهذا از عمر خود سیر نمیشود و آرزوی مرگ نمیکند حتی بلائکه با وجود انکه ایشان را علاقه مال دنیا و عیال و اولاد نیست با وجود این انها هم از عمر خود سیر نمیشوند که خاتم حدیث شب عاشورا مطلب است میخواهم بطریق اجمال ان مطلب را عرض کنم محبی مرحوم در جلد ثانی حیات القلوب می نویسد زمانیکه کفار قریش که از نبوت آنحضرت و شأن او و رفعت ترقی می نماید و در هر ساعت ترقی نبوت شد نمیکرد و در بیعت انصار را شنیدند در دار الندوه برای مشورت جمع شدند و عادت ایشان این بود که هر گاه داهیه کبری ایشان را عارض میشد در دار الندوه جمع میشدند و با یکدیگر مشورت میکردند و هر کسیکه عمرش از چهل کمتر بود در آن جا داخل نمیشد پس چهل نفر از پیران قریش در دار الندوه جمع شدند و شیطان ملعون بصورت پیر مردی بر آمد که داخل شود دربان گفت کیستی گفت من مردی پیرم از اهل نجد و شما احتیاج برای صاحب رای مثل من هست وقتی شنیدم که برای دفع این مرد جمع شده اید آمده ام که رای خود را در این باب بشما بگویم دربان گفت داخل شو چون بجاهای خود قرار گرفتند ابو جهل گفت ای گروه قریش در میان عرب کسی از ما عزیزتر نبود ما اهل خانه خداییم و مردم از اطراف عالم هر سال در رحمه برای حج و عمره میآیند و ما را گرامی میدارند و ما در حرم خداییم و کسی در ما طمع نمیکرد و پیوسته چنین بودیم تا محمد بن عبدالله در میان ما نشو و نما کرد و او را امین می گفتیم و قسیم برای صلاح او و راستگویی او و چون کار او بزرگ شد و در میان ما گرامی بود دعوی کرد که رسول خداست و خبرهای آسمان بسوی او میآید پس عقلهای ما را سبک شمرد و نسبت فساد و خدایان ما را سب کرد و جوانان ما را فاسد گردانید و جماعت ما را پراکنده کرد و میگوید هر که گذشته باد او در آتش است و هیچ چیز بر ما از این عظیم تر نیست و من در این باب رایی دارم کشنده چه رای دیده گفت کیرا برسانیم که پنهان او را بکشد و اگر بنی هاشم خونش را طلب کنند ده دیه برای خونش بدهیم شیطان گفت رای شما بسیار خبیث است چرا گفت زیرا اگر کشنده محمد البته کشته شود وکیست از شما که برای این کار کشتن را اختیار کند برای

خود قرار دهید و چون در کشتن او بنی هاشم و حلفای ایشان از خزاعه تعصب خواهند کرد و دامی
نخواهند شد که کشندهٔ محمد بروی زمین راه رود و در میان حرم جنگها در میان شما خواهد شد که همه
یکدیگر را بکشند پس عاص بن وائل و امیة بن خلف و ابی بن خلف گفتند که بنای محکمی میسازیم
و او را در آن میگذاریم و در را بر او محکم میکنیم و روزنی بر او میگذاریم که کسی نزد او
نتواند رفت و خوردنی از برای او می اندازیم تا در آنجا بمیرد چنانکه زهیر و نابغه
و امرء القیس چنین هلاک شدند شیطان گفت این رای را روی ندارد خبث ...
زیرا که بنی هاشم با این راضی نخواهند شد و چون روز حجی شود استغاثه خواهد کرد از قبایل
عرب و او را بیرون خواهند کرد و اگر رای دیگر دارید بگوئید پس عتبه و شیبه و ابوسفیان
گفتند او را از میان خود بیرون کنیم و مشغول عبادت خدایان خود میشویم و بر حالت دیگر
گفتند شتر چموشی میگیریم و محمد را بر آن میبندیم و آن شتر را به نیزه میزنیم تا او را در این کوهها
پاره پاره کند شیطان گفت این رای از اینها خبیث تر است اگر زنده بیرون رود
از همه کس خوشتر و خوش زبان تر است و بحلاوت لسان و فصاحت بیان خود جمیع
قبایل عرب را فریفته میکند و لشکرها در پیاده و سواره بر سر شما میآورد که تاب مقاومت
ایشان نداشته باشید و شما را مستاصل میکند پس ایشان حیران شدند و با شیطان
گفتند ای شیخ ترا در این باب چه بخاطر میرسد گفت رای من آنست که از هر
قبیله از قبایل قریش و سایر قبایل عرب که با شما موافقت کنند یک کس یا زیاده بگیرید
و یکنفر از بنی هاشم را نیز با خود متفق گردانید و همه حربه برداشته بر سر او بروید و بیکدفعه
او را بزنید که خون او پهن شود در قبایل قریش و نتوانند بنی هاشم که طلب خون او کنند
زیرا که با همه قبایل برابری نمیتوانند کرد و اگر دیه از شما طلب نمایند شما سه دیه بدهید
گفتند که ده دیه میدهیم و گفتند رای صواب اینست که شیخ نجدی گفت
شیخ طوسی ره این را نیز ... ابو جهل گفت و شیطان پسندید و علی ای حال برای این رای قرار
دادند و بیرون آمدند و از بنی هاشم ابولهب را با خود متفق کردند پس حقتعالی این آیه را
فرستاد و حضرت را بر تدبیر ایشان مطلع گردانید و اذ یمکر بک الذین کفروا لیثبتوک
او یقتلوک او یخرجوک و یمکرون و یمکر الله و الله خیر الماکرین و یاد کن ای محمد
کردند تو آنان که کافر شدند تا حبس کنند ترا یا بکشند ترا بشمشیرها قبایل یا بیرون
کنند ترا از مکه و ایشان مکر میکنند و جزا میدهد خدا ایشان را و خدا بهترین جزا دهنده
کافران بمکر ایشان پس ایشان اتفاق کردند که شب بخانهٔ آنحضرت بریزند و او را
بکشند و به این اتفاق بمسجد الحرام آمدند و اراده آن جزو صفیر کردند و دست
برهم میزدند و برهنه بر گرد کعبه بر میگشتند پس حقتعالی فرستاد که و ما کان صلوتهم
عند البیت الا مکاء و تصدیة یعنی نبود نماز ایشان نزد خانه کعبه مگر صفیر
زدن و دست زدن چون شب شد قریش آمدند که بخانهٔ حضرت در آیند ابولهب
گفت نمیگذارم که شب داخل خانه شوید زیرا که در این خانه اطفال و زنان هستند

دامی

دامی نیستم از آنکه خطائی واقع شود ولکن امشب او را حراست میکنیم و صبح داخل خانه
میشویم چون جبرئیل خبر تدبیر قریش را بحضرت رسول داد حضرت امیرالمؤمنین را طلبید و گفت
یا علی جبرئیل نازل شد و مرا خبر داد که قریش اتفاق کرده اند بر کشتن من و حقتعالی مرا امر
بهجرت کرده است و امر کرده است که امشب بروم بغار ثور و امر کرده که در جای من بخوابی
تا آنکه ندانند که من رفته ام تو چه میگوئی و چه میکنی امیرالمؤمنین گفت یا نبی الله آیا تو سالم
خواهی ماند از خوابیدن من در جای تو فرمود بلی پس امیرالمؤمنین خندان شد و پهلوی روی
خود را بر زمین گذاشت برای شکر الهی پس بعد از آنحضرت بسجده افتاد و اول سجده
شکری بود چون سر از سجده برداشت گفت برو بهر سو که خدا ترا امر کرده است جانم
فدای تو باد و گوش و چشم من و سویدای دل من و هر چه خواهی مرا امر کن بجان قبول میکنم
و هر نحو که خاطر خواه تست بعمل میآورم و در این باب و در هر باب توفیق از خدا
خود میطلبم حضرت فرمود که خدا شباهت مرا بر تو خواهد افکند پس بر فراش من بخواب
و برد حضرمی مرا بر روی خود بپوشان و بدان یا علی که حقتعالی امتحان میکند دوستان
خود را بقدر ایمان و درجات ایشان پس بلا و امتحان پیغمبران از همه کس بیشتر
و بعد از ایشان هر که نیکوتر است ابتلای او عظیم تر است ای برادر خدا ترا امتحان
کرده و مرا در باره تو امتحان کرده است مثل امتحانی که ابراهیم خلیل و اسمعیل
ذبیح را کرده بود و الحال بخوابانیدن ترا در زیر تیغ دشمنان با آنکه از جان من گرامی تری نزد
من پس حضرت او را در بر گرفت و بسیار گریست و او نیز از مفارقت آنحضرت
گریست و حضرت او را بخدا سپرد و جبرئیل آمد و دست آنحضرت را گرفت
و از خانه بیرون آورد و در آن وقت قریش در خانهٔ آنحضرت را گرفته بودند و حضرت
این آیه را خواند و جعلنا من بین ایدیهم سدا و من خلفهم سدا فاغشیناهم فهم لا
یبصرون و حقتعالی خواب را بر ایشان مسلط کرد که ایشان از بیرون رفتن آنحضرت
مطلع نشدند و کف خاکی برداشت و بر رویهای ایشان پاشید و گفت شاهت
الوجوه قبیح باد رویهای شما که با پیغمبر خود چنین میکنید و برداشت و بیرون رفت و هیچیک
دیدهٔ ایشان پوشیده که آنحضرت را ندیدند پس جبرئیل عرض کرد یا رسول الله بجانب
غار ثور برو و در غار پنهان شو و حضرت امیرالمؤمنین در جای آنحضرت خوابید
و ردای آنحضرت را بر خود پوشید و در آن وقت خانه های مکه در نداشت و دیوارهای
خانه ها کوتاه بود و کفار قریش امیرالمؤمنین را میدیدند که در جای حضرت خوابیده
و گمان میکردند که حضرت رسول است و شک بر آنحضرت نداشتند
و در احادیث متواتره از طریق خاصه و عامه وارد شده است که این آیه

در شان

در شأن حضرت امیرالمؤمنین نازل شد که در آن شب جان خود را فدای آنحضرت کرد
و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله یعنی بعضی از مردان کسی است
که میفروشد جان خود را برای طلب خوشنودی خدا و داستان آنکه در آن که امیرالمؤمنین
در جای حضرت رسول خوابید حق تعالی وحی کرد بسوی جبرئیل و میکائیل که من شما را با یکدیگر برادر
کردانیده ام و عمر یکی را زیاده از دیگری کردانم کدام یک از شما برادر خود را اختیار میکنید
که عمر او دراز تر باشد هیچ یک اختیار دیگری نکردند پس خداوند وحی فرستاد که
چرا مانند علی ابن ابیطالب نشدید که من او را با محمد برادر کردانیده ام و بجای او خوابیده
و جان خود را فدای او کرده است پس بروید بر زمین و او را از دشمنان حراست نمائید
پس فرود آمدند جبرئیل نزد سر آنحضرت و میکائیل نزد پای آن بزرگوار نشستند و می
گفتند طوبی لک یا امیرالمؤمنین و لقد باهی الله بک علی ملائکته
سبع سموات باری سفر و این بود که هم از عمر خود بگذرد و جانم را از این مطلب محقق کردید
که جبرئیل و میکائیل هیچ یک زیادتی عمر خود را بر دیگری نداد پس معلوم شد که هیچکس از عمر خود نگذرد و سع
چند ساعت که آن زن را نهار از عمر خود بیرون شو و آرزوی مرگ میکند مگر در حالت تنگی
که فقرش استداد بهم رساند لهذا گفته اند و عیال و خویش را فراموش کند و دشمنش شود یقینا
بالاخره از عمر خود سیر شده آرزوی مرگ میکند رباعی ای چرخ فلک خرابی از کینه تست
کشت بر درکه خوشی منبر تکیه مارا گشت این جست بیدارکار و این سنت خلق این مرگ
بیا که زنده کی ما را کشت هر آنچه مهمه بعزت محمد و آل محمد ما را از فقر مبرس ... نادر
و کی و دیگر دیگر است که اعوان و انصار شخص را کشته در پیش دشمن تنها مانده یقینا در آن وقت
آرزوی مرگ میکند دیگر دوستی است که رفیق جانی و محبوب حقیقی شخص از دستش برود
و بمیرد در مرگ محبوبش از عمر خود گذشته آرزوی مرگ میکند امیرالمؤمنین ملاحظه
کرده اند در هر سه عمرش دو دفعه آرزوی مرگ نموده یکی در دعوای صفین و قتل جناب
عمار را کشته و شهید کردند حضرت تشریف آورده بر جنازه جناب عمار آمده و او را
در آن حالت ... سر او بر دامن گرفته در میان خاک و خون افتاده حضرت شروع بگریه کرده
و این شعر را خواند الا ایها الموت الذی هو قاصدی ارحنی فقد افنیت کل خلیلی
دوم وقت وفات فاطمه زهرا جناب امیر و شعر خواند و آرزوی مرگ نمود
نفسی علی زفراتها محبوسة یا لیتها خرجت مع زفرات لا خیر
بعدک فی الحیوة و انما ابکی مخافة ان تطول حیاتی الدعاء الله
عفی ... ...
بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم مجلس بیست و چهارم در مباحثه ابلیس با خدا تعالی فی سوره ص
قال رب فانظرنی الی یوم یبعثون قال انک من المنظرین الی یوم
الوقت المعلوم شیطان ملعون هرچه درخواست کرد از درگاه حق تعالی از
درازی عمر و کثرت اولاد و تسلط بر بنی آدم و آنکه او نیز آدم را ببیند و بنی آدم او را نه
بینند خداوند عالم همه را قبول کرد بعد از آنکه آن ملعون خاطر جمع شد عرض کرد الهی من چند فقره
بحث و عرض و سؤال و ایراد دارم لیکن از اظهار آن میترسم خطاب رسید بگو و نترس
سؤال کن چنانکه در تفسیر المعتزلین منقول است آن ملعون عرض کرد من اعتراف دارم که خدای
من فاطر عالم و حکیم است و افعال حق و مصلحت است پیش از آنکه من چه کار خواهم کرد
مرا چرا خلق کرد سؤال دوم بعد از خلقت چرا مرا امر نمودی بطاعت و عبادت و حال
آنکه از طاعت من نفعی نمی بری و چیزی بر خدائی تو نمی افزاید و از نافرمانی من چیزی از سلطنت
و خدائی تو کم نمیشود که جمله کائنات کافر کردد بر داخل شدن پیش من منتشر کرد سؤال سیم
من ملتزم بمعرفت تو و طاعت شدم چرا امر کردی بسجده آدم سؤال چهارم چرا بجهت
سجده نکردن مرا لعنت کردی با وجود آنکه سالها بندگی کردم محض اینکه گفتم غیر تو سجده نکنم
بر من خشم کردی سؤال پنجم چرا مرا در بهشت راه دادی که آدم را فریب دهم و اغوا کنم
سؤال ششم عداوت مرا با آدم میدانستی چرا مرا بر او و اولادش مسلط کردی که در عروق
جا کنم و مثل انهار در تنهم انها مراننه سؤال هفتم چه حکمت بود مرا تا قیامت مهلت
دادی اگر مرا هلاک کرده بودی همه خلایق در راحت بودند بعد فرمود اگر مرا حکیم میدانی
این بحثها همه بیجاست بر حکیم بحثی نیست قوله تعالی انک لم عرفتنی الا ما اعترضت
علی افعالی لا یسئل عما یفعل بلی اگر عصاة نباشند از کجا معلوم میشود که تعالی
عقوبات و غفوریت تا کسی بمیدان جنگ نرود فتح نکند او را شجاع نمیگویند
تا بخشش نکند او را سخی نمیگویند تا در مصائب ترک جزع نکند صبورش نخوانند
تا با قدرت متحمل سفاهت جاهلان نشود حلیمش نگویند تا از عیوب مردم اغماض
نکند ستارش نخوانند تا از سائل جواب نشنود عالمش نخوانند تا خلق خلق نکند
و در روزی هر اسم خلاق و رزاق صادق نیست و عشق صدق بشارت ...
حضرت ابراهیم دید که نفر عاصی را نفرین کرد و هر دو نفر خواست سر جهانی نفرین
کند تعالی فرمود نفرین مکن اگر فرزندان آدم معصیت نمیکردند جمعی دیگر خلق میکردم
که معصیت کنند انها را آه غفاری من ... که کان معلوم زیاد دارم از ... که
اثبت کرد ... ان الله یغفر الذنوب جمیعا الا ان یشرک به ...
حصوص

في خصوص ولديه على آله السلام ولا تغفر لقاتل الحسين لما اخبر موسى على نبينا وعليه السلام
حديث بنى اسرائيلى مشهور است وحكى ان موسى بن عمران رأى اسرائيليا
مستعجلا قد كسته صفرة واعترى بدنه الضعف وحكم بفرائصه الرجف وقد اقشعر
جسمه وغارت عيناه ونحف لذلك وكان اذا دعاه ربه للمناجاة يصير عليه
ذلك من خيفة الله فعرفه الاسرائيلى وهو ممن آمن به فقال يا نبى الله اذنبت
ذنبا عظيما فاسئل ربك ان يعفو عنى فانعم وسار فلما ناجى ربه قال
له يا رب العالمين اسئلك وانت العالم قبل نطقى به قال الله نعم يا موسى ما
تسئلنى اعطيك وما تريده ابلغك قال يا رب ان فلانا عبدك الاسرائيلى
اذنب ذنبا ويسئلك العفو قال يا موسى لو سئلتنى للاولين والآخرين
لاجبتك ما خلا قاتل الحسين فانى انتقم له من قاتله اعفو عمن استغفرنى
الا قاتل الحسين قال موسى يا رب ومن الحسين اخوتى قال له ابن نبى الذى
مر ذكره عليك بجانب الطور قال يا رب ومن يقتله قال يقتله امة
جده الباغية الطاغية فى ارض كربلا وتنفر فرسه وتحمحم وتصهل وتقول
فى صهيلها الظليمة الظليمة من امة قتلت ابن بنت نبيها فيبقى ملقى على الرمال من غير غسل ولا كفن وتنهب رحله
وتسبى نسائه فى البلدان ويقتل ناصره وتشهر رؤسهم مع رأسه على اطراف
الرماح يا موسى صغيرهم يميته العطش وكبيرهم جلده منكمش يستغيثون ولا ناصر
ويستجيرون ولا مجير قال فبكى موسى وقال يا رب وما لقاتليه من العذاب
قال يا موسى عذاب يستغيث منه اهل النار لا تنالهم رحمتى ولا شفاعة
جده ولو لم يكن كرامة له لخسفت بهم الارض قال موسى برئت اليك
منهم وممن رضى بفعالهم فقال سبحانه يا موسى كتبت رحمة لتابعيه من عبادى
واعلم انه من بكى او ابكى او تباكى حرمت جسده على النار اللهم
اجعلنا من الباكين على الحسين عليه السلام بارى مقصود اين بود كه رحمت واسعه
خداوند عالم بر احوال جميع شيعيان شامل است مگر بر دو فرقه يكى مشركين ديگر
ديگر قاتلين امام حسين كه قاتلين اين بزرگوار در روز قيامت معفو نخواهند بود
در دار دنيا هم خداوند ايشانرا با انواع اقسام عذاب و نكال معذب فرمود
هر يك را جزا بدست ميدارم محض تشفى قلوب شيعيان احوال چند نفر از آنها را
نقل بكنيم كه جزاى ستمكارى آنها بدست مختار عليه الرحمه جارى گرديد
زمانيكه مختار خروج كرد قتله سيد الشهدا را ... شريح قاضى را

احضار فرمود

احضار فرموده از او مواخذه فرمود كه چرا حكم قتل پسر پيغمبر را نوشتى گفت مجبور شدم گفت دروغ گفتى پسر زياد مگر
مجلس آراست چرا به تهنيت رفتى و خوشحالى كردى كه حكم او جارى شد طمع در ترا سخن عمر سعد از راه بر داد را
بسراى خود رسانيدم امر نمود تخته بستند آوردند و دست او را به تخته بستند به جلاد امر نمود كه اين انگشتان را
كه قلم گرفته تا كتف بر مفاصل قطع كرد و هم عمر بن سعد بن ابى وقاص لعين است كيفيت قتل آن لعين را
در ناسخ التواريخ در جلد حضرت سجاد عليه السلام چنين مينويسد از مجلد دهم بحار الانوار منقول است كه روزى در ايام
خطبه بخواندن كه امير المؤمنين عليه السلام خطبه ميخواند فرمود از من بپرسيد از آن پيش كه مرا نيابيد پس بگذيد بخداى كه
از آنچه گذشته و هرچه بيايد هيچ چيز نپرسيد مگر اينكه شما را آگاه خبر ميدهم در اينحال سعد ابن ابى وقاص برخاست
و گفت يا امير المؤمنين مرا خبر كن كه بسر در زنخ چند موى دارم فرمود دانسته باش كه قسم بخداى از مسئله
از من سؤال كردى كه دوست من رسول خداى صلى الله عليه وآله مرا خبر داد كه زود است كه تو از من اين مسئله را پرسى
و در سر و ريش تو هيچ موئى نباشد كه در بن آن شيطانى نشسته و در خانه تو بره كه صغيرى هست كه ولى است
كه پسرم حسين را ميكشد و عمر بن سعد خبيث در آن وقت كودكى بود هم در آن كتاب از عبدالله بن شريك
عامرى روايت است كه از اصحاب على عليه السلام همى شنيدم كه هر وقت عمر بن سعد بيرون آمدى در مسجد در آمدى
ميگفتند اين مرد قاتل حسين است و اين سخن ديرى بيش از قتل آنحضرت بود و نيز سالم بن
ابى حفصه گويد كه روزى عمر بن سعد بامام حسين عليه السلام عرض كرد يا ابا عبدالله همانا از اين پيش مردمى سفيه
بودند كه گمان ميبرند من ترا ميكشم فرمود ايشان سفيه نبستند بلكه حكما باشند ... كه چشم من بان
روشن است كه تو از گندم عراق بعد از شهادت من جز مقدارى اندك نخواهى خورد با جمله امير المؤمنين و
سيد الشهداء عليهما السلام والصلوة در السلام معلوم است ... دهر جا كه اعمر بود نباشد كه اين زيد
معوز ادر امعور بجنگ حضرت بود ان شعر ها صبح جنگ شنيده دائم اين شعر را گفت أأترك
ملك الرى والرى منيتى ام ارجع مذموما بقتل حسين وفى قتله النار التى ليس دونها
حجاب وملك الرى قرة عينى تا آنكه حضرت را شهيد كرد و بحسرت و ندامت برنشست تا مختار
خروج كرد و بقتل قتله لعنة الله عليهم اهتمام نمود و عمر بن سعد را هم وحشت عظيم گرفت و بعبدالله بن جعده
بن هبيرة المخزومى متوسل شد و ابن عبدالله بقرابت و مصاهرت امير المؤمنين على عليه السلام مفتخر بود
و در خدمت مختار مقامى رفيع داشت و عمر را شفاعت كرد و مختار او را امان داد و جمهور مورخان
بر آن رفته اند كه خواهر عمر بن سعد در سراى مختار در بهان بود او را امان داد و نوشت بسم الله الرحمن الرحيم
هذا امان من المختار بن ابى عبيدة الثقفى لعمر بن سعد بن ابى وقاص انك آمن بامان الله
على نفسك واهلك ومالك وولدك لا تؤاخذ بحدث كان منك
قديما ما سمعت واطعت ولزمت منزلك الا ان تحدث حدثا فمن لقى
من شرطة الله وشيعة آل محمد صلى الله عليه وآله فلا يعرض له الا بسبيل خير
والسلام ميگويد اين امان نامه است كه مختار بن ابى عبيده ثقفى بعمر بن سعد ابى وقاص داد
كه تو بر جان و مال و اهل و عيال و فرزندان خويش در امان خداوندى بى دربان جرم
و معصيت كه از اين پيش مرتكب شدى مواخذت نيابى ماداميكه مطيع و منقاد بوده از تازه

قوم نقى

خود بر فتوی مگر اینکه بناره حد شرا از تو روی کنند هم اکنون عوانان یزدان و شیعیان آل خانم سعیران خونریزی
خوی با او رفتار کنند پس عمر بن سعد با دل شاد در سرای خشب و ندانست که یزدان
سخنش در هر دو جهان امان نداده است دار الکوفی مختار تا هنگام قتل او در پیش منتهز فرصت
بود چون خبر این با نفس عمر سعد محمد بن حنفیه پیوست مکتوبی بمختار نوشت که بوسیله محبت
اولاد رسول خدا خروج نمودی و پیوسته اظهار این معنی می نمودی که خون بر قتله امام حسین را
با هیچیک را بر جا نگذارم جهت که اکنون رئیس ایشان عمر سعد بفراغ بال بر صبح شام بسر برد
جنایت او را بنوشتاد بعبارات سکهرا من بمانا این امر را چون فرقی بسیار بعینه مشابه چون مختار این کتابت
رسید و قرائت کرد گفت مهدی بر رستی فرمایند در نمونه باشد که آنچه قصور رفته است قیام نمایم
و مافات را تدارک کنم در بحار الانوار مسطور است که حضرت با قرام فرمودند همانا مختار قصد نموده
بود که اگر عمر احمد و شه صدق نامه بعض اگر در حق المخلد تو و صدق ار وی سر زنند از امان من بیرون است
بالجمله عمر سعد را از پس که امان نامه او را با خود داشت همه روزه بمنزل مختار شدی و مختار او را با برابر
جای دادی و بخویشتن نزدیک داشتی تا اینکه اسحق بن اشعث را گفت عبد الله بن کامل گفت
اکنون نوبت آن موقعی است که خواهرش در جبالک خانه منت و بر داب ابن اثیر گروز
کبروز مختار با اصحاب خویش گفت لاقتلن غداً رجلاً عظیم القدمین غائر العینین مشرف الحاجبین یسر
قتله المؤمنین والملائکة المقربین چون فرو داشته ابو عمره حاجب را که در اکبار تمارا بیم بوده طلبید
و با وی گفت بیراهی عمر بن سعد برو چون بگوی که امیرت میخواند اگر اجابت کند او را بیاور
و اگر ردا و طیلسان طلب کند بدانکه مقصودش شمشیر است و در ساعت گردنش را بزن و سرش را
بیاور پس ابو عمره بی رخصت بسرای عمر در آمد عمر سعد بر هر ارایش او و حشت افتاد گفت
امیر را چه اندیشه رفته گفت امیر فرای طلبید بعد از سوال جواب بسیار عمر سعد فریاد کشید
ای غلام ردا و طیلسان مرا بیاور و با طرار الداره ببردم ابو عمره چون این سخن شنید چنان شمشیر
بر فرقش براند که تا دهانش افکنده و دیگر بود سر از تنش جدا کرده بزد اورا و سر بنزد مختار
مختار روی با پسرش حفص کرد گفت این سر را میشناسی گفت آری انا لله وانا الیه راجعون و بعد از
در هیچ خیر در زندگی نیست گفت راست میگوئی بعد از او زنده نمانی و فرمود
تا سر او را نیز از تن برگرفته و با سر پدرش و بسیار زر بحضرت محمد بن حنفیه فرستاد و گفت
عمر بجای حسین و پسرش بجای علی بن الحسین لکن هرگز ساوی نباشند بوکنند با خدای دیگر خون ایشان
هفتاد هزار تن را بکشم بقدر یک انگشت از انگشتهای امام حسین را نخواهم کرد دیگر از انتقام
نشکند ... نظر مختار ارشیخ بمصیبت انگشت مبارک امام حسین است که روز عاشورا
بجهت یک انگشتر بریدند الخ کاتب الحروف اقل الراجین علی اکبر ابن عبد الله سیکوید که از روضه
خوان خیلی معتبر و متبع و عبارت باشه ارجناب آخوند ملا محمد حسین عرب خراسانی مرحوم
اعلی الله مقامه فرمود و نیز کر گفت مختار علیه الرحمه فرمود اگر من تمامی بنی امیه را بکشم عوض
یک بند انگشت علی اکبر نمیشود شمارا بخدا انصاف کنید روا بود روز عاشورا علی اکبر را
با تیغها پاره پاره و بند بند نمایند فقطعوه بسیفهم اربا اربا الخ الا لعنة الله علی
القوم الظالمین ما حسین مظلوم ادرکنی

بسم الله الرحمن الرحیم مجلس بیست و پنجم در تمنای جناب آدم از خداوند عالم فی سورة ص
قال رب فانظرنی الی یوم یبعثون قال انک من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم
در مجلس سابقه ببعضی نام مذکور شد که شیطان ملعون از خداوند گریست و او لاد و تسلط بر بنی آدم بهر نوع
و درازی عمر درخواست نمود خداوند عالم همه را قبول کرده مسؤلاتشان ملعون را اجابت فرمود
جناب آدم عرض کرد خدایا من چنین دشمنی در عقبی دارم با او اینهمه التفات نمودی حاجتهای او را بر
آوردی و عمر طولانی باو دادی من چه رحمت میفرمائی که در کار دم خود را از شر این ملعون آسوده باشم و از
شفقت پدری گریه ایش گرفت ندا در رسید هر تکلیف که از اولاد تو متولد شود ملک بر او موکل کنم که
شیطان را طرد کنند عرض کرد کم است زیاد کن این عبارت تفسیر المعتبرین بود ولیکن در کتاب هداتکم چنین است
که بر هر شخصی نه هشت ملک موکل فرمود که هر کدام با امری مشغولند حالا احوال بعضی از اینها نقل کنیم
تا فی تمنای جناب آدم ان شاء الله در مجلس منعقده بعرض برسانم از قبیکه نطفه در رحم مادر قرار میگیرد
کم کم نمو میکند نطفه علقه میشود مضغه میشود تا میرسد بجائیکه روح در او دمیده شود ملکی که اسم او ملک
خلاق است حق تعالی امر میکند که از ذهن ها در رحم میرود و صورت کشی النطفه میکند ملک دیگر اولادت
النطفه را در سعادت و شقاوت و هر چه در دنیا با بر او که رود و ثبت فی النطفه مینویسد اینست که
از منع فی کلام معصوم که فرمود السعید سعید فی بطن امه والشقی شقی فی بطن امه ملک دیگر خون حیض را
حبس کنند و نفقش را از راه ناف میکشد و غذای طفل میکنند و نفقش را میفرستد به پستانها که
شیر میشود مدتها مهلت تا سیب باغ شره که بعد از خروج از رحم غذایش مهیا شود ملکی دیگر که او را
زاجر میگویند بعد از آنکه مدت حمل تمام میشود بیاید و النطفه را از رحم مادر عنفاً بیرون میکند اینست که
طفل گریان بدنیا می آید ملک دیگر براد موکل است که تعلیمش میکند مکیدن پستان شیر را از پستان
مادر و همان ملک او را میاموزد که هر وقت گرسنه شود گریه کند تا مادر بیاید شیرش بدهد
تا کمر بیراهن کی جنه دهی تا کمر بیر طفل کی دشر لبن شش ملک بر تغذیه و همیشه
کنند ملکی غذا را جذب میکنند و نقض است که غذا از راه تنفس نزول داده همان عصب ملک
میشود اسم ان ملک جاذبه است ملکی دیگر غذا در معده نگاه میدارد و اسم ان ملک
ماسکه است ملکی دیگر او را طبخ میکند با کیلوس میشود و اسم این ملک هاضمه است ملکی دیگر وضعه
غذا را از امعاء بیرون میکنند و اسم او دافعه است وصفوة غذا بتوسط ماساریقا بجگر میرسد دیگر
چهار قسمت میشود صفرا و سودا و بلغم و دم ملکی دیگر غذا با عضا میکشد که بدن نمو کنند او را نامیه میگویند ملکی دیگر است
که غذا بعضو برسد جامع میکند تا برنگ همان عضو شود رنگ استخوان رنگ پوست و رنگ گوشت و مو و ناخن
اسم این ملک مصوره است و فهان شرع این قوی را ملک میگویند در لسان اطبا قوی میگویند ده ملکه که اسامی
معقبات میگویند در معقبات ما بین یدیه ومن خلفه یحفظونه من امر الله ده ملک در روز موکلند و
میروند و تشت سر انها ده ملک جانشینه و شب که عده کلی لیل و نهار بیست ملک بشعر انهم ملکه این شخص
را محافظت میکنند از بلایا تا زمانیکه اجل در برسد از پیش رود و از عقب سر توجه شده حفظ میکند بارخط
ادرکنی

ازلکه زدن اسب شاخ گاو و حفظ سکینه او را از حرق و غرق و هرم و بیرام الدرهن و بجاه افنا در دالها
انها و الد کمیفر زنده در رودی زمین راه نبرفت اینست که نعالجیفر با بیران کل نفس لما علیها حافظ ملی است
که اگر جنی نازل شود از نقلی سوال کنند که چه به قبول کنند ضرر بحالش نخورد و اگر چه حفظ نکنند برود در آن بلدک
بشود فشکه امین حمزه پرسید که او را دانسکاد زمرجود و میانه او و بلا حایل نشود اینست که گو و الاجل جنة حصینة
در جنگ صفین جناب امیر المؤمنین ع تنها در میان میدان سواره باطراف حرکت میکرد و تعبیة
عسکر میفرمود عرض کردند اینهمه لشکر دیغای شاجرار و بپوشید فرمود ای یومی من الموت افر یوم ما قدر
او یوم قدر یوم ما قدر لم اخش الردی و اذا قدر لم یغن الحذر از پیغمبر ص پرسیدند چه قدر قد مکه
بر او من موکل است فرمود و وکل ما امرئ نابه و ستون ملکا یذبون عنه من ذالک سبعة املاک یذبون
عنه کما یذب عن قصعة العسل الذباب فی یوم الصایف و لو بدالکم لرایتموه علی کل سهل و جبل باسط
یدیه فاغر فاه و لو وکل العبد الی نفسه طرفة عین لاختطفه و الحدیث صد هفتاد ملک منافات
ندارد با حدیث انکه هشت ملک بر هر شخص موکل است بجهة انکه هشت ملک بر جمیع اشخاص موکل
و صد و هفتاد خاصه مومن است چرا که مومن معزز در گاه احدیت است آداب سفره که خوب گر
میدارد البته عمال کارخانه خدایی بیشتر رعایت او میکنند دیگر آنکه شیطان اصعی و نیز از کفار گرفته
آن قدرها پی انها نیست بخلاف مومن که دین را باخته از شیطان جمعیت بر او منیش میگمارد
که او را اغوا کنند معاصی چند از نا بجنت است که او را بسبب دوری فوق بیشتر شیوع دارد لهذا آنکه که را از این
بیشتر موکل فرمه که بتوانند از عهده شیاطین بیایند فالله خیر حافظا و هو ارحم الراحمین کاهی ملک را
مستحفظ قرار میدهد کاهی کرم را شب بجاره انسان خوابیده بسیار شده که مار قصد او کرده کرم بپای بی
کرده با مار راضی جنگ کرده مار را کشته کاهی عقرب میدید را حافظ قرار داده بر خیابه در ننوع
معرب میگوید در کنار نیل راه میرفتم و هیچ عقربی را مانند شاب میرود در کنار هم رود و نیل رسید لاک
پشت از آب بکنار خشکی آمد عقرب به پشت او سوار شد بتعجب لاک پشت از آب گذشت بکنار
رسید از پشت لاک پشت پیاده شد و بسرعت میرفت گفتم در این سرّی است بروم ببینم
چه حکایت است رسیدم درختی دیدم جوان از مستی خوابیده دهانش گشوده مار خواست
داخل دهنش شود آن عقرب رسید نیش بر سر مار زد که مار مرده شد در زمین افتاد و عقرب برگشت
من آن جوان را بیدار کردم و قصه را برای او نقل کردم انجه سبب اسلام او شد کاهی عنکبوت را حافظ
قرار میدهد چنانکه در حدیث غار مسطور است حالا که کلام اینجا رسید مطلب خوبی است الفقره را
بعرض آقایان برسانم در مجالس دقه شنیده بر که قریش اجماع کردند که پیغمبر را بکشند لهذا
جناب رسول امیر ع را در جای خود خوابانیده و خود از خانه بیرون رفت متوجه غار شد در ثور که در اینست
در طرف راست که در انجا غار بزرگ در بین راه ابوبکر ملحق پیغمبر شد او را با خود برد بغار
اذ اخرجه الذین کفروا ثانی اثنین اذهما فی الغار اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا
فانزل الله سکینته علیه و ایده بجنود لم تروها اولی لعلی که سنیان بر افضلیت ابی بکر
دارند حکایت غار است که در قرآن همراه او بوده حالا نقل فرموده میان
شیعه و سنی همیشه در این آیه بحثها و گفتگوها است حضرات عامه از شش جهت و شش

وجه

وجه آیه شریفه استدلال میکنند بر افضلیت ابی بکر من ان الله جعله ثانی اثنین و سمی نبی
و من انه وصفهما بالاجتماع فی مکان واحد و من انه جعله صاحبا له و من شفقة النبی له
بقوله لا تحزن و من اخباره ان الله معهما علی حد سواء بناصرتهما و دافعا علیهما و من نزول
سکینه علی ابی بکر لان رسول الله لم یفارقه سکینه جوابهای شیعه اینکه خداوند فرموده ثانی اثنین
اخبار از عدد است که دو نفر بوده نه بیشتر و اما اینکه وصف کرده در یک مکان بوده نفعی نیست
لان المکان یجمع فیه المؤمن و الکافر و اما اینکه ابی بکر را صاحب خوانده عرب خر را هم
صاحب میگوید و اما قوله لا تحزن و بال علیه لانه لو کان طاعة لما نهی نبی عن طاعة
فمن المعلوم انه المعصیه و لهذا نهی عنه النبی و اما قوله ان الله معنا اخبر عن نفسه
بلفظ الجمع و هذا شایع کقوله نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون و اما السکینه فالظاهر الذی
نزلت علی النبی ایده بالجنود حضرات سنیها همراه خود سکونیته علاوه میگویند پیغمبر
میدانست که ابوبکر جانشین و خلیفه بلافصل است و حفظ او لازم است لذا با خود برد
و علی را در جای خود خوابانید که اگر کشته هم شود ضرر ندارد شیعه در مقابل میگوید پیغمبر
ابوبکر را بجهة آن با خود برد که قریش را خبر نکند چون پیغمبر در غار قرار گرفت بعث الله
حمامتین فباضتا فی اسفله و ارسل العنکبوتا فنسجت علیه کبوتران حرم از نسل آنها
قریش ابوکرز خزاعی را آوردند رد پای پیغمبر را تا در غار آورد گفت اینجا یا کشته
یا بزمین فرو رفته یا باسمان رفته و جاء فارس من الملائکة فی صورة الانس
فوقف علی باب الغار گفت اینجا نیامده اگر بغار رفته بود نسج عنکبوت
پاره میشد و کبوتر از بیضه پرواز میکرد اطلبوه فی هذا البر فقد واحد من قریش
مقبلا الغار یقول ابو بکر مضطرب شد که ما را میبیند قال صلی الله علیه و آله لو
رانا مستقبلنا لحو رئه صبح تمام شب جبرئیل در غار بخدمت پیغمبر مشرف شد
در نهایت خوشی لی پیغمبر پرسید یا جبرئیل امشب ترا بسیار مسرور میبینم عرض کرد
که چگونه شاد نشوم و حال آنکه چشمم روشن شد دیشب خدا بملائکه مباهات نمود
علی فرمود ان الله تعالی اخرنا ظر و الی اخی فی ارض بعد نبی وهبه بذل نفسه
و عفر خده فی التراب تواضعا لعظمتی اشهدکم انه امام خلقی و مولی بریتی
محبت علی بر پیغمبر از انجا هست معلوم میشود و این غیر جنگ مبارزت است
در مبارزت احتمال غلبه دارد اما اینجا بغیر قتل چیزی نبود اگر خواهی
ثواب عمل همین یک شب که برای حضرت امیر ع بود بدانی الحدیث

چنو

بشنو در مجلد خامس عشر بحار مسطور است که روز قیامت یکی از شیعیان را در صحرای محشر آورند
که خصماء او را دور گرفته و هر یک مطالبه حق خود میکنند خداوند فرماید علی ابن ابی طالب
قرار است آنچه که معصیت کرده است حواله است من او را بخشیدم امّا حق الناس
باید صاحبانش از او راضی باشند دارا دیگر بر ترعرض میکند حق صاحبان من زیاده از آن
بعد بآن شخص می فرماید هر چه میخواهید عوض طلب خود بگیرید تا من شما را بهم بخشم فیقولون
یا اخا رسول الله تجعل با ثام ظلامتنا قبلنا ثواب نفس من انفاسک
لیلة مبیتک علی فراش محمد ص فیقول قد وهبت ذلک لکم جبرئیل
میگوید حالا نظر کنید به بینید خدا در عوض آن یک نفس شما چه میدهد نظر
میکنند آنقدر از حور و قصور و جنات به نظر ایشان نمی آید که همه خصمای فرمانید
باز آنقدر از منازل و درجات می بینند که لا عین رأت و لا اذن سمعت
و لا خطر علی قلب بشر عرض میکنند الهی آیا از بهشت چیزی باقی مانده … باز رحمت
فرمود من فاین محل سایر عبادک المؤمنین و الانبیاء و الصدیقین و الشهداء و الصالحین
خیال میکنند که همه بهشت را بما داده اند خطاب میرسد که اینها همه در ازای
یک نفس کشیدن علی است در لیلة الفراش که … الصاحب …
تصور کن در آن شب چند هزار نفس کشیده و خدا بجناب امیر چه ثواب …
چه میدهد فضلاً عن سایر عباداته فی مدة عمره شرح این هجران و این خون جگر این زمان
بگذار تا وقت دگر فی این اخلاق حسنه همه اش در حضرت امیر جمع بود و تا این زمان بزرگوار اینها
اجلی است و این اخلاق حمیده در اولاد آن بزرگوار بکیفره و قوه ظاهر بود بصفت عبودیت
بحضرت امام زین العابدین وارث بود که از کثرت عبادتش لقب زین العابدین دادند و ذی
الثفنات میگفتند بجهة اشجعیت امیر المؤمنین جناب علی اکبر وارث بود از اخلاق کتب
فرسه حرکت کان اشبه الناس بعلی ابن ابی طالب … و اهل الکوفه یتبعون قتله
بصفت مواسات امیر المؤمنین جناب عباس وارث بود صدق الصادق فنعم
الاخ المواسی مواسات بجهت روز عاشورا از حضرت ابو الفضل بروز و ظهور آمد از بدو
خلقت تا الی دنیا هذا از هیچ نفر ظاهر نشده و ظاهر نشد که روز عاشورا بفرات وارد شد
با وجود آنکه جگر میسوخت … آب نخورد تشنه لب خارج شد
فرمایش جناب شیخ جعفر از این بالاتر است میفرماید شهدای کربلا همینکه از اسب بزمین می افتادند
روح از بدن شان پرواز میکرد خاتم الانبیا اینها را سیراب نمود غیر از علی اکبر که او را
قبل از خروج روح سیراب کرد آن مرحوم میفرماید گمان من در حق ابو الفضل اینست که
بعد از خارج شدن روح هم سیراب نشد عرض کرد یا جدا … سیراب نشد من سیراب نشوم
… وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

السلام

بسم الله الرحمن الرحیم　　　مجلس بیست و ششم　　　در … جناب آدم …

فی سوره انفطار و ان علیکم لحافظین کراما کاتبین یعلمون ما تفعلون در مجلس سابق گذشت
که جناب آدم عرض کرد خداوندا دشمن مرا بر من مسلط نمودی … رحمت … کرده اند
از شر این ملعون آسوده باشند و از شفقت بزرگی … گرفت فرمود هر کس …
شود و ملک … موکل کنم … عرض کرد کم است فرمود هر کدام از فرزندان تو قصد معصیتی
کنند مادام که آن گناه بظهور نرسیده بر ایشان ننویسیم بعد از ظهور یک سیئه بنویسیم اما اگر نیت
طاعتی کنند و نکنند یک حسنه بنویسیم و چون حسنه از ایشان سر زند ده حسنه بنویسیم بلکه بعضی را تا هفتصد
زیاد کنم مثل آنکه بفقیر مستحق انفاقی کرده باشد قال زدنی فرمود قرار دادم سیئه را تا هفت ساعت ننویسم
شاید پشیمان شود … از آیات و اخبار دلالت میکند بر اینکه جمیع اعمال شخص را مینویسند
حتی النفخ و لحظات الابصار چنانکه در کتاب … است همینکه انسان بحد بلوغ رسید دو ملک
بر او موکل میشوند که حفظ و ضبط اعمال میکنند چنانکه در آیه شریفه خداوند میفرماید و ان علیکم لحافظین
جهة اینکه این دو ملک کرام کاتبین … نامه عمل را … خداوند … که عمل بنده ام
چه بوده آن دو ملک ساکت میشوند … ساکت شده و در جواب
عرض میکنند پروردگارا تو ستار العیوبی و امر فرموده ای عباد خود را که پرده داری کنند و عیب جوئی نکنند
و پرده کسی را ندرند … تو خود بهتر میدانی که در چه کرده است خداوند … عیب …
آن دو ملک کرام وصف نموده … که حسنات را زود می نویسند و سیئات را مهلت میدهند
که شاید استغفار کنند در حدیث دیگر است که این دو ملک … اعمال … را مینویسند
… محض نوشتن … قال الله
لدیه رقیب عتید هیچ کلمه از دهن بیرون نیاید مگر آنکه آن دو ملک حاضرند که اسم این دو ملک رقیب و
عتید است می نویسند … کما قال نطقوا …
مقعد الملکین … رحم الله المتخللین من امتی …
بقلة المنتنة … جناب امیر المؤمنین …
… فتکلم بما یعنیک و دع
ما لا یعنیک …
از تکلمش …
فی مسفره … اذ یتلقی المتلقیان عن الیمین و عن الشمال قعید …
راست نشسته و یکی …
در وقت مجامعه … امیر المؤمنین معلوم

اگر

بشود که این دو ملک در حین تخلی مفارقت نمیکنند جلجم سیم جائیکه رقیب و عتید مفارقت میکنند
وقتی است که مؤمن برادر مؤمن خود را می‌بیند و مصافحه میکنند رحمت خدا در فرود میگیرد ایشان را فاذا اجلسا
تحدث قالت الحفظة بعضها لبعض اعتزلوا بنا عنهما فان لهما سرا و قد ستره الله
علیهما هرگاه این دو مؤمن بخواهند صحبت بدارند و احوال پرسی کنند این دو ملک میگویند بیائید
دور شویم شاید بخواهند چون من با هم صحبتی بدارند خود با سخنی ایشان عمار عرض کرد پس اگر هیچ نمی‌شنوند
و نمی نویسند و حال آنکه میفرماید ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید حضرت صادق سر را بر
انداخت و گریست الله را یکم فاضت دموعه علی لحیته فرمود اگر چه نمی نویسند و نمی شنوند فقد سمعه
عالم السر و الخفی ای پیر عمار اگر شک داری که خدا ترا میبیند کافر شدی و اگر یقین داری که ترا می بیند
باز هم به این معصیت میکنی فقد جعلته اهون الناظرین الیک پس خدا در پیش تو از همه کس
کوچکتر است در بقامیکه کی قصد گناه کم کنند کودکی از دور نگاه شرم داری زکنه میکنندی
پرده عصمت خود را نه دری شرم باد کت که خدا نهان که بود واقف اسرار نهان نظرش
در دلبود که نگاه دکنی و نظرش قصد گناه ملک طرف راست حسنات را می نویسد و ملک
دست چپ سیئات را می نویسد چون گناه از بنده صادر شود ملک شمال میخواهد بنویسد ملک یمین
میگوید منویس شاید توبه کند تا هفت ساعت مهلت بده هر اگر استغفار کرد ملک یمین ملک
شمال میگوید اکتب اراحنا الله منه فبئس القرین بنویس خدا مرکشی دهد که بر فرزند دایش
و حیائی است کم از خدا نمیترسد و از او حیا میکند از هفت ساعت بیشتر مهلت میدهند خود را
حیرت بر دو در روز نهم ربیع الاول که تا سه روز ملائکه را میرسد روز چهارم مینویسند زیرا که عوام
فهمیده اند و میگویند معصیت این سه روز را نمی نویسند در روایتی است که چون ملک روز بنوبو کلنند
و دو ملک شب فو نه التعالی له معقبات دو ملک روز از طلوع فجر مینویسند تا غروب
آفتاب و ملک شب بیایند و مینویسند اعمال او را از غروب تا طلوع فجر و اگر آن فضه ملائکت
با معصیتی کنند این دو ملک میفهمند لکن نمی نویسند هرگاه عملی خیری کند بوی خوش از دهنش برمیاید
زنا یکه فقه معصیتی گشته بوی بد از دهنش میاید و تاسیکه رقیب و عتید میخواهند از آسمان
فرود بیایند اسرافیل صحیفه را میبینند مطابق گرفته ای اسیر و تقیه پس از انجیش
پس از انجیست معلوم شود که خدا در پیش از ظهور عمل خبر دارد که این بنده چه چه را خواهد کرد در
لوح نوشته اند با وجود این رقیب و عتید برای چه منظور شده یکی در روز قیامت شهادت
برهند و برای آنکه در وقت معصیت ملتفت شود که دو ملک همراه او هستند شاید خجالت
بکشد و ترک عمل کند چنانچه برای بعضی اتفاق افتاده که بنده در زمان سابق حرز داری
دیرند آهن تفته را بادست میگرفت از کوره بیرون میآورد از او پرسیدند چه عشق

شد

شده که بدن تو از آتش متاثر نمیشود نقل کرد که وقتی خطا و غلطی سخت شد من آنجا بود خود را موجود داشتم
زن حسینه و همسایگی من چند طفل صغیر داشت آمد و از من سؤال کرد چیزی را از طعام باو بدهم گفتم میدهم بشرط آنکه
تو با من کام بدهی از حاجت بکرامی نشد و مراجعت نمود و بعد از چند روز آمد و همان جواب شنید
گفت بطفلم از جوع تلف شده راضی میشوم بشرط آنکه مرا بجائی ببری که احدی مطلع نشود گفتم حجره‌ها دارم که باد
اجاره نداده ام داد او را بحجره خونی بردم فلما جلست منها مجلس الرجل من المرأة چون خواستم اراده نمایم
حاصل کنم دیدم بدنش میلرزد گفت تو قرار دادی مرا بجائی ببری که کس مطلع نشود گفتم این جا کسی مطلع نشده
گفت اول خلاق عالم و علاوه دو ملک رقیب و عتید همراه تو است دو ملک با من است در نظر
این پنج نفر میخواهی با من زنا کنی چون این سخن را گفت من متنبه شدم و از آن عمل در گذشتم و قدری آرد و پول
با او دادم تا از زن دادم از آن گفت خدایا چنانچه این مرد آتش شهوت را برخود سرد کرد آتش دنیا و
آخرت را باو سرد کن از آن روز آتش در بدن من تاثیر ندارد و تعرض الاعمال علی النبی فی کل اثنین
و خمیس در هفته دو مرتبه نامه اعمال را بنظر پیغمبر و ائمه میرسانند کما فسر اعملوا فسیری الله عملکم
و رسوله و المؤمنون ای الائمه کذا فی التبیان و پیغمبر دوشنبه و پنجشنبه را روزه میگرفت و میفرمود
در این دو روز عمل بالا میرود دوست دارم که عمل من بالا برود در حالی که من صائم باشم و در کتاب خصال آمده
که رفع القلم عن ثلثة از سه طایفه خدا قلم تکلیف را برداشته عن الصبی حتی یحتلم و عن
المجنون حتی یفیق و عن النائم حتی یستیقظ موسی بن بکر پرسید از جناب صادق که شخصی
چند روز بیهوش بشود کم یقضی من صلواته چند روز نماز را قضا کند فرمود من برای تو بیان کنم
که حکم این مسئله و اشباه آن را برای تو یا موسی کلما غلب الله علیه من امر فالله اعذر لعبده
هر چیزیکه خدا بر بنده مسلط کرد بنده در آن معذور است هذا من الابواب التی یفتح کل
باب الف باب در وقت احتضار نامه عمل را بنظر مؤمن و کافر میرسانند و چون بنده بمیرد این دو ملک
مامور میشوند که بروند بر سر قبر او مشغول تسبیح و عبادت باشند آن دو ملک تا روز قیامت برای او ثواب بنو
قیامت همان صحیفه‌های اعمال را باو بدهند و میگیرند و اذا الصحف نشرت هر کسیکه نامه عملش را
بدست راستش داده‌اند علامت است که از اهل بهشت است و هرکه نامه عملش را بدست چپش
داده‌اند از اهل جهنم است فاما من اوتی کتابه بیمینه فسوف یحاسب حسابا یسیرا و ینقلب
الی اهله مسرورا و اما من اوتی کتابه وراء ظهره فسوف یدعو ثبورا و یصلی سعیرا انه
کان فی اهله مسرورا انه ظن ان لن یحور کافر میگوید که در حسرت برای دو تا این بود نامه
عملش را که بدستش میدهند میگویند اقرأ کتابک کفی بنفسک الیوم علیک
حسیبا بخوان نامه‌ات را ببین چه کرده خود حساب کار خود را بکن نگاه میکند از آنچه
کرده بخاطرش میاید سر انگشت بدندان میگیرد و از روی حسرت میگوید یا ویلتنا ما لهذا
الکتاب لا یغادر صغیرة و لا کبیرة الا احصاها وای بر من که این چه فرشته که هر چه از من

دیده

توجه آمده بمهر زاد شده و چیزی را از قلم بگیند اخته حق ابتسم و نقطه و گوشهٔ چشم و نقطه را ثبت بکنیم
در بعضی از کتب نوشته که روز قیامت شخصی را محشر باد و زبر و نامهٔ عملش را به دستش می دهند می
بیند عملی ندارد که توقع بهشت کند راه جهنم را میگیرد و میرود حطب میرسد از سینه و صبر اشک تاکی
و رنج و مادر این بود برهم دانهٔ گوهری ملکی او و ببهر حطب میرسد به شمیران قیمت گشته هر که
بیشتر قیمت کرده بیشتر این دانه ایم هر یک از انبیا قیمت میکنند حطب میرسد کم قیمت کرده
بهای این دانه بیش از این است تا عبادت آن گوهر را جزو خاتم انبیا آنحضرت بفرماید صاحب این
گوهر آن است ببهر ببرند و جزو زمر حسین آن شخص دانه را میبرد و میرود انتخاب حضرت
حضرت آن راحت استقبال کنند و آن شخص را در بر بگیرد و عرض بکنند ببرد و کار بهای این دانه آن است
که گناهان صاحبش را بیامرزی حطب میرسد بعزت و جلالم قسم تو هم کم قیمت کردی قیمتش آن است
که خود و پدر و مادرش هم بیامرزم آن بنده خدا میرسد حبیب ملک آنجا رسول الله این دانه
چه چیز است می فرماید روزی در مجلسی بودی که اقامه عزای حسین کرده بودند یک قطره اشک از چشمت
ریخت این همانست ملائکه ترتیب کرده اند با شورش شده اشک تو از هر حق ریزی
گوهر است که در اشک بنما دارند حق جمیع گناهان بهای گوهر یک قطره اشک است آمرزیده شو
حاله فرصتی داری از آن گوهرهای ثمین برای خود ذخیره کن ایا مین الکی الحسین و اجری عینه
و اجرت علیه بخیر یع الدی معاب ام الدی رزیه تقاب لنا حون الحسین ... رابع
می ... این یک قطره اشک بجهة انقطار او کرده که بیدریغ ریخته بجنان اشکهای بوده که حضرت
سید الشهدا ... و شهادت علی اکبر و شهادت حضرت عباس الا لعنة الله

علی القوم الظالمین وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

یا حسین مظلوم — اورکین روز شنبه ۱۹ ماه رجب المرجب

بسم الله الرحمن الرحیم تبصره بیست و هفتم در استغفار جناب آدم از خدا در عالم ذریه
تو به و قوع ثعلبیه فی سورة الشوری وهو الذی یقبل التوبة و یعفو عن السیئات و یعلم
ما یفعلون در مجالس سابقه تفصیل تمام مذکور شد که جناب آدم از درگاه خداوند عالم
در حق اولاد خود چند چیز خواهش نمود بجهة تذکره ای از آن ها اعاده عرض نکنم تا مطلب بیاید
حضرت آدم عرض کرد الهی بر شیطان بر بنده مسلط کردی که ... او را برادر من ...
سیفر ... فرمود ... که ... او ... برادر ... که ... او ...
عرض کرد که کیست فرمود هرگاه از هر زبان توبه معصیت کنند تا دم که آن گناه بطهور رسیده
بعد از صدور یک سینه بنویسم اما اگر بعد از عمل پشیمان شد و گفت یک حسنه بنویسم چون
حسنه از آن سر زند ده حسنه بنویسم بلکه بعضی را هفتصد برابر کنم شش ایکه بهتر
سخی انفاقی کرده باشد حال زدنی فرمود قرار دادم سیئه را تا هفت ساعت ننویسند
تا بر پشیمان شود قال زدنی فرمود مهلت توبه قبل موته بین و عنبر اغفرله بی و لاحد ...

سرمزدی

ستر است که ... لا ذنب له وار ... از حضرت نبوی سطور است انه قال الله افرح
بتوبة عبده المؤمن من رجل نزل فی ارض دویة مهلکة معه راحلته علیها طعامه و شرابه فوضع فنام
نومة فاستیقظ وقد ذهبت راحلته فطلبها حتی اذا اشتد علیه الحر والعطش او ما شاء الله قال ارجع الی مکانی
الذی کنت فیه فانام حتی اموت فرجع ووضع رأسه علی ساعده لیموت فاستیقظ فاذا راحلته
عنده علیها زاده و شرابه فالله اشد فرحا بتوبة العبد المؤمن من هذا براحلته وفی الکافی
فی حسنة الصادق عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر قال یا محمد بن مسلم ذنوب المؤمن اذا تاب منها مغفورة
له فلیعمل لما یستأنف بعد التوبة والمغفرة اما والله انها لیست الا لاهل الایمان قلت فان عاد بعد
التوبة والاستغفار من الذنوب وعاد فی التوبة فقال یا محمد بن مسلم اترى العبد المؤمن یندم علی ذنبه
ویستغفر الله تعالی منه ویتوب ثم لا یقبل الله تعالی توبته قلت فانه فعل ذلک مرارا
یذنب ثم یتوب ویستغفر فقال کلما عاد المؤمن بالاستغفار والتوبة عاد الله علیه
بالمغفرة وان الله غفور رحیم یقبل التوبة ویعفو عن السیئات فایاک ان تقنط المؤمنین
من رحمة الله زابتکه آیه شریفه والذین اذا فعلوا فاحشة او ظلموا انفسهم ذکروا الله فاستغفروا
لذنوبهم ومن یغفر الذنوب الا الله ولم یصروا علی ما فعلوا وهم یعلمون که در خصوص توبه است
نازل شد صادق علیه السلام فرموده صعد ابلیس جبلا بمکة یقال له ثور فصرخ صرخة اعلی
صوته بعفاریته فاجتمعوا الیه فقال یا مسته نا لم دعوتنا قال نزلت هذه الآیة فمن لها
قال عفریت من الشیاطین انا لها بکذا وکذا قال لست لها فقام آخر فقال مثل ذلک
قال لست لها قال الوسواس الخناس انا لها قال بماذا قال اعدهم وامنیهم حتی یواقعوا الخطیئة
فاذا واقعوا الخطیئة انسیتهم الاستغفار فقال انت لها فوکله بها الی یوم القیامة
در چند الف ... است در شأن نزول آیهٔ مبارکه مفسران چند وجه گفته اند یکی آنکه آیهٔ
شریفه در شأن ثعلبة التمار است و انجان بود که پیغمبر خدا هرگاه که عزیمت غزوه فرمودی
میان دو نفر از اصحاب عقد برادری بستی تا یکی روی بجهاد آورد و دیگری در سرای هر دو معاش
او بپرداخت کمال کوشش نماید القصه در غزوه تبوک در میان سعید بن عبد الرحمن و ثعلبة انصاری
برادری انداخت و سعید در خدمت رسول خدا عازم جهاد آمد و ثعلبه جهت سرانجام مهام معاش
عیال سعید در شهر مدینه وقف نمود هر روز آمدی و حوایج عیال سعید را از هیزم و نان
و غیره مهیا کردی روزی ثعلبه بمنزل او آمد زن سعید که سعادت ازلی او را در پرده عصمت
پوشیده در پس پرده از جهة مهمی با او سخن گفت فراوق شیطان ملعون دل و وسوسه
بر روی ثعلبه جلوه فریب داد و در نظر ثعلبه جلوه داد که مرتبت که از وراء حجاب سخن
میشنوی آخر نظر کن تا ببینی که در پس پرده چیست و گوینده این سخن کیست ثعلبه نگاه
کرد و در پس پرده جمالی دید در خوبی زیبا و چون ثعلبه فی الحال از ربط خطوه نرگس هم خواهش
بیقرار و در نفس مرتابش بیتاب ثعلبه پرده آزرم از پیش برداشت به پس پرده
در آمد و خواست که چنگ بر او زند دامن آرزو زند زن گفت ای ثعلبه روا باشد که
هتک پرده برادر جهاد کننده خود نمایی او در راه خدا بجهاد مشغول و تو اینجا

تو

قصه با مونس او دیگری سخن از من نشنیدی که ارکمان قطار بر بیرون سینه ثعلبه آمد نعره زد و از خانه
بیرون شد بر روی بیچوا نهاد و در بازار کرهی بر خاک افتاده و نرم نرم بنیاد طنین آغاز کرد و گفت
الهی بر ولیت کار دیگر شد و فرار بشر تمامی بسوخت و شبها با هر روز در این جای امرا دیگر که خدایا
انا انا و انت انت فرموده بانی ارتکاب این مشهورم که کاری من ارتکاب باید فرمود
و تو غفار الذنوبی چندان در گریه و بعد برین که موکب جلالت حضرت رسالت پناهی تا جنگه
طیبه رسید اخوان برادران طریقت با استقبال سرفراز رفته هر یک از برادر خواستند
احوال دست سفر را پرسیدند چون سعد نیامد که انتظار دیدار ثعلبه بود نه از آن اثری دیدند و نه از او خبری
شنیدند دلش بسته و رنجها کشید و بخانه در آمد اول بار از عیال کیفیت حال ثعلبه سوال
کرد و از صورت ماجرای باز نمودند گفت حالا که ثعلبه در کوه با هزاران غم و اندوه نعره زنان
فریادکنان میگردد سعد گران بطلب ثعلبه بیرون آمد و بهر جا تفحص میکرد تا آخر ثعلبه را یافت
در نیکی نشسته و دست حسرت بر سر زده با ولوله میگفت و انا اشتاه و اخطائه
وای از شرمساری و ندامت فریاد از حسرت و رسوائی روز قیامت سعد بیا مد و را در کنار گرفت
و دلداری داد و گفت ای برادر بر خیز تا روی بدرگاه نبوت آریم شاید که ایزد در ما درگذرد
ثعلبه گفت اگر این کار را است دستهای مرا در بند و ریسمانی در گردن من افکن و چون
بنده گناهکار با بند دست و جامه بر سر او سعد دستهای وی را بر بسته و طنابی در گردنش
افکنده او را بشهر مدینه در آورد و ثعلبه را دختری بود حمصانه نام چون خبر آمدن پدر شنید و از در
آمد و چون پدر را بدان حال دید گریان شد و گفت ای پدر این چه صورت است که مشاهده میکنم
ثعلبه جواب داد که ای فرزند دیده این حالت کسی که را است در دنیا با محبت است چگونه باشد و عقبی
القصه کمرا بسته بر در خانه ای که بر ایشان فتنه افتاد و باد پندهای تو بعد از آن بعضی بندهات
از آن در گذشته بعد از آن بعثمان بندهات ملعون و از او در گذشته بالجمله این سه نفر از رحمت الهی دور
گردند بالآخره بخدمت جناب امیر المؤمنین آمد رسید حضرت او را از رحمت الهی امیدوار نمود بشفاعت حضرت
رسالت پناهی وعده داد ثعلبه بعد از امید واری تمام بدر حجره حضرت رسالت پناهی آمد و او از داد که
المذنب المذنب حضرت شرف اجازت ارزانی فرمود و پرسید ای ثعلبه این چه حالت است ثعلبه
مضمون واقعه را بعرض حضرت رسانید حضرت فرمود که عظیم گناهی از تو صادر شده این زن خطا
کرده گذر نیم در درگاه الهی بیش از رحمت خدا ما یوس مشو مادر شان تو چه میفرمایی ثعلبه بیرون آمد
رو بصحرا نهاده و فریش به بهشت را آمد و کاری بر در دل و جانم برقی بسوزد میخواستم که مدتی در
اختیار کنم اما چون رسول خدا امرا را حواله نه محالست که من دیگر باز بیوندم ثعلبه چون روی بصحرا کرد و کوهستان
در آمد بنالید و بر زمین بغلطید و میگفت خدایا همه از بیرون خود مرا رانده و دست رد بر سینه ام نهادند
و اخبار حق میگفت که از خدا بیار تعبیر الرحمن اکر در بینم پنهانی کرد و ببرد و از روی بیکسان اکرد
دست بکس دیگر دست بگیرد چند روزی همین سوال و بیچاره گرفته صبر برد و بپشتی چند را بگیر و بیاید
بیابان آورد و آخر الامر جبرئیل رب حاملیت رسانید و بار دیگر رسول که جبرئیل این آیه را
آورد و عرض کرد یا رسول الله دست بیغمبر که چرا بنده گناهکار را از من بیگانه با یار رسانید حضرت
رسول علی ابن ابیطالب را بطلب ثعلبه فرستاد و سلمان فارسی را فرمود که قوم در حدیث آنحضرت

بانی

باس و حضرت و بطلب ثعلبه شد و بسیار نموده شائی این سراف از داد که شب جنابه دو هر امیر حضرت
مباهله با صبح ابن جبرئیل و نهاد و قبل نماز شام در آمد پس ثعلبه را جبیبی بخوانید از زیر آمد حضرت سجده
نماز گزارید و مناجات و سوز آغاز نهاد و گفت الهی از همه درها محروم و از همه کس ناامید گردیدم تو نیز اگر
را برانی در کجا آرم و چاره کار خود از که جویم حضرت امیر المؤمنین از استماع این کلمات گریان شد و چون
از زاری ثعلبه عزیز بر آورده و پیش او در آمد و گفتند الله البشاره ای ثعلبه بشارت دو
که حق تعالی ترا آمرزید و پیغمبر جناب ترا بطلبید و آیه نازل شد پس ثعلبه در خدمت ایشان بمدینه آمد
حضرت رسول خدا در مسجد نماز مغرب بگزارد ایشان اقتدا نمودند و بنماز مشغول شدند حضرت رسول بعد از
حمد سوره الهیکم التکاثر را خواندند و در آیه اول ثعلبه نعره زد و در آیه دوم خروش در گرفت و چون آیه سیم تمام
نمود که کلا سوف تعلمون ثم کلا سوف تعلمون نعره زد و ساکت شد و بطلع شویر بر عاقبت کرد از خوف ارباب در اضطراب حضرت
بعد از ادای نماز حضرت فرمود تا آب بر روی ثعلبه زدند او را بجنبانیدند و دیدند که جان داده و مرغ روح به
پرواز آمد حضرت رسول خدا با اصحاب گریان شدند و فریاد و ناله از میان مردمان مسجد بر خاست دختر ثعلبه
خبردار شد بیامد و در پایین پدر ایستاد و گریان شد و گفت یا رسول الله مدتی شد که روی پدر ندیدم
و دربند خوشنودی تو بودم که چون دل مبارک شما از وی خوشنود شود آنگاه چشم بروی او روشن کنم
این زمان که پدرم را دیدم در جواب مرگ کشیده آه آه از یتیمی و بیکسی حضرت گریه کنان بلطف او فرمود که
من ترا پدر میکنم و فاطمه من ترا خواهر گویند حفصه بسیار امیدوار شد و دعا کرد و گفت یا حضرت رسول
خدا در تشییع جنازه او در میان کشتن بیرون فتنه را با اصحاب پرسید که این چه نوع رفتن است حضرت
فرمود ملائکه بسیار به تشییع جنازه او آمده از ملائکه قدم خود را در میان جای نهادم آه یا رسول الله
شما با دختر یتیمه ثعلبه چنین رفتاری نمودید فرمودید من ترا پدر میکنم و فاطمه دختر من ترا خواهر گویند بیایم
چنین رفتاری کنند اما هیهات مگر دختران حضرت سید الشهداء یتیم نبودند بعوض مهربانی
هر وقتیکه گریه میکردند بکعب نیزه و تازیانه میزدند الا لعنة الله علی القوم الظالمین
و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون یا حسین مظلوم ادرکنی
بسم الله الرحمن الرحیم مجلس بیست و ششم در توبه قال الله تبارک و تعالی فی سورة الطلاق
یا ایها الذین امنوا توبوا الی الله توبة نصوحا چون در مجلس سابق در ذیل گفتگو بودیم و توبه
ثعلبه انصاری را اشاره شد لهذا دوست داشتم که این مجلس توبه نصوح را عرض کنم عن ابی عبد الله
فی قول الله عز و جل توبوا الی الله توبة نصوحا قال هو صوم الاربعاء و الخمیس و الجمعة قال
الصدوق رحمه الله معناه ان یصوم هذه الایام ثم یتوب عن ابی عبد الله قال التوبة النصوح
ان یکون باطن الرجل کظاهره و افضل و قد روی ان التوبة النصوح هو ان یتوب الرجل
من ذنب و ینوی ان لا یعود الیه ابدا حضرت صادق فرمود که حق تعالی برای توبه
کنندگان چنان قرار داده است که اگر یکی از ایشان جمیع اهل آسمان و زمین عطا میفرماید بسبب آن
نجات می یافتند اول آنکه فرمود خداوند به کننده گان ترا دوست دارد ان الله یحب التوابین
و ما ذکر الله تعالی فیه که سیه نعمة الله میفرماید کفایت میکند در حق تائبین اینکه انها دوست

حزاینه

خدا اینه و خدا است از دوست دارد و لا درجة اعظم من محبة الله تعالی و ذلک انها اقصی الدرجات
والاخبار والدلایل انها هی غایة سعیهم کوثرا من الجنة و من نعیمها روی عن النبی صلی الله علیه و آله قال
بکی شعیب من حب الله عز و جل حتی عمی فرد الله عز و جل علیه بصره ثم بکی حتی عمی فرد الله عز و جل
علیه بصره ثم بکی حتی عمی فرد الله عز و جل علیه بصره فلما کانت الرابعة اوحی الله الیه یا شعیب
الی متی یکون هذا ابدا منک ان یکن هذا خوفا من النار فقد اجرتک و ان یکن شوقا الی الجنة فقد
ابحتک قال الهی و سیدی انت تعلم انی ما بکیت خوفا من نارک و لا شوقا الی جنتک و لکن
عقد حبک علی قلبی فلست اصبر او اراک فاوحی الله عز و جل الیه اما اذا کان
هذا هکذا فمن اجل هذا ساخدمک کلیمی موسی بن عمران باز بر گردیم بر حدیث اول صادق
فرموده و پیامبر خبر داده است که فرشتگانی که حاملان عرش و بر دور عرش اند طلب آمرزش میکنند
از برای تائبان سیما که آمرزش و رحمت خود را از برای کسیکه توبه کند قرار داده است فی الاذکار
قال رسول الله من تاب قبل موته بسنة قبل الله توبته ثم قال ان السنة لکثیر من تاب قبل موته
بشهر قبل الله توبته ثم قال ان الشهر لکثیر و من تاب قبل موته بجمعة قبل الله توبته ثم قال ان الجمعة لکثیر من تاب قبل موته
بیوم قبل الله توبته ثم قال ان یوم لکثیر من تاب قبل ان یعاین قبل الله توبته اما حقیقت و معنی توبه را
عرض کنیم اجمالا آنچه مختصر میت استغفر الله لفظی حکایت در اوراد است رواه السید رضی فی نهج البلاغة عنه
من کلام امیر المؤمنین علیه السلام ان قائلا قال بحضرته استغفر الله فقال له علیه السلام ثکلتک امک
اتدری ما الاستغفار ان الاستغفار درجة العلیین و هو اسم واقع علی ستة معان اولها الندم
علی ما مضی الثانی العزم علی ترک العود الیه ابدا الثالث ان تؤدی الی المخلوقین حقوقهم حتی
تلقی الله املس لیس علیک تبعة الرابع ان تعمد الی کل فریضة علیک ضیعتها فتؤدی حقها الخامس
ان تعمد الی اللحم الذی نبت علی السحت فتذیبه بالاحزان حتی تلصق الجلد بالعظم و ینشأ
بینهما لحم جدید السادس ان تذیق الجسم الم الطاعة کما اذقته حلاوة المعصیة فی ...
توبه اینهاست اگر کسی چنین توبه کند در جایز کرده در حق او نیست از برای او مهیا شود در خصوص
تائبین حقیقی حکایات و قصص بسیار است اکتفا کنیم باحوال چند نفر از آنها در جنب العصوف
که چون آیه تحریم آمد که خمر تحریم شد روزی اتفاق افتاد که جوانی که ... میرفت سبو پر از
خمر بر دست داشت پیر از خمر چون رسول خدا را دید متحیر شد در دل گفت خداوندا توبه کردم
که دیگر خمر نخورم مرا رسوا مکن نزد پیغمبر چون پیغمبر نزدیک آمد پرسید که چیست در ظرف
عرض کرد یا رسول الله سرکه است حضرت بالت دست خود پیش گرفت و فرمود که بریز
تا ببینم چون بریخت سرکه بود آن جوان گفت یا رسول الله بحق خدا که این سرکه نبود و خمر بود و اما من
از شما ترسیدم و توبه کردم خدا چنین کرد حضرت فرمود هر که توبه کند حق تعالی سیئات
او را مبدل بحسنات فرماید چون آیه که در اول مجلس عنوان کردیم خداوند اسم نصوح را
در قرآن یاد فرموده بود لهذا میخواهیم کیفیت نصوح را بتمامه نقل کنیم در کتاب عینة العلمی
از سراج

از سراج القلوب نقل میکند که نصوح مردی بود ملیح الطلعه شبیه زنان پستان داشت و کار او این بود که در
حمامهای زنانه حمامی گری میکرد و کسی از حال او آگاه نبود و عمر خود را باین عصیان که داشته بود چابکی بود
در کار خود که دختران شهرزادگان طالب بودند که خدمت ایشان کند رفته رفته خبر شهرت او بحرم پادشاه
رسید و دختر پادشاه خواهش نمود که او را به پیش او در آورند چون بخدمت حاضر شد دختر را از نصوح
خوش آمد و او را نزد خود نگاه داشت و روز دیگر اراده حمام رفتن نمود نصوح را همراه برد از قضا
دانه مروارید در حمام از دختر پادشاه گم شد دختر تغیر و غضب کرد و امر کرد که کنیزان و خدمتکاران را
تفتیش کنند دانه پیدا نشود پس یکی را جستند و پیدا نشد چون نوبت بنصوح رسید مضطرب شد
آن دانه در نزد من نیست لکن ترس فاش شدن عیب که باد شاه مرا ببرد سر خدا بها معذرت میکرد
و از ترس خزینه کردن کنیزان احوال اگر دانه نزد نصوح است که مضطرب کرده سبقت کرد دور در خزینه آمد
که جوان بیچاره بازگشت کرد بسوی خدا نمود و دست نیاز بدرگاه بی نیاز بر آورد که الهی توبه کردم
بحق ذات پاک خود که مرا رسوا مکن و مرا از این غم برهان آن بیچاره در طلب یا قاضی الحاجات
و رفتن حاجت بود کنیزان دختر در تفتیش آنکه او را ببرد آورند هر چه دیدند که نصوح بیرون
نیامد داخل خزینه شدند و دست او را گرفته بیرون آورد دید و در جای خلوتی بردند که تو جامه او را
که مو ظاهر او را پاکیزه داشته تفحص کنند در این حال جواب و آهن العطا یا او را استاری کرد
از بیرون صوت آواز دادند که دست از او بردارید که دانه پیدا شد پس دست از وی برداشتند نصوح خسته
نالان شکر الهی بجا آورد و از دختر رخصت شده بخانه خود آمد و آنچه از این عمل عصیان پیدا کرده بود جمله را در راه
خدا انفاق داد و از آن شهر بیرون آمد رو به صحرا نهاد در دشت افتاد بر بیابان رسیده داد دنبال کس سر خود را فاش
کنند پس بیرون از شهر نیز چند فرسنگ کوهی بود در آن کوه مسکن کرد و بعبادت مشغول گردید بسی در جنگ
دید که کسی باو گفت ای نصوح این چگونه توبه است و حال آنکه گوشت و پوست تو از فعل حرام بهم رسیده
یافته در دیده اگر توبه کرده بایه گوشت حرام از بدنت برید چون نصوح بیدار شد با خود قرار داد که روز
صبح پیشه او این که سنگهای گران بر دوش بکشید و کوه ها را و بکوه میبرد و از آنجا سنگهای دیگر بیاورد
میآورد و چون وقت نماز میشد بعبادت خود مشغول میگردید تا آنکه گوشت بدنش تمام شد و خوراک
او علف بیابان بود آنگاه دانست که توبه او قبول شد خداوند نظر رحمت بسوی او نمود و شبی بخانه او آمده
چون روزی بکار خود مشغول بود و پیشی در آن کوه بیچاره متحیر شد با خود گفت شبانان بازمانده
با شیر پیش آمد و نصوح را بیهوده نگرد نصح حیرت زده از گرسنگی که خوردش بمحنت درآمد پیش حاضر
ساخت و خود قناعت میکرد که مبادا آن زبان بسته گرسنگی بکشد چون چند روز بدین منوال
گذشت آهوی نعمت حق تعالی بزبان آمد و گفت ای نصوح شکر الهی را بجا آور که مرا بجهت
تو آورده پس از آن شیر پیش بخورد و عبادت الهی میکرد روزی کاروانی از راه دور به آنجا افتاد که
از تشنگی بی آب و گرما هلاکت رسیده بود چون بنصوح رسیدند طلب آب کردند نصوح گفت
مرا میشی است که شیر میدهد اگر شما را ظرفی هست بیاورید و شیر دوشیده و سیراب
شوید پس اهل قافله از شیر آن میش سیراب شدند و بقدر مزد خدا چیزی که نزد اهل قافله
بود بر رسم تحفه چیزی باو داده و رفتند خبر آن قافله در دیگر رسید و جمعی از آن راه یا مادر نزد دیگر

بود آمده بود شه از این راه که دید نصوح در اثر ابتش مستغرق شده و چون خانه و چاه آبی در این راه بنا کرده و
نفر در اینجا ساکن شده کم کم آب جاری نموده و قریه شده و گشت بنا نهادند و نصوح برایشان امیر بود
و عدل و داد میکرد و چون این خبر به شاه آن ولایت رسید که بر آن [illegible] طلبید نصوح اجابت
نکرد و گفت مرا با پادشاه [illegible] کاری نیست پادشاه طلب شده که قریه نصوح که [illegible]
بر چه [illegible] حال [illegible] رسید [illegible] شده خداوند امر کرد بعزرائیل [illegible]
قبض روح نمود و نصوح او را دفن کرد و [illegible] جاهای [illegible] و ران دیدند که نصوح را
[illegible] شهر آورده به تخت پادشاهی [illegible] پس چنان کردند و نصوح بنای عدالت نهاد [illegible]
دختر را بعقد خود در آورده و دانشی که ز [illegible] بود در بارگاه نشسته بود که شخصی داخل شد
و گفت سال قبل از این شبانی میکردم و چیزی از من گمشده بود و حال در نزد تو یافته ام [illegible]
نصوح گفت [illegible] امر کرد تا بیش را حاضر کردند و گفت چون بیش مرا یاسیا کردم [illegible]
آنچه خورده بتو حلال و آنچه پیدا کرده از منفعت آن نصف را بمن ده و نصف از تو
نصوح امر کرد تا آنچه [illegible] و جنس و گندم و گنبد و اسب و اشتر بود نصف نمودند و منشیان [illegible]
تا نصف سلطنت و مملکت [illegible] داد [illegible] عذر خواست [illegible] گفت [illegible]
از [illegible] دیگر [illegible] نصوح گفت کدام است گفت این دختر که بحباله خود در آورده
از منفعت بیش است [illegible] نصوح گفت [illegible]
از این مطلب درگذر قبول نکرد نصوح گفت نصف مال [illegible] گفت [illegible] نصوح
تمام مال خود را میدهم قبول نکرد نصوح گفت [illegible]
اگر تمام [illegible] دنیا را اما دختر [illegible] قبول نمیکنم [illegible] دختر را نصوح [illegible]
دختر او [illegible] گشته [illegible] دختر [illegible] و جزع در آمد و [illegible]
آنگاه آن مرد [illegible] و گفت ای نصوح [illegible]
[illegible] خداوند [illegible]
[illegible] نصوح شکر الهی بجا آورد [illegible]
[illegible] سلطنت قرار گرفت [illegible] که خداوند اشاره بتوبه [illegible] در قرآن مجید
نموده که توبوا الی الله توبة نصوحا [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

مجلس بیست و نهم در تحقیق جنة جناب آدم و تحقیق شجرهٔ منهیه و دو سوسهٔ شیطان ملعون
نسبت بجناب آدم علیه السلام بسم الله الرحمن الرحیم قلنا یا آدم اسکن
انت و زوجک الجنة وکلا منها رغداً حیث شئتما ولا تقربا هذه الشجرة فتکونا من الظالمین
بعد از آنکه [illegible] از بهشت [illegible] هر جا که خواهید [illegible]
این درخت را [illegible] ظالمین [illegible] که بهشتی که
جناب آدم ساکن بود آیا بهشت آخرت بود یا آنکه بهشتی دیگر [illegible] در جلد اول حیات القلوب
[illegible] بسند صحیح معتبر از حضرت صادق ع پرسیدند که بهشت آدم آیا از باغهای دنیا بود یا از بهشتهای
آخرت فرمود که [illegible] از باغهای دنیا که آفتاب و ماه در آن طلوع میکرد و اگر بهشت آخرت [illegible]
[illegible] مؤلف [illegible] که خلافست میان علما در آنکه بهشت حضرت آدم در زمین بود
یا در آسمان و اگر در آسمان بود آیا همان بهشت بود که در آخرت مؤمنان داخل آن میشوند یا غیر آن اکثر
مفسران را اعتقاد آنست که همان بهشت خلد آخرت بود که مؤمنان در آخرت بجزای [illegible]
آن میشوند و نادری گفته اند که [illegible] از باغهای آسمان غیر از بهشت خلد و جمعی گفته اند که [illegible]
چنانکه از این حدیث استدلال کرده اند که کسیکه داخل بهشت خلد شود بیرون [illegible]
گفته اند که آنچه معلوم است آنست که کسیکه بعد از موت بجزای [illegible] شود بیرون [illegible]
[illegible] داخل شده [illegible] اخبار بسیار وارد شده است [illegible]
حضرت رسول ص در شب معراج و دخول و خروج ملائکه و معارض این حدیث اخبار بسیار وارد
شده است که دلالت بر این میکنند که بهشت آنحضرت همان بهشت [illegible]
است [illegible] شجره که خداوند عالم حضرت آدم را از آن نهی کرد چه بود در اخبار [illegible]
روی الصدوق فی عیون الاخبار مسنداً الی الهروی قال قلت للرضا علیه السلام یا بن رسول الله
اخبرنی عن الشجرة التی اکل منها آدم وحوا ما کانت فقد اختلف الناس فیها فمنهم
من یروی انها الحنطة ومنهم من یروی انها شجرة الحسد فقال کل ذلک حق قلت
فما معنی هذه الوجوه علی اختلافها فقال یا ابا الصلت ان شجرة الجنة تحمل انواعاً وکانت
شجرة الحنطة وفیها عنب ولیست کشجرة الدنیا وان آدم علیه السلام لما اکرمه الله تعالی ذکره با
سجاد الملائکة له وبادخاله الجنة قال فی نفسه [illegible] خدا گرامی داشت [illegible] سجده کردند
و او را داخل بهشت گردانیده [illegible] خلق کرده است بشری که بهتر از من باشد
پس خدا دانست آنچه در خاطر او خطور کرده [illegible] نظر کن بسوی ساق عرش پس
چون آدم نظر کرد دید که در ساق عرش نوشته است لا اله الا الله محمد رسول الله علی
بن ابیطالب امیر المؤمنین و زوجته فاطمة سیدة نساء العالمین والحسن والحسین سیدی
شباب اهل الجنة پس آدم علیه السلام عرض کرد [illegible] اینها حقیقت فرمود
[illegible]

که اینها از درخت قدر دانی ایشان بهتر نیز ارزند و از جمیع آنچه برای من و اگر ایشان نبودند نه را خلق نمیکردم
و نه بهشت و نه دوزخ و نه آسمان و نه زمین را پس زنهار که نظر حسد بسوی ایشان مکن که ترا از جوار خود بدر کنم
پس نظر کرد بسوی ایشان بدیده حسد و آرزوی منزلت ایشان کرد پس مسلط شد شیطان بر او تا خورد
از میوه آن درخت که او را نهی کرده بودند و مسلط شد بر او تا حوا نظر کرد بسوی فاطمه بدیده حسد تا خورد
از آن درخت چنانچه آدم خورد پس خدا ایشان را از بهشت بیرون کرد و از جوار خود بزمین فرستاد [illegible]
تحقیق شجره منهیه بود بعضی بر آنند که گندم بود بعضی انگور بعضی انجیر و بعضی کافور [illegible]
از حضرت امیرالمؤمنین روایت کرده است و بعضی گفته اند که درخت علم و فضائل [illegible] بعضی گفته اند که
[illegible] بجهت ادله عقلیه و نقلیه که انبیا علیهم السلام
معصومند پس حسد که در حدیث سابق وارد است مؤول است بغبطه زیرا که حسد بردن بر نعمتی که زوال
آن نعمت را از محسود خواهند حرام است و آرزوی آن نعمت بردن بی آنکه زوالش را از محسود خواهند
غبطه است و بد نیست و لیکن چون [illegible] اظهار شده بود با دم و حوا که این مرتبه مخصوص ایشانست آرزوی
این مرتبه نسبت بجلالت ایشان نکرده و ترک اولی بود [illegible] سید نعمت الله جزایری [illegible]
نوشته است که [illegible] آنرا نقل کنم فان قلت ما وجه الحکمة فی نهی آدم علیه السلام عن الشجرة
قلت قد ورد فی حدیث معتبر ان هذه الشجرة شجرة غرسها الله تعالی بید قدرته لما خلق الجنة
وجعلها لعلی ابن ابی طالب علیه السلام و شیعته بان لا یاکل احد قبلهم منها کما هو المتعارف
فی بعض الخطر من ان احداً اذا احدث بستاناً و غرس فیه الشجر یغرس شجرة
واحدة من احسن الشجر ثمراً و یخصها باسم حبیب له و یقول هذه لفلان لا یاکل احد
منه الا هو و ینهی المتردد الی ذلک البستان ان یتناول شیئاً منها بالجملة غرض
عالم جناب آدم و جناب حوا را نهی کرد از شجره منهیه پس جناب آدم و حوا در بهشت [illegible]
است که شیطان خواست داخل بهشت شود ملکه او را زدند از بیرون که اراده کرد داخل شود از
از دواب صغیر و کبیر دواب حیوان و خازن منع کرد [illegible] از بهشت بیرون آمد شیطان
از او تمنا کرد که او را با خود به بهشت ببرد گفت نمیتوانم [illegible] پنهان [illegible]
جائی ندارم ترا مستور کنم ببرم لیکن ترا دلالت میکنم بکسیکه میتواند ترا به بهشت ببرد این کار را
از او خواهش کن که ترا به بهشت ببرد من هم باو سفارش میکنم شیطان وقتیکه مار از بهشت بیرون آمد
رفت باو خیلی [illegible] گفت مرا با خود به بهشت ببر [illegible] قبول کرد و شیطان را در دهن
و در میان دندان جای داد و [illegible] پس او را پنهان به بهشت برد [illegible]
آدم را [illegible] شیطان آمد با آدم [illegible]
درخت [illegible] قبول کرد نزد حوا رفت [illegible] حوا پرسید [illegible]
[illegible]
دیگر [illegible]
جناب امام رضا [illegible] دروغ [illegible] پسران یعقوب [illegible]

[illegible] یوسف [illegible] چون همه برگشتند گفتند [illegible]
و گشتند و چون [illegible] براهن یوسف [illegible] چون [illegible] بطرف کنعان برگشتند چون یعقوب [illegible]
که پیراهنش [illegible] گفت [illegible] باستقبال فرزندان [illegible]
گفت ای [illegible] پسران [illegible] جواب [illegible] پسران یعقوب
[illegible] یعقوب
[illegible] یوسف [illegible] یعقوب [illegible]
[illegible] یعقوب [illegible] یعقوب
[illegible] یعقوب [illegible] یوسف [illegible]
که همراه شما نیست گفتند یا ابانا انا ذهبنا نستبق و ترکنا یوسف عند متاعنا فاکله الذئب
وما انت بمؤمن لنا و لو کنا صادقین [illegible]
[illegible]
[illegible] یوسف [illegible]
[illegible] جناب یعقوب بیهوش شد [illegible]
[illegible] یعقوب گفت [illegible]
[illegible] یوسف [illegible] گرگ [illegible]
[illegible] گرگ [illegible]
[illegible] جناب یوسف [illegible]
[illegible] گرگ [illegible] یوسف [illegible]
[illegible] گرگ [illegible]
یوسف [illegible] خدا [illegible]
[illegible] برادرش حسین [illegible] شمر [illegible]
[illegible]
صبر کرد [illegible] در مجلس [illegible]
الا لعنة الله علی القوم الظالمین مجلس سیم در اتهام گرگ جناب یوسف علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحیم قال الله تعالی فی سورة یوسف قال انی لیحزننی ان تذهبوا به واخاف
ان یاکله الذئب وانتم عنه غافلون چون در مجلس سابق مختصر اشاره نمودم [illegible] یعقوب
جناب یوسف را در چاه [illegible] گرگ [illegible] حضور جناب یعقوب [illegible]
[illegible] در این مجلس مفصلاً کیفیت [illegible]
در مجلس [illegible] جناب آدم [illegible] یوسف

[illegible]

بگو بیم چون جناب یعقوب عداوت برادران را نسبت بجناب یوسف میدانست و میدانست که اگر
یوسف را بصحرا ببرند او را در چاه بیاندازند و باین جهت نمیفرستاد حضور جناب یعقوب علیه السلام خوش
باشد این عذر را تعلیم کرد و فرمود میترسم او را گرگ بخورد آن بود که برادران هم این عذر را گفتند
باری چون از پدر مأیوس شدند آمدند و نشستند و در برابر یوسف تعریف کردند هوای بهار و سبزه را
و تماشای گله و شیر دادن بره و سبزه عالم را الغرض توصیف کردند که جناب یوسف هوس افتاد
و آمد از پدر خواهش کرد که مرا مرخص کن تا با برادران بصحرا بروم و یعقوب اذن نداد و یوسف
طفل بود آغاز گریستن کرد تا آخر الامر یعقوب لابد اذن داد عمامه اسحق را بر سر یوسف بست
و پیراهن حضرت خلیل را در برش کرد و عصای بهشتی بدستش داد ثم قال یا بنی اوصیکم بتقوی
الله ان جاع یوسف فاطعموه وان عطش فاسقوه ولا تخذلوه وکونوا محسنین نسبت بهم
پس جناب یوسف را در بر کشیده و صورتش را بوسیده و زاری بجهت جناب یوسف ترتیب داده
و تسلیم لاوی نمود و مطهره آبی و ظرفی پر از شیر شیرین پر کرده در دوش یوسف را بدوش کشید یعقوب
بیهودا گفت یوسف را بتو سپردم با برادران رعایت ای عاشق شوی ... رفت ... سالم از این
جا بود که توقع حفظ از غیر ملک حفیظ نمود کلا وحی الله الیه اتدری لم فرقت بینک وبین یوسف
قال لا یا رب فقال لانک خفت الذئب ولم تخف عنی و حرست لحفظ غیری
خداوند جبرئیل را فرستاد که ای یعقوب دانستی چرا مبتلا شدی بفراق یوسف از آنجا عرض کرد
نه فرمود چونکه از گرگ ترسیدی و از من نترسیدی و بجهت محافظت یوسف غیر مرا اختیار کردی
حضرت یعقوب تا پای شجرة الوداع همراه ایشان رفت و جناب یوسف را وداع کرد و سفارش
کرد که شما او را بصحرا ... زود مراجعت کنید که من تاب فراق یوسف ندارم یعقوب در فراق
از فراق ... مسکین ... جهانی ... یوسف خم شد پای پدر را بوسید
سرش را بلند کرد و چشمش را بوسید آورده اند که جناب یوسف را وا برادران دیدند تا که از چشم در
بود از وقت حفظ بود جواب دید کرده که گرگ یوسف را ... در میان گرفتند
و بجنگ و جدال ... خویش ... مجروح ساختند ... یوسف گریست
گفتند برادران بصحرا رفتند پرسید ... اجازه داده گفتند آری کشید و گفت ای موسی
که رو به ... یوسف مبتلا ساخت ... کنعان
در پای شجرة الوداع وقتی رسید که ... برادرش در وداع بود خواست یوسف را از برادران باز
ستاند اخوان ... یوسف ... در دامن ... کرد
خواهرش دید ... یوسف ... از سر کشید ... کنیز
را با خود ... که ... خاک ... بخشکان ببرد چون خواب ... ببینی

باهم قرار دادند که در حین یوسف را از پدر بگیرند و جناب یوسف را بصحرا ببرند و تلف کنند بخدمت پدر
خود یعقوب رفتند عرض کردند که مصلحت بیابانست صحرا سبز شده و شکفته است ایشان یوسف را رخصت کن
او را بصحرا ببریم ... جناب یعقوب فرمود که من تاب مفارقت یوسف ندارم
و میترسم که شما از او غفلت کنید و گرگ او را بدرد فالو لئن اکله الذئب ونحن عصبة انا اذا
لخاسرون گفتند با وجود ده برادر رشید که هر یک شیر را ببندیم گرگ چگونه میتواند او را بخورد
این چه فرمایش است که شما میکنید و چه خیالست که پیش نظر شما آمده است این در اینجا نکته لطیفه
است ... جهت چه بود که جناب یعقوب فرمود میترسم پسرم را گرگ بخورد و جمیع ...
نقل شده اند که صحرای کنعان ارض مسبعه بود بجهت زیادتی گرگ و در آنجا اسباب زیاد که
حیوانات و اطفال را میخوردند چنانچه در همان اوقات دو زن بصحرا رفته بودند بجهت شستن
لباس هر کدام طفلی با خود داشتند اطفال را در گوشه خوابانیدند و مشغول رخت شستن
شدند که گرگی از کمین گاه بیرون آمد یکی از آن دو طفل را ربود و برد یک طفل باقی ماند آن
دو زن بر سر آن طفل نزاع داشتند هر کدام ادعا میکردند که این طفل مال من است
آخر الامر بخدمت جناب یعقوب رفتند مرافعه آنجا بردند فرمود ... حاضر
کردند اره که بر سر طفل بگذارند و او را دو حصه کنند هر کدام نصفی را بردارند یکی از آن دو زن
عرض کرد یا نبی الله این طفل از من نیست من در ادعای خود کاذب بودم طفل را باو بده
جناب فرمود این طفل از این زن که راضی نشد طفل را بکشند و تکذیب خود کرد
کرد طفل را باو داد بعد از آن که اقرار بکذب گذشت آن زن دیگر خود اقرار کرد که طفل از من
نبود از ترس شوهرم ادعا میکردم و الا بچه مرا گرگ برد عرض کرد یا نبی الله شما شوهرم را نصیحت کنید
و شفاعت کنید که مرا اذیت نکند چون از این قبیل امور اتفاق افتاده بود باین جهت فرمود اخاف
ان یاکله الذئب قول دیگر آنست که ابن عباس فرمود جناب یعقوب این سخن را
باین جهت فرمود که چند شب قبل خوابی دیده بود که خود بر سر کوه ایستاده و یوسف در بطن
وادی و ده گرگ گرد او را گرفته اند هر چند یعقوب خواست از کوه فرود آید و دفع گرگها
کند نتوانست راه هبوط از جبل مسدود شده دید گرگ ... یوسف را در حمایت خویش
گرفت ناگاه زمین شکافته شد و جناب یوسف در شکاف زمین فرو رفت یعقوب از هول
خواب بیدار شد یوسف را طلبید ... با کمال ابتهاج گفت الحمد لله که این واقعه ...
در خواب بود نه بیداری ... وجه دیگر آنکه جناب یعقوب
چون ... فرزندان خود دانسته بود ... یوسف ... نبوت ...
که این جوانان ... گرگ ... در روز قیامت ... گرگ ...
مقصود یعقوب آن بود که من میترسم از گرگ باطن شما که یوسف را تلف کنید وجه دیگر ...

بحال

نوبستم و آب و طعام نرا نهانم و دیده بخاک پیش که از یعقوب جنه را شنید [illegible] برگشته چو
چو یوسف همراهان بگرفتند فلک گفتا که گرگان ببره بردند بخشان برنمودند رنگ دیگر به پیرهنش دمیدند
پیرهنه گهی آن بر سر هوشش کشیدی گهی آن یک در آغوشش کشیدی جدا بر دامنش هرجا نهادند برادران
جفاکاری کشیدند [illegible] دشنام میدادند از تشنگی ناله آب بر زمین ریختند با قطره ننهادند [illegible]
اینان کشیده بر سینه یوسف که [illegible] یوسف بیهودا استغاثه کرد که مرا بر [illegible]
بگو مرا [illegible] گریه دل یهودا به آمد برادران را از قتل یوسف منع کرد برادران چون
سیاستش را دیده بودند از بیم یهودا دست تعدی در آستین کشیدند قال لا تقتلوا یوسف والقوه فی
غیابت الجب یلتقطه بعض السیارة آخر الامر قرار دادند که از قتل یوسف بگذرند و او را
در چاهی که در صحرا بود بیندازند شاید قافله بر سر چاه منزل کند و او را بیرون سازد و خبر دور [illegible]
بچاه سرازیر کردند [illegible] بر سینه خنده آمد برای چیست گفت هربار که شمار می دهم [illegible]
جنان زدم که هیچ دشمنی با ما جو برادران دست تعدی بر من دراز نتوانند [illegible]
اعتقاد [illegible] و اعتماد کاسه چنین شد و تعالی شما را [illegible] کرده [illegible] که اعتماد بر غیر خدا
[illegible] به روی [illegible] که این کودک [illegible] دیر [illegible]
کرده [illegible] یوسف در چاه انداخت [illegible] گرگ [illegible] برادران [illegible]
یوسف [illegible] آورده گرد [illegible] که از [illegible]
جناب یعقوب آوردند که این گرگ یوسف را خورده [illegible] و قال یا ذئب
اکلت یا ابنی و ثمرة فؤادی ای گرگ میوهٔ دل مرا بردی یوسف عزیز مرا خوردی آب [illegible]
گرگ [illegible] و زبان [illegible] بحکم کنه [illegible]
و قال یا رب و یا سیدی و الهی اسئلک بحق جدی ابراهیم خلیلک و والدی اسحق ذبیحک
و اسماعیل [illegible] ان تنطق [illegible] هذا الذئب بالکلام [illegible]
[illegible] یعقوب [illegible] گرگ کشید ثم قال یا ذئب قال لبیک
یا نبی الله [illegible] یعقوب [illegible] یا ذئب [illegible] ما الله الذی انطقک ان تقول
[illegible] اکلت قرة عینی قال الذئب یا نبی الله انی ما اکلته [illegible] یعقوب [illegible]
[illegible] ام [illegible] شکار [illegible] هیچ [illegible] فرزند [illegible]
کردی [illegible] یوسف [illegible] گفت [illegible]
برادر [illegible] به بیت المقدس آمده [illegible] یعقوب [illegible]

به تعزیه پرسی [illegible] فرزندان [illegible] بر خاک [illegible] کرده
ای پیغمبر خدا [illegible] که من گوسفندان [illegible] چرا [illegible]
[illegible] گرگ [illegible] یعقوب [illegible] چشم [illegible] یوسف [illegible]
از [illegible] گرگ [illegible] چشم [illegible]
[illegible] گرگ عرض کرد یا نبی الله [illegible]
ثابت شد [illegible] یعقوب [illegible] گفت [illegible]
که گرگی [illegible] بیت المقدس [illegible]
برادر [illegible] یعقوب [illegible] گرگ [illegible]
[illegible] گفت [illegible] از پیغمبری [illegible]
جواب [illegible] گرگ عرض کرد [illegible]
[illegible] یعقوب [illegible] گرگ [illegible]
چون گرگ را رها کردند آن گرگ [illegible]
[illegible] گفت [illegible] یعقوب [illegible]
[illegible] گفتند این گرگ برادر یوسف را خورده
اگرچه بر یعقوب ثابت شد که من فرزند او را [illegible] لیکن [illegible]
[illegible] یوسف [illegible]
[illegible] یوسف [illegible] پیغمبر خدا [illegible]
[illegible] یعقوب [illegible] گرگ [illegible]
[illegible] یعقوب [illegible] خانه [illegible]
[illegible] عرض کرد یا نبی الله [illegible]
[illegible] پیغمبران [illegible]
[illegible] عرض کرد [illegible] یعقوب [illegible]
[illegible] گرگ [illegible] یوسف [illegible] جناب یعقوب [illegible]
[illegible] گرگ [illegible]
[illegible]
[illegible] الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]